
حسنیه
در دربار هارون
مناظره بانوئی از شاگردان امام صادق (ع)
در دربار هارون که با علمای اهل سنت به بحث
نشست و حقانیت مکتب اهل بیت (ع)
را به اثبات رساند

بسم الله الرحمن الرحیم

حسنیه: شرح مناظرات بانوئی از شاگردان امام صادق علیه السلام

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

حضرت بقیه لله(عج)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حسنیه: شرح مناظرات بانوئی از شاگردان امام صادق علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

شناسه افزوده : فربودی، محمد، ۱۳۴۱ -، مترجم

عنوان و نام پدیدآور : حسنیه: شرح مناظرات بانویی از شاگردان امام صادق علیه السلام در دربار هارون که با علمای اهل سنت به بحث نشست.../ [ابوالفتوح رازی]؛ تحقیق و بازنویسی محمد فربودی.

مشخصات نشر : قم: بقیه الله (عج)، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۱۲۴ص.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۱۰۶۶-۹-۳

یادداشت : کتاب حاضر تحت عنوان" مکالمات حسنیه "نیز، مشهور می باشد.

یادداشت : چاپ قبلی: بقیه الله(عج)، ۱۴۸:۱۳۸۱ص.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : عنوان روی جلد: حسنیه در دربار هارون مناظره بانویی از شاگردان امام صادق علیه السلام در دربار هارون که با علمای اهل سنت به بحث نشست...

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان قراردادی : الحسنیه. فارسی

عنوان روی جلد : حسنیه در دربار هارون مناظره بانویی از شاگردان امام صادق علیه السلام در دربار هارون که با علمای اهل سنت به بحث نشست...

عنوان دیگر : مکالمات حسنیه

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/الف۲۵ح۵۰۴۱ ۱۳۸۶

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۸۶۶۹۹

ص: ۱

سخن آغازین

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد للّهِ رَبِّ العالَمین،وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرین.

شیخ ابراهیم استرآبادی ملقب به کرکین صاحب ترجمه رساله حُسنیه در مقدمه کتابش می گوید:

در سال ۹۵۸ هجری، هنگامی که از سفر حج و زیارت عتبات ائمه معصومین علیهم السلام باز می گشتم سفری به شام نموده و به دمشق وارد شدم. در این شهر با مؤمنینی پرهیزکار از سلسله جلیله سادات که دارای مذهب شیعه بودند برخورم، نزد آنها رساله حسنیه راکه به زبان عربی بود یافتم. رساله را از اول تا آخر مطالعه کردم و چون درباره مذهب اهل بیت علیهم السلام و اثبات حقانیت شیعه بود، حلاوت و شیرینی آن چنان در من اثر کرد که باعث شد نسخه ای از آن را به ایران آورم. پس از بازگشت به ایران، به خواهش بعضی از مؤمنین آن را به فارسی ترجمه کردم.

اصل کتاب که به زبان عربی است، منسوب به شیخ ابوالفتوح رازی است که از مفسرین بنام شیعه بشمار می رود.

ص: ۳

حسنیّه،بانوی بزرگواری است که به افتخار خدمتکاری و شاگردی خاص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب می شود و در اثر نبوغی که از خود نشان می دهد، حضرت مهمترین مسائل اعتقادی و ولائی را آن چنان به او می آموزد که پس از شهادت حضرتش توانست در مجلس هارون با مخالفان مکتب اهل بیت علیهم السلام بحث و مناظره کند و ریشه اعتقادات فاسد علمای آن زمان را بخشکاند.

کتاب حاضر ویرایش جدیدی در لباس بازنویسی از کتاب شریف مکالمات حُسنیه است که بارها و بارها به چاپ رسیده است.

این کتاب با تمام زیبائی و شیوائی که دارد، ولی چون بسیاری از قسمتهایش نامفهوم مانده بود از این رو به ترغیب استاد ارجمند حضرت آیه اللّه حسینی کاشانی ادام اللّه ظلّه به بازنویسی و چاپ این کتاب با ویرایشی نو مبادرت ورزیده و با تحقیق و بررسی مستند، آماده چاپ گردید.

انشاءاللّه احیاء این اثر مورد قبول صاحب شریعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و آل اطهار آن بزرگوار بخصوص آقا امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گیرد.(۱)

ص: ۴

۱- لازم به تذکر است: بخشی از متن اصلی این کتاب که به مباحث خیر و شر و قضا و قدر می پردازد بدلیل پیچیدگی هائی که دارد و برای عامه خوانندگان چندان قابل استفاده نیست، حذف ، و علاقمندان را به کتب علمی که جایگاه طرح مباحث سنگین است ارجاع می دهیم . ناشر

حسنیه به روایت ابوالفتوح

مفسـر کبیر ابوالفتوح رازی روایت کرده است که در زمان خلافت هارون الرّشید مردی بازرگان می زیست که مال و نعمت فراوانی داشت و از مشـاهیر بغـداد بشـمار می رفت و در محبّت خانـدان عترت و طهـارت شـهرتی تام داشت. پیوسـته ملازم امام صادق علیه السلام بود و وظیفه خدمتگذاری آن حضرت را به جای می آورد.

بعد از شـهادت آن حضـرت، در اثر ظلم و ستم دشمنان، اموال و دارائیهایش را از دست داد و به درویشی و مسکنت افتاد و از اموال دنیا جز کنیزی برایش نمانده بود.

او را وقتی که پنج ساله بود خریده و به مکتب فرستاده بود.

این بانوی خوش شانس مـدّت ده سال برای کسب علم و معرفت به محضـر مبارک امام جعفر صادق علیه السـلام شـرفیاب می شد و قریب بیست سال به مطالعه علوم دینی اشتغال داشت.

چون مشقّت فقر و تنگدستی خواجه شدت گرفت، روزی از تنگی روزگار نزد کنیزش اظهار شکایت کرد و گفت:

ای حسنیّه، تو مانند فرزندم هستی و غیر تو کسی را ندارم، زحمات زیادی برایت کشیده ام تا به این فضائل و کمالات آراسته

ص: ۵

شده ای. اینک از تو می خواهم که از روی فراست چاره ای برایم بیندیشی، که کارم از هجوم فقر، به رسوایی کشیده است.

حسنیّه گفت: ای خواجه! به نظر من صلاح در این است که مرا برای فروش نزد هارون ببری و اگر او از بهای من پرسید، بگوئی که صد هزار دینار زر رایج ارزش دارد.

اگر بگوید مگر او چه هنری دارد که این بهای سنگین بر او نهاده ای!؟ بگو: هنرش این است که اگر تمام علمای عصر حاضر جمع شوند و در علوم و مسائل شرعی و دینی با او بحث کنند، بر همه فائق آید و آنها را در بحث مغلوب نماید.

خواجه گفت: حاشا که من چنین کاری کنم. اگر آن ظالم بر فضیلت و سیرت نیکوی تو آگاه گردد، در صدد برمی آید تا تو را از من بگیرد.

حسنیّه گفت: نترس، به برکت محبّت اهل بیت رسول خدا علیهم السلام کسی نمی تواند مرا از تو جدا کند. بر خدا توکّل کن که هر چه خیر ماست خدای متعال برایمان پیش خواهد آورد.

خواجه برخاست و نزد یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون رفت و جریان را همان گونه برای او شرح داد.

یحیی گفت: برو و کنیزت را بیاور.

خواجه با نگرانی به خانه بازگشت.

ص: ۶

حسنیّه در دربار هارون

چون خبر به هارون رسید دستور داد حسنیّه را حاضر کنند. چون حسنیّه به مجلس هارون آمد، نقاب بر چهره داشت. سلام کرد و وارد مجلس شد. هارون دستور داد نقاب از چهره بردارد.

چون حسنیّه نقاب برگرفت. هارون بی اختیار برخاست و گفت: خواجه او کیست؟

مرد بزرگان پیش آمد.

هارون پرسید: نامش چیست و بهایش چقدر است؟

بازرگان گفت: نامش حسنیه است وبهایش صدهزاردینار طلاست.

هارون برآشفت و گفت: چرا چنین بهائی بر او نهاده ای؟ خواجه گفت: از آن جهت که اگر همه علمای زمان جمع شوند و در علوم دینی و مسائل شرعی با او مناظره کنند نمی توانند بر او غلبه کنند و او بر همه چیره خواهد شد.

هارون گفت: و امّا اگر آنها غالب شوند چه؟ دستور می دهم گردنت را بزنند و کنیزت را تصاحب خواهم کرد.

حسنیّه چون خواجه را آشفته و مضطرب دید گفت:

ای خواجه! غصه نخور و نگران مباش، انشاءاللّه به برکت رسول خدا و اهل بیت او صلوات اللّه علیهم اجمعین مغلوب نخواهم شد.

ص: ۷

آغاز پرسش

هارون رو به کنیز کرده و پرسید: چه مذهبی داری و بر کدام دینی؟

حسنیه گفت: دین مبین رسول خدا محمّد صلی الله علیه و آله وسلم ، و مذهب اهل بیت او علیهم السلام .

هارون گفت: حسنّیه! خلیفه و وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بود؟

حسنّیه گفت: ای خلیفه! دستور بده علما حاضر شوند تا آن چه گفتنی است بگویم، و اگر در دین و مذهب من ایراد و یا سخنی داشته باشند، جواب آنها را بدهم.

هارون دریافت که او بر مذهب اهل بیت علیهم السلام است، وزیرش یحیی را خواست و به او گفت:

این کنیز بر مذهب ما نیست، بگو او را بکشند.

وزیر گفت: امّا او ادعای بزرگی کرده است. اگر چنانچه علما مغلوب او شوند، در این صورت رعایت حقّ او بر خلیفه واجب خواهد بود، زیرا کنیزی که بر جمیع علما فایق آید، کشتن او سزاوار نیست.

هارون از این سخن خوشش آمد و دستور داد علما و فقهای بغداد را که رئیس و بزرگ آنها ابویوسف بود حاضر کردند. شافعی نیز در آن هنگام در بغداد بود و با وجود اختلافی که با ابویوسف قاضی داشت، به آن مجلس آمد.

حسنّیه نقاب بر رو کشیده در برابر ایشان نشست.

چون علما از مذهب او سئوال کردند، بدون هیچ ترسی اظهار کرد که بر مذهب و محبّت اهل بیت علیهم السلام است.

ص: ۸

پس بـا آنان به مباحثه و مجادله پرداخت و آیات قرآن و احادیث نبوی صـلی الله علیه و آله وسـلم را به گونه ای تفسـیر و تاویل می نمود که کسی را یارای مقابله با او نبود.

هارون که اوضاع را چنان دید، برآشفته شد و دستور داد ابراهیم بن خالد عونی را سریعا به مجلس آورند چرا که او داناترینِ علمای بصره بود و چهارصد تن از علمای آن روزگار در بصره در درس او حاضر می شدند.

احضار علمای بصره و بغداد

چون فرمان به والی بصـره رسید، او بی درنگ ابراهیم بن خالد را بر شتری رهوار سوار کرده و به همراه فرستاده خلیفه به دارالخلافه بغداد فرستاد.

ابراهیم چون به بغـداد رسـید، به هـارون گفت تـا همه علمـای بغـداد را حاضـر کننـد. دولتمردان و بزرگـان ممالک دیگر هم که از اطراف آمده و در بغداد جمع شده بودند نیز در دارالخلافه حاضر شدند.

برای ابراهیم بن خالد، کرسی زرّین نهادند، و حسنّیه را آورده و حقیرانه در جایگاه تماشاچیان نشاندند.

حسنّیه بی اعتنا به جلال و جبروت مجلس پیش رفت و مقابل ابراهیم بن خالد نشست.

هارون به حسنّیه اشاره کرد که مباحثه را آغاز کند.

حسنّیه رو کرد به ابراهیم و گفت:

آن ابراهیم بن خالـد که صـد جلـد از تألیفـات او در بین دانشـمندان معروف است و به عـداوت و دشـمنی با علیّ بن ابی طالب علیه السلام افتخار

ص: ۹

می کند تو هستی؟

ابراهیم برآشفته و گفت: مرا مسخره می کنی؟ و رو به اهل مجلس کرد و گفت:

مرا با کنیزی هم بحث کردن چه معنا دارد؟ این کار موجب بی ارزش شدن علم و اهانت به علما و دانشمندان است.

یحیای برمکی، وزیر هارون خندید و گفت:

ای ابراهیم این سخن از تو که اهل فضل هستی بعید است. مگراین سخن بزرگان دین نیست که «اُنْظُر اِلی ما قال وَ لا تَنْظُر اِلی مَنْ قال»(۱).

حسنیّه گفت: ای ابراهیم! بتوفیق خدای تعالی در همین مجلس تو را از این کرسی زرّین به زیر خواهم کشید.

ابراهیم چون فهمید حسنیّه می خواهد حقیقت مذهب اهلبیت علیهم السلام را بر هارون روشن گرداند، گفت:

چون من از راه دور آمده ام حق تقدّم با من است و من باید سؤال را آغاز کنم.

حسنیّه گفت: بسیار خوب شما مقدّم باشید و از هر چه می خواهید بپرسید.

ابراهیم همواره سؤال می کرد و حسنیّه بافصاحت تمام پاسخ می گفت و اشکالات وی را بسیار زیبا و متین جواب می داد و قاطعانه رد می نمود بطوری که حاضرین از سخنان متین او حیران مانده بودند. بالاخره حسنیّه گفت: ای ابراهیم! سؤالات تو طولانی شد، می ترسم باعث کسالت تو شود. اجازه بده تا من نیز سؤالی بپرسم.

ص: ۱۰

۱- بنگر که سخن چیست، منگر که چه کسی آن را بر زبان آورده.

خلیفه بعد از رسول خدا کیست؟

ابراهیم گفت: ای حسنیّه، من سه مسئله دیگر از تو می پرسم، اگر جواب بگوئی دیگر کنار خواهم کشید.

حسنیّه گفت! هر چه می خواهی بپرس.

ابراهیم از این سخن بسیار برافروخته شد. و گفت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه و قائم مقام او که بود؟

حسنیه جواب داد: آن کس که در پذیرفتن اسلام بر همه پیشی گرفته بود.

ابراهیم گفت: آن کس که در اسلام بر دیگران سبقت گرفته بود که بود؟

گفت! او که داماد و پسر عمّ و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود.

هارون از این سخن آشفته شد و چون ابراهیم بن خالد، هارون را متغیّر و آشفته دید، توانی گرفت و گفت!

ای حسنیّه، برعکس، من می گویم ابابکر سابق در اسلام است، زیرا وقتی پیامبر مردم را به اسلام دعوت نمود، ابابکر چهل ساله بود و علیدر سنین کودکی. ایمان و طاعت کودک و کفر و معصیت او که اعتباری ندارد.

حسنیّه گفت: اگر من ثابت کنم که ایمان و کفر و معصیت و طاعت کودک اعتبار دارد به امامت و وصایت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام اقرار می کنی؟

ابراهیم گفت: اگر حجّت و دلیلی قاطع و محکم بیاوری آری، اقرار می کنم.

ص: ۱۱

حسنیّه گفت: در جریان سفر حضرت خضر و موسی وقتی حضرت خضر آن کودک را کشت چون موسی علیه السلام بخاطر قتل کودک به او اعتراض کرد، خضر در جواب گفت:«وَ اَمَّا الْغُلام فَکانَ اَبَواهُ مُؤْمِنَیْن فَخَشینا اَنْ یُرْهِقَهُما طُغْیانا وَ کُفرا»(۱)حال بگو آیا آن کودک مستحق کشته شدن بود یا حضرت خضر در حق او ظلم کرد؟ از آن جا که خداوند، خضر را در قرآن کریم به بزرگی ستوده است، معلوم می شود که او در حق کودک ظلم نکرده است بلکه مستحقّ کشته شدن بوده است.

ابراهیم سر به زیر افکند و جوابی نداد.

حسنیه گفت: ای ابراهیم! به خدائی که خالق همه اشیاست سوگندت می دهم بگو: آیا این حدیث را از اصحاب حدیث نشنیده ای که ابومجاهد از ابوعمران و او از ابوسعید خدری روایت کرده است که روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودیم، سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمّار یاسر و حدیفه یمانی و ابوالهیثم تیهان و ابوالفضل و عامر بن وائله، با حالی افسرده و ملول به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا برخی از حسودها در مورد برادر و پسر عموی شما علیّ بن ابیطالب علیه السلام سخنانی می گویند و ما از اندوه آنقدر آشفته می شویم که نزدیک است هلاک شویم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر آنها چه می گویند؟

عرض کردند: می گویند که علیّ هرچند قبل از همه اسلام آورده امّا

ص: ۱۲

۱- و امّا کشتن آن پسر بچه به این خاطر بود که چون پدر و مادرش مؤمن بودند ترسیدیم روزی پدر و مادرش را به طغیان و کفر بکشاند. کهف / ۸۰.

چون در سن کودکی بوده فضلیتی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: گوش فرا دهید تا شما را از این اندوه بیرون آورم و دلهایتان را به نور ایمان و یقین روشن گردانم.

شما را سوگند می دهم به آن خدائی که مرا به راستی بر آفریدگانش برگزید و برای هدایت آنها برانگیخت که این سخن را که شاید در کتاب های آسمانی پیشین نیز خوانده باشید، بشنوید و در موردش قضاوت کنید.

هنگامی که ابراهیم علیه السلام از مادر متولّد شد، او را از دست آن پادشاه عصیانگر فراری دادند، در هنگام غروب آفتاب، مادرش او را در کنار جوی آبی میان ماسه ها نهاد، ابراهیم در مقابل چشمان حیرت زده مادرش برخاست و دست بر سر و صورتش کشید و کلمه توحید بر زبان جاری ساخت، آنگاه جامه اش را در آورده و بدنش را با آب شستشو داده و پاکیزه نمود.

و از این روست که حق تعالی در قرآن مجید در مورد او فرموده است: «وَ کَذلِکَ نُری اِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الاَرْض وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنین فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْل رَأی کَوکَبا قالَ هذا رَبّی.....»(۱)

یاران من! آن زمان که فرعون بدنبال موسی بن عمران علیه السلام بود و برای از بین بردن او شکم زنان باردار را می شکافتند و اطفال را

اینکه خدای متعال در قرآن او را ستوده و این آیه در شأنش نازل فرموده نشانه عظمت روحی اوست که در کودکی چنین بوده است.

ص: ۱۳

۱- و این گونه بود که ما به ابراهیم ملکوت آسمان و زمین را بنمودیم تا از اهل یقین گردد پس چون ستاره ای دید گفت این پروردگار من است، امّا چون افول کرد فرمود خدای من بزرگتر از اینهاست، من افول کنندگان را دوست ندارم .... انعام / ۷۵ و ۷۶.

می کشتند، چون مادرش او را بدنیا آورد، به مادرش گفت: مادر! مرا در تابوتی گذار و به دریا انداز.

مادرش از سخن او به وحشت افتاد و گفت: پسرم! می ترسم در دریا غرق شوی.

موسی گفت: مادر، مترس که حق تعالی حافظ من خواهد بود و مرا به سلامت به تو باز خواهد گرداند.

پس مادرش او را در صندوقی نهاد و آن را به آب انداخت. آب او را به ساحل رود برد و خدای متعال وی را به سلامت به مادرش باز گردانید چنان که می فرماید:

«اَن اقْذِفِیهِ فِی التّابُوت فَاقْذِفیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسّاحِلِ یَأْخُذهُ عَدُوٌّ لی وَ عَدُوٌّ لَه وَ اَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مُحَبَّهً مِنّی وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنی اِذْ تَمْشی اُخْتُکَ فَتَقُول هَل اَدُلُّکُم عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْناکَ اِلی اُمِّکَ کَی تَقَرَّ عَیْنها وَ لا تَحْزَن»(۱)

چنان که در مورد عیسی علیه السلام نیز فرمود : «فَناداها مِنْ تَحْتِها اَلّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّا...»(۲) چون عیسی متولد شد به مادرش گفت: محزون مباش و سخنی مگو، روزه سکوت بگیر و به فرزندت اشاره کن. مادرش نیز چون مشرکین به او اعتراض کردند به عیسی علیه السلام اشاره کرد که با او سخن بگوئید. عیسی در آغوش مادر لب به سخن گشود و گفت: «اِنّی عَبْدُ اللّه آتانِیَ الْکِتابِ وَ جَعَلَنی نَبِیّا وَ جَعَلَنِی مُبارَکا اَیْنَ ماکُنْتُ وَ

ص: ۱۴

۱- به او گفتیم که او را در تابوتی گذار و به دریا افکن ، تا دریا او را به کرانه ساحل آورد تا دشمن من و او ، او را از دریا گرفته و مهری از خود به جانت انداختم تا در منظر من پرورش یابی ... طه / ۳۹ و ۴۰.

۲- پس آنگاه فرشته ای از زیر پای او ندا داد که محزون مباش ، که خدا در زیر پای تو چشمه آبی پدید آورده است . «مریم / ۲۴»

اَوصانی بِالصَّلوهِ وَ الزَّکوهِ ما دُمْتُ حَیّا»(۱)

پس می بینید که عیسی علیه السلام در هنگام ولادت سخن گفت و خدای عزّوجلّ کتاب و نبوّت به وی ارزانی داشت و او را به بر پاداشتن نماز و ادای زکات امر نمود و این در حالی بود که بیش از سه روز از تولد او نگذشته بود.

نور محمد و علی علیهماالسلام

بدانید که خدای عزیز جلیل من و علیّ را از یک نور آفرید، ما در صلب آدم بودیم و خدا را تسبیح می گفتیم، تا آن که ما را از صلب پدرانی پاك به رحم مادرانی پاکیزه منتقل فرمود، آنچنانکه آنها تسبیح ما را می شنیدند، تا آنکه به عبدالمطلب رسیدیم.

آنگاه آن نور به دو نیمه شد، نیمی به عبداللّه و نیمی به ابوطالب عمویم منتقل گردید.

آن دو بزرگوار هرگاه در میان مردم می نشستند نور ما بر آنها ظاهر بود، تا به رحم مادران آمدیم.

تولد علی علیه السلام از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

وقتی که علی علیه السلام متولد شد، حبیبم جبرئیل فرود آمد و گفت :

ای حبیب خدا! خداوند به تو سلام می رساند و ولادت برادرت علیّ بن ابی طالب علیه السلام را تهنیت می گوید و می فرماید: اکنون که زمان

ص: ۱۵

۱- ای مردم: آگاه باشید که من بنده خدایم که خدا مرا به نبوّت برگزیده و کتاب آسمانی عطا فرموده و مرا در هرجا که باشم مبارك قرار داده و به ادای نماز و زکات وصیّت فرموده.... «مریم / ۲۹ تا ۳۱».

نبوّت توست، تو را به وسیله برادر و همتا و خلیفه ات یاری می کنیم تا ذکر و یاد تو بلند گردد و نسل تو با او باقی بماند.

و چون علی علیه السلام متوّلد شد، او را بر دامن خود نهادم، در آن حال دست راست خود را بر گوش خود نهاد و به رسالت من شهادت و گواهی داد و گفت: ای رسول خدا! اجازه می دهی بخوانم؟

گفتم: به آن خدائی که جان من در دست اوست بخوان.

علی علیه السلام شروع به خواندن صحف آدم و شیث نمود چنان که اگر شیث حاضر بود، اقرار می کرد که علی علیه السلام صحف را بهتر از او می داند. آنگاه تورات موسی علیه السلام را خواند آنگونه که اگر موسی حاضر بود اقرار می کرد که علی علیه السلام آن را بهتر از او می داند.

سپس زبور داود و انجیل عیسی علیهماالسلام را خواند بطوری که اگر داود و عیسی حاضر بودند، انصاف می دادند که علی علیه السلام تسلّط بیشتری بر انجیل و زبور دارد.

و آنگاه که خداوند متعال قرآن را بر من فرو فرستاد او هم آنگونه که من آن را می دانم و از حفظ دارم، می دانست. پس با من سخن آغاز کرد و من برایش مطالبی از انبیاء و اوصیا علیهم السلام بیان کردم و او را به مادرش فاطمه بنت اسد، بازگرداندم.

یاران من! چرا به خاطر سخنان دشمنان اندوهگین می شوید و یاوه های مشرکین را بها می دهید؟ بدانید که من افضل انبیاء هستم و وصیّ من نیز افضل از جمیع اوصیاست.

آنگاه سلمان فارسی و باقی اصحاب ارجمند رسول خدا خوشحال و خندان بپا خاستند و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صلوات

ص: ۱۶

فرستادند و گفتند «نَحْنُ الفائِزُون»(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود! آری و اللّه شما از رستگارانید، بهشت برای شما آفریده شده و دوزخ جایگاه دشمنان علی علیه السلام است.

ذکر فضائل علی علیه السلام و تمسک به آیات قرآن

چون حُسنیه سخنش بدین جا رسید، هارون و بسیاری از علما گریستند و ابراهیم بن خالد دیگر توان سخن گفتن نداشت.

حسنیه گفت! ای علمای زمان، و ای شافعی! شما را به خدا قسم می دهم، بگوئید آیا این روایت را شما تاکنون نشنیده بودید؟

اکثر علما گفتند: ای حسنیه! این حدیث را کسی نمی تواند انکار کند.

حُسنیه گفت! آیا به برتری پیغمبر ما بر سایر انبیاء معتقد هستید؟ گفتند: آری.

گفت: ای ابراهیم آیا معتقد هستی که حق تعالی در این آیه شریفه علی علیه السلام را نفس و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خوانده است؟ «فَقُل تَعالَوا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْنائَکُم وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُم وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُم ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَل لَعْنَه اللّه عَلَی الْکاذِبین»(۲)

ابراهیم گفت: حاشا که من قرآن را انکار نمایم!

ص: ۱۷

۱- چون مولای ما علی است ما رستگار عالمیم . «بحار الانوار ج ۳۵ ص ۲۳»

۲- ای پیامبر! به مسیحیان نجران بگو اگر سخن مرا نمی پذیرید بیائید ما فرزندان خود را بیاوریم و شما نیز فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما نیز زنان خود را، ما (همچون) جان خود را (یعنی علی علیه السلام) بیاوریم و شما نیز. سپس بر علیه هم نفرین کنیم تا آنکه حق با اوست بر همگان مشخص گردد... «آل عمران / ۶۱».

حسنیه گفت: ای بی انصاف، ای دشمن دین و ای معاند خاندان طیّبین طاهرین، حال که معتقد به حقانیت قرآن و این حدیث شدی و پذیرفتی علی علیه السلام نفس رسول خدا و برادر اوست، چرا اعتراف نمی کنی که او افضل اوصیاست و در قبول اسلام بر همه پیشی گرفته است؟ زمانی که ابراهیم علیه السلام جدّ بزرگوار علی علیه السلام ، و موسی و عیسی علیهماالسلام در هنگام ولادت سخن گفته باشند و به خدای تعالی ایمان آورده باشند و خداوند به آنها و به یحیی علیه السلام در حال طفولیت نبوّت داده باشد، چگونه اسلام آوردن علی علیه السلام را در طفولیت قبول نداری در حالی که او برادر و پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و او تکیه گاهی برای دین او بود و آیات بسیاری در شأن او نازل شده و خداوند او را ولیّ خود خوانده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در روز خندق ضربت او را با ارزش تر از عبادت تمامی جنّ و انس دانسته و در شأن او فرموده: «مَن اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلی آدَم فی عِلْمِه وَ اِلی نُوحٍ فی تَقْواه وَ اِلی اِبْراهیم فی حِلْمِه وَ اِلی مُوسی فی هَیْبَتِه وَ اِلی عیسی فی عِبادَتِه فَلْیَنْظُر اِلی عَلِیٍّ بْنِ اَبیطالب علیه السلام »(۱)

اکنون که اعتراف دارید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را با پیامبران اولوالعزم همتا و برابر فرموده و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از همه جهانیان حتّی انبیاء افضل دانسته، چرا ایمان او را در طفولیت نمی پذیری؟ او در همان طفولیت امام مردمان و وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است، و این در حالی است که آن حضرت حافظ

ص: ۱۸

۱- ای مردم: هرکس می خواهد به آدم با آن علمش و به نوح و تقوایش و به ابراهیم با آن حلم و بردباریش و به موسی با آن هیبتش و به عیسی و عبادتش بنگرد، به علیّ بن ابیطالب علیه السلام بنگرد . «کشف الغمه ج۱ ص ۱۱۴»

صحف، تورات، انجیل، زبور و فرقان بوده و جمیع اهل اسلام بر این عقیده اند که «عَلِیٌ لَمْ یُشْرِک بِاللّهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ»(۱)

امّا ابوبکر پس از چهل سال بت پرستی، به زبان اسلام آورد و این اعتقاد به قلبش رسوخ نکرد بیشتر اوقات با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت می نمود و طریق عناد می پیموده و گوشت و پوست و خون وی بگوشت خوک پرورده شده بود. اما با وجود این همه قبایح، وی را مؤمن می دانید و ایمانش را معتبر می دانید زهی بغض و عداوت که شما با خاندان نبوت دارید!

ابراهیم بن خالد و سر بزیر افکند و گفت:

اختلاف عباس با علی علیه السلام و داوری ابوبکر

از این مسئله بگذریم، امّا بگو ببینم نظرت در مورد این مسئله که عباس عموی پیغمبر و علیّ که با یکدیگر برسر میراث پیغمبر منازعه کردند و نزد ابابکر برای داوری رفتند چیست!؟ و واضح است از دو نفر که به خاطر اختلافی نزد حاکم می روند حتما یکی بر حق بوده و دیگری بر باطل است.

حسنیه گفت: ای ابراهیم جواب این سؤال از قرآن مجید روشن می گردد.

ابراهیم گفت: چگونه ؟

حسنیه گفت:

خدای متعال در سوره ص می فرماید: «وَ هَل اَتیکَ نَبَؤُ الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرَو الْمِحْراب اِذْ دَخَلُوا عَلی داوُد فَفَزِعَ مِنْهُم قالُوا لاـ تَخَف خَصمان بَغی

ص: ۱۹

۱- علی علیه السلام حتّی یک چشم بر هم زدن هم به خدا شرک نورزید.

بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُم بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا اِلی سَواءِ الصِّراط اِنَّ هذا اَخی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَه وَلِی نَعْجَةٌ واحِدَه فَقالَ اَکفِلنیها وَ عَزَّنی فِی الخِطابِ قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ اِلی نِعاجِهِ وَ اِنَّ کَثیرًا مِنَ الخُلَطاءِ لَیَبْغی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ اِلاَّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَلیلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داودُ اَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکعًا وَ أَناب»(۱)

و همه می دانیم که آن دو شخص جبرئیل و میکائیل علیهماالسلام بودند و حاکم بین آنها داود علیه السلام . اکنون تو بگو که کدام یک بر حق بودند و کدام بر باطل؟

ابراهیم گفت: که جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند و برای روشن کردن داود پیش او آمده بودند . چرا که او دچار اشتباه شده بود.

حسنیه گفت: اللّه اکبر، پس علیّ و عباس هر دو بر حق بودند و ابابکر در اشتباه بسر می برد و آن دو برای آگاه نمودن او نزد وی رفته

ص: ۲۰

۱- وآیا خبر دادخواهان چون از محراب او بالا رفتند به تو رسید؟ آن هنگام که بطور ناگهانی بر داود وارد شد و او از آنها به هراس افتاد ، گفتند مترس ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری تجاوز کرده ، پس میان ما به حق داوری کن و از راه حق دور مشو و ما را به راه راست رهنمون باش ، بعد به داود علیه السلام عرض کرد که این برادرم ۹۹ گوسفند دارد و من یک گوسفند بیشتر ندارم ، او به من می گوید این یک گوسفند را هم به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است (یعنی نمی دانم چه جوابی به او بدهم) داود علیه السلام بدون اینکه از مدعا علیه بپرسد که تو چه می گوئی و چرا چنین کرده ای سریعا قضاوت کرد و گفت که او به تو ظلم می کند ، بسیاری از شرکا به شریکشان ظلم و ستم روا می دارند، مگر کسانی که به خدا ایمان آورده باشند ، و آنها نیز بسیار کم هستند . پس از آن فورا فهمید که این قضیه گویا یک احتمال الهی است ، چون متوجه شد به خاک افتاد و به درگاه خدا توبه و انابه نمود . «سوره ص / ۲۱۲۳» در تفسیر المیزان از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است که خدا این امتحان را برای این از حضرت داود فرمود که فکر می کرد داناترین مردم است ، و خدا برای تربیت وی و دور شدن او از عجب آن را برایش آورد.

بودند. چه اینکه عباس گفت: من وصـی و وارث پیامبرم، چرا که عموی او هستم و علی علیه السلام فرمود که وصیّ او من هستم که پسر عموی پیغمبر ، و برادر و وصی او هستم. نور چشم او فاطمه سیده نساء العالمین همسر من است. حسن و حسین علیهماالسلام که سید جوانان اهل بهشتند فرزندان منند. و به حکم آیه «وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُم»، من نفس رسول خدا هستم.

چون ابوبکر سـخنان ایشان را شنید گفت: و اللّه من از پیغمبر شنیدم که فرمود: «علیٌّ وصیّی وَ وارِثی وَ قاضی دَیْنی»(۱). عباس با این سخن طاقت از کف داد و گفت:

ای ابوبکر تو که این سـخن را از پیغمبر صـلی الله علیه و آله وسـلم شـنیده ای، پس چرا بر کرسـی خلافـت نشـستی و حق علی (ع)را ضایع کردی؟

چون ابوبکر دریافت و که ایشان برای محکوم کردن او آمده اند و میراث را بهانه ساخته اند گفت:

شما برای منازعه با من این جا آمده اید! پس از آنها روی گرداند و از مجلس بیرون رفت.

ابراهیم دگر بار گفت: از این مسئله نیز درگذشتیم. اکنون بگو که عباس فاضل تر بود یا علی؟

حسنیه گفت: تو بگو که حمزه فاضل تر بود یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم ؟

تـو چرا از مقـایسه عبـاس و علی علیه السـلام دست برنمی داری ؟ اگر عبـاس فاضـل تر باشـد، علی علیه السـلام افتخـار می کنـد که عموئی چون او دارد و اگر علی علیه السلام فاضل تر باشد عباس این افتخار را دارد که برادر زاده ای چون

ص: ۲۱

۱- علی وصی من و وارث من و قضا کننده دیون من است «بحار ج ۲۸ ص ۲۰۰»

علی علیه السلام دارد.

چون هارون فصاحت و بلاغت حسنیه را دید متحیر ماند و رو به ابراهیم کرد و گفت:

حیف از آن علومی که ادعایش را داری.

حسنیه گفت: من به هشتاد و سه سوال ابراهیم را جواب دادم، اگر اجازه دهید من نیز یک مسئله از او بپرسم.

هارون گفت: هر چه می خواهی بپرس.

آیا پیامبر پس از خود وصی معرفی نکرد؟!

حسنیه گفت: ای ابراهیم، پیامبر که از دنیا رفت آیا برای خود وصی تعیین کرد یا نه؟

ابراهیم گفت: وصی تعیین نکرد.

حسنیه گفت: آیا این عمل پیامبر درست بود یا خطا؟ و آنچه خلفا در سقیفه بنی ساعده انجام دادند چطور؟ خطابود یا صحیح؟

ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم راخطا کار می دانی یا اصحاب را؟

ابراهیم از جواب درماند چون اگر می گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خطا کرده دین و شرع را ناقص تلقی نموده و اگر می گفت خلفا خطا کرده اند، موجب بطلان مذهب خود و اثبات مدعای حسنیه می شد. حیرت زده سر در گریبان فرو برد و ساکت ماند.

حاضرین در مجلس خندیده و او را سرزنش کردند که چگونه با آن همه ادعای علم و دانش از جواب کنیزی عاجز مانده است.

هارون چون ابراهیم را مضطرب دید ، و فهمید که این مسئله موجب فضاحت شده است رو به وزیر خود یحیای برمکی کرد و

ص: ۲۲

گفت: شنیده ام میان علمای بغداد و برخی علما در باب خیر و شرّ اختلاف نظری هست، از ابراهیم سؤال کن نظرش چیست؟(۱)

تنزیه انبیاء و تأویل آیات متشابه

(به دنبال مسائلی که بین حسنیه و ابراهیم رد و بدل شد) ابراهیم مجال یافت و (با اشاره به اعتقاد شیعیان به عصمت و پاکی انبیا علیهم السلام) گفت! ای حُسنیه: به اعتقاد تو تمامی انبیاء معصوم هستند ودر این صورت آنان معصیتی را مرتکب نشده بودند، پس چرا به درگاه خداوند آن قدر توبه و استغفار نمودند؟

با سخن ابراهیم یحیای برمکی خندید و گفت: آیا از عهده بحث قبل بر آمدی و دلیل حسنیه را ردّ کردی که اکنون در مورد عصمت انبیا بحث می کنی؟

حسنیه گفت: ای ابراهیم! این اشکال تو موافق ادب نبوده ، و بی موقع و ناوارد است. اگرچه در این مسئله نیز جوابت را خواهم داد.

* * *

ای ابراهیم، در مورد عصمت انبیاء و اوصیاء ایشان اشکالی مطرح نمودی ، بدان که اعتقاد من این است که همگی آنان معصوم و از جمیع معاصی به دور هستند، و باید همه انبیاء و اوصیاء از ابتدای

ص: ۲۳

۱- همانگونه که در مقدمه کتاب اشاره شد ، در این بخش از متن اصلی این کتاب به مباحث خیر و شر و قضا و قدر اشاره شده که بدلیل پیچیدگی هائی که دارد و برای عامه خوانندگان چندان قابل استفاده نیست، حذف ، و علاقمندان را به کتب علمی که جایگاه طرح چنین مباحثی است ارجاع می دهیم . ناشر

طفولیت تا پایان نبوّت و وصایت از گناه و فراموشی به دور باشند. زیرا که ایشان امین سرّ خدا هستند، از این رو چگونه روا باشد که در مقامِ اطاعت از شیطان که پست ترین موجودات و دورترین مخلوقات از محضر کبریائی است برآمده و از خدا دور شوند؟

بدان که شیطان بر ایشان راهی ندارد و از ایشان افعال شیطانی صادر نمی شود . انبیاء و ائمه باید پاك باشند و متصف به صفات زشتی مثل کینه و بخل و حسد و جهل و حرص نباشند و معلول جسمی نبوده و مبتلا به امراضی چون پیسی و جُذام و گنگی نباشند، و از جمیع نقائص مطهر و منزه بود، و دروغ گو و هوسران نباشند.

ای ابراهیم! امام باید بافضیلت ترین و عالم ترین و زاهدترین و با ورع ترین و باتقوی ترین و سخی ترین و شجاع ترین مردم اهل زمان خود باشد، و از همه مردم بی نیاز باشد.

هر غلام زرخریدی سزاوار امامت نیست. امام از سوی خدای متعال و رسول گرامی او به این سمت منصوب شده باشد، تا مردم در تبعیت از او دل نگران نباشند.

دلیل دیگر بر واجب بودن عصمت امام این است که احتمال دارد فرد غیر معصوم مرتکب ظلم گردد و حال اینکه حضرت پروردگار جلّ و علا می فرماید : «لا یَنالُ عَهدِی الظّالِمین»(۱)

چون سخن حسنیه به اینجا رسید لرزه بر جان هارون افتاد، چرا که وی ادعای خلافت به حق می کرد و حتی یکی از این صفات را هم دارا نبود.

ص: ۲۴

۱- عهد من(که همانا نبوت ورسالت ومقام امامت باشد) به ظالمان نمی رسد. بقره/۱۲۴.

یحیی بن خالـد برمکی که متوجه اضـطراب هارون شـد، رو به ابراهیم کرد و گفت: ای ابراهیم! گویا جان از بـدنت در آمـده است! چرا از این کرسی به زیر نمی آئی و مذهب حُسنیه را اختیار نمی کنی؟

چون ابراهیم این کنایه ها را شنید، گفت:

ای حسـنیه چه می گوئی در مورد این آیه: «یا آدَم اسْکُن اَنْتَ وَ زَوجُکَ الْجَنَّهَ وَ کُلا مِنْها رَغَدا حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هـذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمین»(۱) و بدون شک ایشان از آن درخت خوردند و از ستمکاران گشتند.

حُسنیه جواب داد: ای ابراهیـم! بـدان کـه نهی خـدای تعـالی نسبت بـه آدم نهی تحریمی نبـود بلکه نهی تنزیهی بـود. زیرا که نهی تحریمی آن است که بـا ارتکاب آن شـخص مسـتحق ملامت و عـذاب آخرت می گردد اما نهی تنزیهی آن است که با ارتکاب آن شخص از فائده و مصلحتی که در ترک آن عمل بود محروم می گردد ، و دیگر مستحق ملامت دنیا و عذاب آخرت نمی شود.

پس اگر آدم علیه السلام خوردن از آن درخت را ترک می کرد، مشـمول الطـاف و ثواب بیشتری می شـد، و بـا انجـام آن مسـتحق عقاب نگردید.

ابراهیم گفت! اگر چنین بود، او از ظالمان نمی گشت، در حالی که حق تعالی می فرماید:«فَتَکُونا مِنَ الظّالِمین».

حسـنیه جواب داد! ای ابراهیم، بـدان که ظلم عبـارت از قراردادن چیزی در غیر موضع منـاسب آن، یعنی نهـادن چیزی در جـائی که آنجا

ص: ۲۵

۱- ای آدم تو و همسـرت در بهشت منزل گزینیـد و از هرچه می خواهید تناول کنید اما ازاین درخت نخوریدوبه آن نزدیک نشوید که از ظالمان خواهیدشد. بقره/ ۳۵.

باشـد سـزاوار آن چیز نباشد ، یا انجام دادن کاری در جائی که نباید انجام داد و ترک کردن آن در آن جا که باید آن را انجام داد، و همینطور است ترک کردن عمـل مسـتحب و انجـام دادن عمـل مکروه، نیز ظلم باشـد چنـانکه در مورد آن بوسـتان که میوه هایش پربار بود در قرآن آمـده است: «وَ لَمْ تَظْلِم مِنْهُ شَـيْئا»(۱)یعنی آن میوه هـائی که هر ساله می آورد هیـچ کم نکرد پس معنای «فتکونا مِنَ الظّالِمین» این است که: از آن کسانی باشند که خود را حفظ نموده و اجر و ثواب خویش را کم نگردانند.

ابراهیم گفت، ای حسـنیه!آن ها گفتند: «رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَـِنا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِر لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِـِرين»(۲) چگونه می گوئی که ایشان ترک عمل مستحبی را کردند و گناه نبود.

حسـنیه جواب داد: ای ابراهیم! ایشـان اعـتراف به ظلم بر نفس خود نموده و از خـدا طلب بخشـش کردنـد و آمرزش طلبیـدن از حق تعـالی دلاـلت بر گنـاه کـار بودن نمی کنـد، زیرا که ظلم به معنی نقصـان در ثواب و از دست دادن منفعت است . و طلب رحمت و غفران، عبادتی است، که انسان ها به واسطه آن مستحق ثواب می گردنـد. این سـخن دلیل بر گناه کار بودن ایشان نیست چه اینکه رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم نیز فرموده که «اَنَا اَسْـتَغْفِرُ اللّه فی كُلّ يَومٍ سَـبْعينَ مَرَّه» یعنی من هر روز هفتاد بار اسـتغفار و از خدا طلب آمرزش و غفران می کنم در حالی که آن حضرت مرتکب هیچ گناهی نمی گردید .

ص: ۲۶

۱- آن دوباغ میوه های خود را بی هیچ آفت و نقصانی به بار می آورند. کهف / ۳۳.

۲- پروردگارا ما به خود ظلم کردیم و اگر ما را نیامرزی و به رحمت خویش ما را درنیابی از ستمکاران خواهیم شد. اعراف / ۲۳ .

دلیـل دیگر بر اینکه طلب بخشـش به معنـای گنـاه کـار بودن ایشـان نبود این است که چون انبیاء و اولیاء بنـدگی مخلصانه و طاعت بسیارِ خود را در پیشگاه الهی اندك می شمارند و کمترین ترك ادب را گناه عظیم می دانند از این رو برای تذلل و مسکنت، خود را مجرم می داننـد. گرچه از ایشـان هیـچ گنـاهی سـرنزده پس اعتراف ایشان به ظلم و اسـتغفار کردن، دلیل بر گناه کار بودن ایشان نیست.

ابراهیم گفت: ای حسـنیه! اگر چنین باشـد سـزاوار نیست که خـدا، آدم را عاصـی و گمراه قلمداد کند آنچنان که فرموده: «وَ عَصـی آدَمَ رَبَّهُ فَغَوی»(۱)

حسـنیه گفت ای ابراهیم! بـدان که اکـثر آیـات قرآنی بنـابه فرموده رسول خـدا و اهلـبیت او علیهم السـلام دارای تأویـل است و تنها براساس ظاهر آن نمی توان حکم کرد.

عصیان عبارت از مخالفت است، و همچنانکه ترك کننده واجبات را عاصی می گویند، ترك کننده مستحبات و آداب اجتماعی نیز چنین است، ولی ترك مسـتحبات و آداب، ملامـت و عقـاب درپی نـدارد، از طرفی، غـوایت در آیه بمعنـای گمراهی نیست بلکه به معنـای بی بهره گشـتن از ثواب و پـاداش است، هم چنـان که در اشـعار عرب در این معنی بسـیار به کـار رفته است، پس معنای آیه چنین است که: چون نهی ما را مخالفت کرد، از ثوابی که برایش در نظر گرفته بودیم بی بهره ماند.

ابراهیم گفت: ای حسنیه! اگر آدم و حوا معصیت نکردند، پس چرا

ص: ۲۷

۱- و آدم پرودگار خویش را عصیان کرد و بیراهه رفت. طه / ۱۲۱

خداوند ایشان را برهنه کرده و از بهشت بیرون کرد و به زمین فرستاد؟

حسنیه گفت! حسنیه جواب داد: خدا آدم را برای خلافت و جانشینی خود در زمین آفریده بود چنانکه می فرماید: «اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرْضِ خَلیفَه»(۱)، و اگر آدم از آن درخت تناول نمی کرد وی را از بهشت بیرون نمی کرد و به زمین نمی فرستاد. پس بیرون کردن او از بهشت و برهنه کردن، عقوبت گناه او نیست زیرا که عقاب رنجی است که به خاطر خوارنمودن واهانت، به عاصی داده شود و بیرون کردن آدم بنابر مصلحت بود.

همان گونه که تهی دستی و رنجوری را خدوند بر حسب مصلحت به بندگان می دهد نه به خاطر عذاب نمودن آنان.

ابراهیم گفت: ای حسنیه! بعد از اینکه حضرت نوح علیه السلام دعا کرد تا حق تعالی قوم او را به غرق و طوفان هلاک کند، پس از مدتی از این دعا پشیمان شد و پانصد سال بر آن گریست، وبه خاطر همین گریه بسیار بود که او را نوح نامیدند و پیشتر از آن نام وی عبدالعلی بود ، خوب، آیا نفرین نمودن او اشتباه و غفلت نبود؟

حسنیه که این قضیّه را شنید خندید و گفت: ای ابراهیم این حکایت بر خلاف قرآن است که از قول کافران می فرماید: «قالوا یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَاَکْثَرْتَ جِدالَنا»(۲)، و قوم نوح پانصد سال بعد از این جریان غرق شدند پس نام وی از اوّل نوح بود.

امّا اینکه گفتی نوح از نفرین خود پشیمان شد، از دو حال خارج

ص: ۲۸

۱- من خلیفه ای برای زمین قرار داده ام. بقره / ۳۰.

۲- گفتند ای نوح چقدر با ما زیاد مجادله می کنی. هود / ۳۲.

نیست، یا اینکه قوم نوح اهل ایمان بودنـد که اگر چنین باشد این خود کفر عظیمی است که شـیخ المرسـلین، اول نفرین کند تا عالم را طوفان فرا گیرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند، بعد از نفرین خود پشیمان گردد.

و اگر کافر بودنـد، معنا ندارد که حضـرت نوح علیه السـلام از هلاکت دشـمنان خدا و رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم نادم و پشـیمان شود، و این در حالی است که خدای تعالی در حق او و حضـرت آدم علیه السلام فرموده: «اِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحا وَ آلَ اِبْراهیمَ و آل عمران علی العالمین»(۱).

ای ابراهیم! حقیقت مذهب با این مزخرفات ثابت نمی شود و من این مهملات را از غیر تو نیز بسیار شنیده ام.

بـدان که بنی امیه و پیروان ایشان، بلکه همه آنهائی که قبل از بنی امیه به ظلم و تعـدی متصدی امر خلافت شده بودند، در حالی که به هیچ وجه لیاقت آن را نداشتند، بلکه اکثر اوقات مرتکب ظلم و فسق می شدند از درک مسائل دینی و احکام فرقانی عاجز بودند. بطوری که بعضی اوقات در حال جنابت به امامت جماعت مردم می ایستادند و یا اینکه نماز خود را قطع کرده و می گفت که جنب هسـتم ، و بعضـی اوقات مست و لایعقل امامت کرده و نماز صبح را چهار رکعت می گذاردند و امثال این قبایح بسیار است که اگر بخواهم همه آنها را برشـمارم موجب ملالت خلیفه می گردد، چه اینکه بعضـی از اهلبیت علیهم السلام و گروهی از صحابه بزرگوار که دارای ایمان حقیقی بودند همواره ایشان را نصیحت و ملامت می کردند و اکثر مردم آنها را

ص: ۲۹

۱- همانا خدا آدم و نوح و.... را برگزید. آل عمران / ۳۳.

سرزنش می نمودنـد و آنها بخاطر دفع این سـرزنش ها و توجیه اعمال خود و پیروان خود، همه این کفرها و بی دینی ها را به خدا و رسول او نسبت می دادنـد و سـعی می کردند برای تبرئه خود به ظاهر قرآن عمل کرده و همه انبیاء معصوم و مطهر را به معصـیت و خطائی متهم کننـد و گاهی آیات قرآن را بر طبق احادیث جعلی که خود ساخته بودنـد تأویل می کردند و اسـتدلال های عقلی را با آن احادیث جعلی و دروغین می سـنجیدند، و چون مردم توانائی دفع این شـبهات را نداشـتند، و دنبال تحصـیل علم نمی رفتنـد و از روی تقلیـد و قیاس قبول می کردند و آن قدرت تشـخیص را نداشـتند که میان طبع و هوس و میان عقل و رضای خدا فرق نهند، لذا از روی طمع جاه و حکومت پنج روزه، ثواب ابدی و عذاب جاویدان را نادیده گرفته و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، در مدت دویست سال، مذاهب مختلفی جعل کردند و کورکورانه دین و مذهب جدیدی بنا نمودند و از راه انصاف بیرون رفتند و به دنبال یافتن مذهب حقیقی سعی ننموده و به ضلالت پیشینیان خود باقی ماندند.

همانند مشرکین که به پیامبران گفته بودند «اِنّا وَجَدنا آبائَنا عَلی اُمّه وِ اِنّا عَلی آثارِهِم مُقْتَدُون»(۱) و حق تعالی نیز در جواب ایشان و شما می فرماید: «لقد کنتم اَنْتُم وَ آباؤُکُم فی ضَلالٍ مُبین»(۲)

و بعضـی از مردم به گفتار سـخنرانان و معلمان اکتفا کردند تا سـخنان و نظرات مختلف را با نظر عاقلانه بسـنجند و طریق صـحیح را اختیار

ص: ۳۰

۱- گفتند ما پدران خود را بر این آئین یافتیم و دنباله رو آنان هستیم و به آداب و ائین آنها اقتدا می کنیم. زخرف / ۲۲ .
۲- همانا شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بسر می برید. انبیاء / ۵۴.

کننـد، از این رو هر کسـی ادعـای «اَنَـا مَعَ الْحَق» کرد و خود را بر حق دانست، و این است که خـدای متعـال فرموده «کُـلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِم فَرِحُون»(۱).

مذهب حق یکی بیش نیست

بدان ای ابراهیم که در میان این همه مذهب جز یکی حق نیست و دلیل براین مطلب ، سخن گران بهای صاحب شریعت، خاتم انبیاء محمّد مصـطفی صـلی الله علیه و آله وسلم است که می فرماید: «سَتَفْترقُ اُمَّتی عَلی ثَلاثَ وَ سَبْعینَ فِرْقَه واحِدَهٌ مِنْها ناجِیَه وَ الْباقی فِی النّـار» یعنی بزودی امّت من به هفتـاد و سه فرقه تقسـیم می شونـد که یکی از آنهـا اهـل نجـات بوده و بـاقی به آتش دوزخ رهسـپار خواهند شد.

و چون جمعی از اصحاب پرسیدند: یا رسول اللّه! آن فرقه ناجیه کدامست؟ فرمود آنچه من و اهلبیت من معتقد بر آن هستیم.

و سپس فرمود: «مَثَل اَهْل بَیْتی کَمَثَلِ سَفینَهِ نُوحٍ مَنْ رَکِبها نَجی و مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرَقَ»(۲)

بدان ای ابراهیم تمامی فرقه های اسـلامی بر صحیح بودن این دو حدیث توافق دارند و اهل بیت و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نه معتزلی بودند و نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی، پس بدون شک

ص: ۳۱

۱- هر حزب و گروهی بـه آنچـه نزد آنهـاست بسـنده کرده و بـا آن خوشـند (غافـل از اینکـه حق چیز دیگری اسـت و بخـاطر آن بازخواست خواهند شد). مؤمنون / ۵۳ .

۲- اهلبیت من همچون کشتی نوحنـد، آنکس که بر آن سوار شود و با آن باشـد ، نجات یابـد وآنکس که به آن پشت کنـد و ازآن پیروی نکند غرق و هلاک خواهد شد.

تنها فرقه ای که اهل نجات است تابعان رسول خدا و اهل بیت اویند. زیرا که اصول اعتقادات این گروه متفاوت با اعتقادات سایر مذاهب است و نسبت به هیچ یک از این فرقه ها نمی توان یقین کرد که اهل نجات باشند مگر این طایفه که پیرو اهل بیت علیهم السلام هستند.

ای ابراهیم! بدان که من از کشته شدن به دست تو هیچ باکی ندارم، و به این حیات پنج روزه دلبستگی و علاقه ای ندارم و همیشه از خدا توفیق شهادت را طلب کرده ام و امروز می خواهم به روشنی عقیده خود را بیان کنم تا بر خلیفه زمان نیز ظاهر گردد که این عقیده پیشینیان شما که می گفتند که شقاوت اشقیا و کفر و فسق، و خیر و شرّ به تقدیر و اراده الهی است و بنده هیچگونه اختیاری از خود ندارد، و اکنون شما نیز آن را ابراز می کنید به این خاطراست که زشتی های خود و گمراهانی راکه بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ظلم کردند، توجیه و تبرئه کنید، آنان را که این منصب را به ناحق غصب کردند و سیده نساء را اذیّت نموده و ارثیّه پیامبر، فدک، را به زور از دست ایشان گرفتند و صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همچون سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و... را آزار دادند و به شهادت رساندند و مدتی بعد جگر گوشه پیامبر، امام حسن علیه السلام ، را زهر داده و سرور جوانان بهشت، حسین بن علی علیهماالسلام و اولاد آن حضرت را به قتل رساندند و از رسیدن خمس به اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جلوگیری کردند و با پسر عمو و برادر و وصیّ رسول خدا به نبرد برخاستند و ابوذر غفاری را تبعید و عبداللّه بن مسعود را اذیت کردند و مُصحف (قرآن) او را آتش زدند و عمّار یاسر و چند تن از صحابه بزرگ را کشتند و حتی خانه کعبه را با منجنیق سنگ باران کردند و مسلمانان را در مدینه، شهر پیامبر به قتل رساندند

ص: ۳۲

و چنـدین هزار مؤمن را به خاطر محبّت ورزیـدن به اهل بیت در سراسـر عالم به قتل رساندنـد و آن قـدر ظلم و فساد و بدعت به بار آوردند که زبان از شـمارش آن ناتوان است، و باید بگویم قتل اصحاب کبار و محبّان و شیعیان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خاصـان و تابعـان، آنهـا که به صـفت ایمـان حقیقی موصوف بودنـد، به خـاطراین بود که ایشـان را همواره ملامـت می کردنـد، و گاه مخفیانه و گاه آشـکارا به لعن آنان می پرداختند و افعال زشت و قبیح آنها را افشاء می کردند و از خدا و رسول خدا و عذاب آخرت می ترساندند.

آری پیشـینیان شـما برای دفع سرزنش از گمراهان و درست جلوه دادن افعال و کردار شیخین (ابوبکر و عمر) و بقیه خلفای بنی امیّه، تمام این اعتقادات و بدعت ها را جعل کردند و گفتند که بندگان، صاحب اختیار فعل خود نیستند و همه کارها خواست خداست و او از ازل خواسته و چنین تقدیر کرده است.

و اگر کسـی، امام را همانند پیامبر، معصوم بداند ، او را رافضی(۱) خوانده و قتلش را واجب می دانید، در حالی که عصـمت امام به دلائـل عقلی و براسـاس آیه «وَ اِذِ ابْتَلی اِبْراهیم رَبُّهُ بِکَلِمـاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماما قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهـدِی الظّالِمین»(۲)، واجب است ، که خـدای متعـال به ابراهیم فرمود: من تو را امـام مردمان قرار دادم، ابراهیم عرض کرد آیا ذریّه من هم لایق این امامت هستند؟ خدای متعال فرمود که این پیمان من شامل ظالمان نمی شود، پس خدا از

ص: ۳۳

۱- یعنی از دین خارج.

۲- عهد من به ظالمان نمی رسد. بقره / ۱۲۴.

امام نفی ظلم نمود ، چرا که خداوند در آیه شریفه ظلم کردن را از ساحت مقدس به دور دانسته است.

و ظلـم بر دو قسم است، ظلم به خـود و ظلم به دیگری، هر کس از این دو ظلم منزّه باشـد معصـوم است. و بر اسـاس آیه شـریفه «اِنَّ الشِّرکَ لَظُلـمٌ عَظیم»(۱) شـرک و بت پرسـتی، ظلم بزرگ محسـوب می شـود، پس مشـرک اگرچه توبه کرده باشـد لایـق منصب و امامت نیست.

شما حقیقتا از سنّت و روش معاویه پیروی می نمائیـد هرچنـد ادعای پیروی از سـنت پیغمبر دارید و خود را اهل سـنت می نامید، اما همه انبیاء را تا درجه فاسقان پائین می آورید، و جالب تر اینکه کسی که این اعتقاد را ندارد کافر می دانید.

چون در دل حُسـنیه آتش محبت به اهل بیت علیهم السـلام بر افروخته شده و بر مسـند فصاحت و بلاغت تکیه زده بود، پیوسته و بی پروا در ردّ مذهب مخالفان عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام برهان اقامه می نمود.

هارون و طرفدارانش لرزه بر اندام افتاده و از قبایح و اعمال ناشایست خود شرمنده گشته، سر بزیر افکنده و متحیّر بودند و دانشمندان یارای سخن گفتن نداشتند.

تمسک به آیه غار در فضیلت ابوبکر

ابراهیم به یکباره برخاست و گفت: ای حسنیه! چه خبر است؟ اختیار از کف داده ای و در کمال وقاحت بر صحابه و تابعین طعنه می زنی و همه را کافر می شناسی! گر چه محبّت اهل بیت

ص: ۳۴

۱- همانا شرک بخدا ورزیدن ظلمی بسیار بزرگ است . لقمان / ۱۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر همه لازم و واجب است و در این مسئله کسی با تو مخالفت ندارد، ولی مودّت و محبت اصحاب کبار و خلفای عالی مقدار که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند نیز بر همگان واجب است. چون در خلافت ایشان همه امّت توافق دارند. خصوصا ابوبکر که باری تعالی در آیه غار او را هم صحبت و یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خوانده، از این رو او دارای فضائل بسیاری است.

حسنیه گفت: به خدا قسم که ابوبکر به خاطر آیه غار هیچ فضیلت و منزلتی نداشته بلکه آن آیه عکس آن را اثبات می کند.

ای ابراهیم! بگو ببینیم که در آیه غار، به ابوبکر چه فضیلتی نسبت داده شده است؟

ابراهیم گفت: خدا می فرماید: «اِلّا تَنْصُرُوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّه اذْ اَخْرَجَهُ الَّذینَ كَفَرُوا ثانِی اثْنَیْن اِذْ هُما فِی الْغار اذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَن اِنَّ اللّهَ مَعَنا فَاَنْزَلَ اللّه سَكینَتَهُ عَلَیْهِ وَ اَیَدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوها»ا(۱).

اول آنکه همراهی وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دلیل تقرّب او به آن حضرت است چون اگر رسول خدا کسی را بیشتراز ابوبکر دوست می داشت او را همراه خود می برد، تا انیس و هم نشین او باشد.

دوم آنکه حق تعالی او را مصاحب رسول خویش خوانده است.

سوم آنکه رسول خدا نخواستند او را غم ناک ببینند واز این جهت

ص: ۳۵

۱- اگر شما پیامبرتان را یاری نکنید خدا همواره او را یاری کرده (و می کند) آن هنگام که در غار ثور بودند و او به همراهش گفت : نترس و محزون مباش که خدا با ماست و خدا سکینه اش را بر پیامبر نازل فرمود و او را با سربازانی که قابل مشاهده نبودند تأیید فرمود . توبه / ۴۰.

برای دفع اندوه و بیم از او، گفتند: «لا تَحْزَن» یعنی غمگین مباش. چهارم آنکه خدا در این آیه فرموده: «اِنَّ اللّهَ مَعَنا» که به لفظ جمع آورده پس معنایش این است که خدا با رسولش و با ابوبکر است.

خوب ای حسنیه! در مورد این آیه که فضائل ابوبکر را آشکارا بیان نموده است چه می گوئی؟

پاسخ حسنیه به استدلال به آیه غار

حسنیه لبخندی زد و گفت: ای ابراهیم این ها مطالبی است که عوام را با آن فریب می دهند وبصیرت شان را با آن می پوشانند ولی آنها که دیده بصیرت و عقل شان باز است فریب نمی خورند و از راه حق منحرف نمی شوند و بااین مناقب کسی را افضل امت نمی گویند و بر خاندان عصمت مقدم نمی دارند.

و امّا این که می گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر را از این جهت با خود برد که او را از همه بیشتر دوست داشت، به خدا قسم پندار اشتباهی است.

چه اینکه آن شب جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و عرض کرد: کفّار امشب به قصد کشتن تو خواهند آمد، به اصحابت دستور بده تا از خانه بیرون نیایند، اراده خداوند بر این قرار گرفته که علیّ بن ابیطالب علیه السلام ، برادرِ با جان برابرت، را بر جای خود در بستر بخوابانی چون او تنها کسی است که حاضر است جان خود را برای تو فدا کند، سپس خود بسوی غار ثور حرکت کن.

چون شب نزدیک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اصحاب خود را فرا خواند و فرمود: امشب هیچیک نباید از خانه بیرون آئید، خدا در این امر

ص: ۳۶

مصلحتی دیده که باید اطاعت کنید.

پس اصحاب همگی بسوی خانه هایشان رفتند.

سپس برادرش علی علیه السلام را طلبیده و گفت: یا علیّ! فرمان الهی بر این است که تو امشب بجای من، در بسترم بخوابی تا مشرکین متوجه رفتن من نشوند و من از شهر مکه خارج شوم.

این سخن نه تنها بر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گران نیامد بلکه از روی محبت و اخلاص عرض کرد: جان من هزار بار فدای فرمان الهی باد، بخصوص که جان رسول خدا نیز محفوظ ماند.

علی علیه السلام با اینکه نوجوان بود امّا هراسان نشد و از صمیم دل تسلیم فرمان الهی گشته امر حضرت را اطاعت کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را در آغوش کشید و روی او را بوسید و گریست و فرمود: ای علی تو را به خدا می سپارم.

بدین سان علی دربستر پیامبر خوابید و پیامبر اکرم از خانه خارج شد.

در این حال شخصی را دید که از روبرو می آید، پیامبر قدری توقف فرمود، تا آن شخص نزدیک رسید، دید ابوبکر است، پس فرمود: آیا من دستور خدا را بر شما نرسانیدم که امشب از خانه های خود بیرون نیائید؟

ابوبکر جواب داد: یا رسول اللّه! دلم هراسان بود و نتوانستم در خانه بمانم از این رو بیرون آمدم.

پیغمبر متحیر ماند که چه کند؟ چرا که نمی توانست کس دیگری را همراه خود ببرد.

در این حین جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : اگر او را در مکه واگذاری کفار بوسیله او به دنبال تو خواهند آمد و تو را به

ص: ۳۷

قتل خواهند رساند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مجبور شد او را با خود ببرد و با هم داخل غار گشتند.

آری، ای ابراهیم! ابوبکر با حکم خدا و رسول او را مخالفت کرد و از خانه بیرون آمد و همه امّت بر این نکته اتفاق نظر دارند که پیغمبر از روی ناچاری او را با خود برد، که مبادا به دست کفار گرفتار شود و آنان را به محل اختفاء او آگاه گرداند.

از طرف دیگر چون خدای متعال وضعیت ابوبکر و یارانش را در آیه شریفه «یَقُولُونَ بِاَفْواهِهِم ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِم»(۱)بر پیامبر آشکار نمود واز آنچه بعد از او نسبت به اهل بیتش روا می دارند باخبر ساخت، رسول خدا دیگر از وی ایمن نبود، از این جهت او را با خود برد.

ای ابراهیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از هم نشین و هم دل بی نیاز بود، چه اینکه او با پروردگار خویش مانوس بود، و جبرئیل هم دل و هم صحبت او بود، و آیه «اَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَم تَرَوها»(۲)گواه بر این سخن است.

ای ابراهیم اینکه گفتی خدا وی را یار و همراه رسولش خوانده، باید گفت: به صرف همراهی کسی صاحب شرافت و فضیلتی نمی گردد. چون در آن همراهی، او هیچ ضرری از رسول خدا دفع نکرد. و در هیچ موردی رسول خدا را یاری ننمود، و اگر یاریش کرده بود، خبرش به ما نیز رسیده بود.

دیگر اینکه در قرآن کریم آمده است که کافر می تواند با مؤمن

ص: ۳۸

۱- اهل نفاق چیزی رابر زبان می آورند که در دل به آن اعتقادی ندارند . آل عمران/۱۶۷.

۲- خدا پیامبرش را بالشکریانی ازملائکه که شما آنها رانمی بینید تاییدفرموده. توبه/۴۰.

مصاحب و همراه باشد، چنانکه می فرماید: «قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ اَکَفَرْتَ بِالَّذی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوّاکَ رَجُلاً»(۱). و همان گونه که زن حضرت نوح علیه السلام و زن حضرت لوط علیه السلام ، مصاحب و همراه آن دو پیامبر بزرگوار بودند و عرب الاغ را نیز مصاحب خوانده و از آن به مصاحب بد مثل زده که: «بِئْسَ الصّاحِب الحِمار» یعنی چه بد مصاحبی است الاغ.

و از همه مهم تر اینکه ابوبکر در غار با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مصاحب بود ، این چه حاصلی برایش داشت که با دلی پر از نفاق با رسول خدا همراهی کرده بود.

اما ای ابراهیم! در مورد این مطلب که گفتی: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از روی شفقت و مهربانی به او گفت: غمگین مباش، من از تو می پرسم که حزن ابوبکر که به خاطر بدگمانی و شدت ترس بود، آیا طاعت شمرده می شود یا معصیت؟

ابراهیم همچنان ساکت بود و جوابی برای گفتن نداشت.

حسنیه گفت: اگر ترس و اندوه او طاعت خدا بود، رسول خدا چرا او را از اطاعت الهی منع کرده است. و چرا که فرمود: غمگین مباش، نعوذ باللّه از این اعتقاد که پیغمبر کسی را از اطاعت خدا منع کند.

و اگر حزن او از سستی اعتقاد و عدم ایمان او به خدا و رسولش بوده، پس او با این معصیت از این همراهی چه سودی نموده است، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواهان طاعت است نه معصیت، و نیز مانع از

ص: ۳۹

۱- مؤمن به مصاحب و همراهش که کافر شده بود گفت: آیا به خدا کافر شده ای؟ خدائی که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه و آنگاه تو را انسانی سالم و برومند قرار داد!؟ کهف / ۳۷.

معصیت است نه طاعت.

باری ای ابراهیم، حزن ابوبکر دلالت بر کم صبری و عدم رضای او به قضا و قدر الهی و به مصاحبت با رسول خدا بوده است، از سوی دیگر هنگام رفتن به طرف غار، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود که من به حکم الهی بسوی این غار می روم و ما در پناه حق تعالی از شرّ دشمنان مصون و محفوظ خواهیم ماند ، اما او بر سخن رسول خدا اعتماد نکرد و در هراس افتاد و این خود، نشانه عدم ایمان است.

درثانی اینکه شما که می گوئید پیغمبر اکرم از روی محبتی که به او داشت، او را همراه خود برد ، پس چگونه بود که ابوبکر نمی دانست که پیغمبر بخاطر خلاصی از دست دشمن و به فرمان الهی به غار رفته است و با آن قدر جزع و فزع نمود که نزدیک بود پیغمبر را رسوا کند، بلکه به جرأت می توان گفت که هدف او از جزع نمودن آن بود که کفّار به حضور آن ها مطّلع شوند اما خداوند اجازه نمی داد که او حافظ و ناصر رسول گرامی اش بود.

ای ابراهیم! اگر ابوبکر به پیامبر ایمان داشت، خدا نمی گذاشت ماری پای او را نیش بزند و او را حفظ می کرد، چنانکه رسولش را از شرّ کفار نگاه داشت، با آنکه جمع زیادی به دهانه غار رسیدند و ردّ پای آن حضرت را بر در غار دیدند، با این تمامی این ها حق تعالی او را از شرّ دشمنان نگه داشت.

اما این که آن حضرت به ابوبکر فرمود: «اِنَّ اللّهَ مَعَنا»، غرضش این بود که خدا حافظ و ناصر من است و چون ابوبکر نیز همراه آن حضرت در غار بوده، شامل حال او نیز شده است و این هیچ گونه فضیلتی برای ابوبکر محسوب نمی شود، چرا که این گونه همراهی

ص: ۴۰

کردن برای کسی فضیلت نیست، چنانکه خدا می فرماید اگر سه نفر با هم راز بگویند چهارمین آنها خداست و اگر پنج نفر باشند ششمین نفر آنها خداست و اگر آنها کمتر از این باشند و یا بیشتر، همانا خدا با آنان است و این آیه شامل حال همه اهل عالم حتی کفّار و یهود و ترسایان (مسیحیان) و مؤمنان و دیگران هم هست و این همراهی خداوند فضیلتی برای آن ها محسوب نمی شود.

ای ابراهیم! اگر شخصی چهارپائی داشته باشد و از ترس دزدان و حرامیان به خانه ای پناه برد و بگوید که خدا با ماست و ما را در این منزل یا در این وادی حفظ خواهد کرد، و منظور او خودش و چهار پایش باشد، در این حال آیا آن حیوان فضیلتی بدست آورده است؟

چون سخن حسنیه بدینجا رسید هارون بسیار خندید، گرچه تعصب بسیار زیادی داشت و با اهل بیت دشمنی و نفاق داشت، ولی حق تعالی دل او را بر حسنیه نرم و مهربان کرده بود به طوری که اگر از طعن مردم نمی ترسید و یا منصب خلافت و تکبّر مانع او نبود برمی خاست و برگرد حسنیه می گردید.

بار دیگر حسنیه رو به ابراهیم کرد و گفت:

ای ابراهیم! امّا از همه رسواتر، بی بهره بودن ابوبکر از ایمان است که از این قسمت آیه استفاده می شود «فَأَنْزَلَ اللّه سَکِینَتَهُ عَلَیْه»، ضمیر «ه» در کلمه «عَلَیْه» که مفرد می باشد به حضرت رسول اشاره دارد و این دلالت می کند بر اینکه آرامش الهی بر ابوبکر نازل نشده و او از این لطف الهی بی نصیب مانده بود، چون اگر بر او نیز نازل شده بود می فرمود: «فانزل اللّه سکینته علیهما» و ضمیر را به صورت تثنیه می آورد تا شامل هر دو نفر آنها گردد. به خدا قسم این مطلب دلالت بر عدم

ص: ۴۱

ایمان او دارد از آن جهت که خدای متعال در دو جای قرآن در مورد نازل شدن سکینه الهی سخن گفته است:

اول در همین آیه که گذشت در مسئله غار، و دیگر در جریان جنگ حُنَین، هنگامی که لشکر اسلام شکست خوردند و ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از صحابه گریختند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در میان کفار تنها گذاشتند، و بجز امیرالمؤمنین علیه السلام و هفتاد و نه نفر دیگر از صحابه و انصار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرار نکردند و در رکاب امیرالمؤمنین پای همت و مردانگی در میدان مبارزه ، محکم کرده و از جان گذشته و ایستادگی کردند، خدای متعال در مورد آنها فرمود «لَقَد نَصَرَكُمُ اللّه فی مَواطِنَ كَثیرَه وَ یَومَ حُنَین اذْ اَعْجَبَتْكُم كَثْرَتُكُم فَلَم تُغْنِ عَنْكُم شَیْئا وَ ضاقَت عَلَیْكُمُ الاَرْضُ بِما رَحُبَت ثُمَّ وَلَّیْتُم مُدْبِرین ثُمَّ اَنْزَلَ اللّه سَكینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤمِنین»(۱).

ای ابراهیم! در روز حُنین با حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مؤمنان همراه بودند، و خدا سکینه خویش را بر رسول و بر مؤمنان نازل فرمود ولی در غار غیر از ابوبکر کسی از مؤمنان همراه پیامبر نبود و چون او مؤمن حقیقی نبود فرمود «فَاَنْزَلَ اللّه سَكینَتَهُ عَلَیْه» یعنی خدا سکینه خویش را بر رسولش فرو فرستاد و ابوبکر را ذکر نکرد و اگر در حقیقت ابوبکر به خدا و رسول او ایمان داشت، بایستی بجای ضمیر مفرد، ضمیر تثنیه «علیهما» می آورد.

ص: ۴۲

۱- به تحقیق که خدا شما را در بسیاری از مواطن یاری فرمود و در روز جنگ حنین که بسیاری سپاه شما را مغرور کرده بود اما این بسیاری شما را بی نیاز نکرد و زمین با آن وسعتش بر شما تنگ آمد و از جنگ رو برگردانده و بنای فرار گذاشتید ، سپس خدا سکینه و آرامشش را بر رسولش و بر مؤمنین فروفرستاد. توبه / آیات ۲۵ و ۲۶.

ای ابراهیم چون اندوه و تزلزل او در غار، مطلقا معصیت و گناه بوده و عدم نزول سکینه الهی نیز به آن ضمیمه گردد، پس دیگر او از آیه غار نه تنها نصیبی نبرده، بلکه عدم ایمان وی نیز ثابت می شود و این نوع فضیلتی که از او کفر و عدم ایمان ثابت شود و دیگر فضائلی که از او نقل می کنید و به لباس فضایل به رشته می کشید و در نظر اهل عالم جلوه می دهید و این احادیث جعلی که بر سر زبان خلایق انداخته اید و افضلیت جمعی فاسق و فاجر، بلکه بدتر از کفّار را بر معصومان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ثابت می کنید و علیّ بن ابیطالب علیه السلام را که جان فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کرده بود و به جای آن حضرت خوابیده تا کفار او را بجای رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به قتل برسانند و خدای متعال بخاطر این فضیلت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر جمیع ملائکه آسمان و زمین مباهات کرده و فرمود: من میان هر دو نفر از شما برادری برقرار کردم، آیا هیچیک از شما هست که جان خود را فدای برادرش کند؟

هیچیک از ملائکه جواب ندادند. خدا امر کرد که بروید و ببینید علیّ بن ابیطالب علیه السلام را که جان خود را فدای حبیب و رسول من کرده. ملائکه گروه گروه به امر ربّ العزّه فرود آمده و علیّ بن ابیطالب علیه السلام را زیارت کردند. امر الهی آمد که جبرئیل و میکائیل علیهماالسلام بر بالای سر و پائین خوابگاه علیّ بن ابیطالب علیه السلام قرار گیرند وآن حضرت را از شرّ کفّار و قصد سوء دشمنان حفظ نمایند و این آیه در آن شب در حق علی علیه السلام نازل شد که «وَ مِنَ النّاس مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرضاتِ اللّه وَ اللّهُ

ص: ۴۳

رَئُوفٌ بِالْعِبادِ»(۱) که در تفاسیر شما نیز مکتوب است. چرا شما این ف فضیلت ها را اظهار نمی کنید و این فضایل را بیان و عیان نمی سازید؟

و نه تنها در آن شب امیرالمؤمنین علیه السلام در جای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خوابید و جان فدای رسول خدا کرد و از جان خود مضایقه نکرد بلکه در روز بعد بعنوان قائم مقام حضرتش اهل و عیال و جمع کثیری از اهل حرم و اسباب و اثاثیه ایشان را از شتر و گوسفند و غیره، تنها از مکه بیرون آورده و به مدینه رسانید و هر چند گروه گروه به قصد قتل و غارت آنها بر سر راه ایشان می آمدند امّا هیچیك را یارای آن نبود که رشته نخی از ایشان ببرد و همه را به صحت و سلامت به مدینه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسانید.

و اگر کسی بخاطر مهاجر بودن فضیلت خاصی بیابد و لایق جانشینی پیامبر گردد چرا علیّ علیه السلام در بستر رسول خدا خوابید و جان خویش را بر کف نهاد و سپس به عنوان قائم مقام او در میان اهل و عیال آن حضرت بود تا اینکه آنها را به سلامت به مدینه رسانید و هم او بود که چندی بعد به دستور خدای متعال به شرف ابلاغ سوره برائت به کفار نائل گردید، شایسته جانشینی رسول خدا نباشد.

ای ابراهیم! ابوبکر گرچه با رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم در غار بود، و از غار با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه رفت، امّا چون خدای متعال فرموده «وَ مَنْ یَخْرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِرا اِلَی اللّه وَ رَسُولِه ثُمَّ یُدرِکهُ المَوت فَقَد وَقَع اَجرُهُ عَلَی

ص: ۴۴

۱- و از مردم کسانی هستند که جان خود را در راه رضای خدا می فروشند و خدا به بندگانش رؤف و مهربان است. بقره / ۲۰۷.

اللّه»(۱)لذا هجرت او بسوی خدا و رسولش نبوده، پس صحیح نیست که بگویند او نیز مهاجر بسوی خدا و رسول بوده است.

و نیز از آن جهت که هجرت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به امر خدا و بسوی خدای تعالی بوده، و هجرت مؤمنان بسوی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، و هرکس که هجرت کند به سوی رسول اللّه ، باید هجرت او بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد، و ابوبکر با رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم از مکه بیرون رفت، از این رو صحیح نیست که شریک رسول الله در هجرت او بسوی اللّه تعالی باشد، چون ابوبکر ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و هجرت بسوی رسول نیز محقق نمی شود الاّ بعد از هجرت رسول، و اگر کسی قبل از او هجرت نموده باشد، یا با او، صادق نیست که بگویند او مهاجر است(۲).

چون حسنیه سخنش به اینجا رسانید، هارون وزیر خود یحیی را احضار کرد و به او گفت:

ای یحیی! حسنیه در آوردن دلیل بر امامت پسر عمویم علی علیه السلام هیچ کوتاهی نکرد، اگر او هم مذهب و هم عقیده ما بود حتماً او را به همسری خود برمی گزیدم.

یحیی گفت: ای امیرالمؤمنین!! او به هر مذهب و عقیده ای که باشد لازم است برایش پاداش خوبی در نظر بگیری.

ص: ۴۵

۱- هرکس از خانه خود بسوی خدا و رسول خدا هجرت کند و در این راه مرگ او را دریابد، اجر و پاداش او بر خداست «نساء، ۱۰۰» .

۲- مکمل این استدلال مطلب سابق است که پیامبر مجبور شد او را همراه خود ببرد، پس در واقع حرکت او و همراهی او هجرت محسوب نمی شود و فضیلتی نیز برای او به ارمغان نمی آورد.

بحث حادث و قدیم بودن قرآن

سپس حسنیه در مورد یکی دیگر از ابحاث پر جنجال آن زمان ، یعنی حادث و قدیم بودن قرآن سخن آغاز نمود و گفت:

قرآن، معجزه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است و محمد موجودی حادث است، و حادث چگونه می تواند معجزه اش آن گونه که شما می گوئید، قدیم و ازلی باشد؟ اگر بگوئید این قرآنی که بر روی کاغذ و پوست است و میان دو جلد قرار دارد قدیم است، این سخنی گزاف و نادرست است، چون این قرآنی است که با دست نوشته شده و بدیهی است که آنچه کتابت شود حادث است نه قدیم و ازلی. و اگر بگوئید که کلام صوتیِ آن قدیم است، آن هم محال است، زیرا که بعضی از آیات قرآن از حیث زمان بر بعضی دیگر مقدم و هر یک به زمانی مقید و محصور است و هر چیزی که این چنین خصوصیتی داشته باشد قدیم نیست.

و اگر بگوئید منظور از قدیم بودن قرآن، قدیم بودن معانی آن است که از حروف و صوت آن فهمیده می شود، باید گفت معانی قرآن یا امر است و نهی و قصه و اخبار و یا وعده و وعید و یا ناسخ و منسوخ، و همه اینها خطاب به انسان است، حال اگر قرآن قدیم بوده باشد، به این معنا خواهد بود که قبل از اینکه انسان پا به عرصه وجود بگذارد، این خطاب ها متوجه او بوده است و این امری محال و بی معنا است، از این رو قدیم بودن قرآن، محال خواهد بود.

همچنین خدای متعال در مقام احتجاج با کافران می فرماید:

ص: ۴۶

«فَلْیَأْتُوا بِحَدیثٍ مِثْلِه»(۱) یعنی ای کافران اگر معتقدید که این قرآن سـخن خدا نیست سخنی مانند آن بیاورید (که منظور از حدیث، در آیه، قرآن است و حدیث به چیز حادثی که قبلا نبوده و بعد بوجود آمده اطلاق می شود و این در مقابل قدیم است).

و همینطور در جای دیگر می فرماید: «ما یَأتیهِم مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِم مُحْدَثٍ...»(۲) که منظور از ذکر در این آیه، قرآن است چرا که در آیه «اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْر وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُون»(۳) قرآن کریم را ذکر نام می نهد، چون اگر قرآن، قدیم باشد، لازم می آید که تمام انبیاء و اولیاء و صلحاء و حتی فاسقان و کافران که قصه آنها در قرآن آمده قدیم باشند.

حسـنیه گفت: ای ابراهیم! گفتی خداونـد قبـل از آفریـدن مخلوقـات امر و نهی کرده و قبل از آنکه کسـی رابیافرینـد فرموده: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا...» و «یا اَیُّهَا النّاس اتَّقُوا...» و «یا اَیُّهَا النَّبیّ....»، ای ابراهیم سـخن تو مثل این می ماند که شخصـی در اتاقی تنها بنشـیند و بگوید ای سعید بیا، و ای سلمان برو، و ای منصور برخیز، و ای حمید بنشین. و چون شخصی از او بپرسد چه کسی را می خواهی؟ و با که سخن می گوئی؟

بگویـد که من در نظر دارم سـی سال دیگر چنـد غلام بخرم و نام ایشان را سـعید و سـلمان و منصور و حمید و بگذارم و اینک دارم ایشان را صدا می زنم و با ایشان سخن می گویم.

بطور حتم هر عاقلی، چنین شخصی را که به معدوم امر و نهی می کند و با او سخن می گوید نادان و دیوانه به حساب خواهد آورد.

ص: ۴۷

۱- طور / ۳۴.

۲- انبیاء / ۲.

۳- یعنی هماناماذکر(قرآن) را فروفرستادیم وتحقیقا ماحافظ آن هستیم. حجر/۹.

ای ابراهیم! آیا درست است که بخاطر ادعای غلط و نادرست کسانی مثل تو، به خداوند چیزی را نسبت دهند که به نادان ها و دیوانگان نسبت می دهند؟

چون سخن حسنیه به اینجا رسید، هارون دستور داد طبقی زر بیاورند و بر پای حسنیه بریزند.

همه اشراف و بزرگان که از شهرها و بلاد دیگر آمده بودند و در آن جلسه حضور داشتند ، حسنیه را تحسین کردند و بیشتر کسانی که از اطراف و اکناف در دار الخلافه حاضر شده بودند، مُهر محبت اهل بیت علیهم السلام بر جبین نهادند و حقیقت مذهب اهل بیت بر آنها ثابت گردید، امّا بخاطر تسلط بنی عباس آن را اظهار نکردند، اکثر علمای اشاعره(۱) از شرمندگی سر بزیر افکنده و ابراهیم بر بالای صندلی زرین خجل و منفعل نشسته بود.

پرسش حسنیه از طریق معرفت خدا

در این هنگام حسنیه بار دیگر زبان گشوده و گفت:

ای ابراهیم! امروز که تو عالمترین دانشمند این عصری و من کنیزی بی اعتبار که از میان کفار به اسیری گرفته اند و خواجه ای مرا به چند درهم ناسره خریده و به شرف دین اسلام مشرف شده ام و به خدای یکتا معرفت پیدا کرده ام و پیغمبر و امام خود را شناخته ام، اینک سؤالات و شبهاتی دارم که نه بخاطر ستیزه جوئی و امتحان از تو سؤال می کنم، و از تو می خواهم که سؤالات مرا پاسخ گوئی تا در صورت

ص: ۴۸

۱- اشاعره پیروان مذهب اشعری بودند که قائل به جبر بوده اند.

پاسخ صحیح تو را مدح گفته و از امروز به سلک شاگردی تو در آیم و ملازم تو گردم.

ای ابراهیم! چون فرزند از مادر متولد می شود، نه جهود است و نه ترسا، نه مسلمان است و نه مشرک، نه شیعه است و نه سنی، پدر و مادر او هستند که معلم و استاد اویند و او را مسلمان یا کافر یا جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق می کنند

هرکس اعتقاد باطلی داشته باشد یکی از آن دو حالت برای او متصور است، یا آنکه اعتقاد خود را حق می پندارد و بدان اعتقاد راسخ دارد و طبق آن عمل می کند و یا آنکه می داند که اعتقاد او باطل است و به تلبیس و خدعه و نیرنگ حق را می پوشاند و مردم را بدان می فریبد. این هر دو گروه در دوزخ هستند.

ای ابراهیم بگو ببینم آیا هیچیک از انسان ها می توانند خدا را حقیقتا بشناسند؟ یا نه؟ اگر می توانند از راه هدایت و عطای الهی است یا از راه مطالعه کتب، یا هر دو؟

ابراهیم از ترس جواب نمی داد.

حسنیه گفت ای ابراهیم! وقتی که تو، که از همه عالم تری جواب نمی دهی، پس من اشکال خود را از که بپرسم و تحقیق نمایم؟ ابویوسف که از شاگردان ابوحنیفه بود سر بلند کرد و گفت:

ای حسنیه! سؤال تو از راه تحقیق نیست، بلکه از این جهت است که با ما مجادله کنی و به ما کنایه و تعریض بزنی. با این وجود هر چه می خواهی سؤال کن.

حسنیه گفت! بسیاری از احادیث و تفاسیری که شنیده و مطالعه کرده ام به نقل از امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام و امام حسن و امام

ص: ۴۹

حسین علیهماالسلام و سلمان و ابوذر و مقداد بوده ولی در این ولایت بعضی از مردم بر خلاف آن می گویند و شما نیز مخالف آنها هستید و آنها را باطل می دانید و هرکس را که به آن عمل نماید تکفیر می کنید و متاسفانه می بینم که اکثر احادیث شما از معاویه و عمرو عاص و انس بن مالک و عایشه و مانند اینهاست.

در اقسام راویان حدیث

همانـا در دست مردم هم حـق است و هم باطـل، راست است و دروغ، ناسـخ است و منسـوخ، و این دو گروه اختلافشـان بر همگـان ثابت است. به من بگو که از این دو گروه کدامیک دروغگو هستند و بر پیغمبر افترا زده اند و احادیث جعلی و ساختگی بر سر زبان مردم انـداخته انـد و قرآن را بر وفق آن احادیث تأویل نمودنـد، در حالی که صاحب شـریعت فرموده: حـدیثی که از من به شـما می رسد از یکی از این چهار گروه است که پنجمی برایش متصور نیست. عرض کردند آنان کیانند؟

حضـرت فرمود: اول، شخص منافقی که به اسلام نگرویده، از خدا نمی ترسد و هیچ باکی از دروغ گفتن به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ندارد و به دروغ اظهار ایمان می کند، اگر مسلمانان بدانند که او منافق است و عمدا بر پیامبر خدا دروغ بسته، از او قبول نمی کنند و سـخن او را باور نخواهند کرد امّا متاسـفانه مردم می گویند همین که او صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده، و آن حضـرت را دیـده، و از او حدیث شـنیده حدیث و سـخن او را قبول می کنند و معتبر می دانند، حال او را می دانند امّا از نفاق او مطلع نمی شوند، چنانچه حضرت حق در قرآن کریم در

ص: ۵۰

وصف منـافقین می فرمایـد: «وَ اِذا رَأَیْتَهُم تُعْجِبُـکَ اَجْسامهُم وَ اِنْ یَقُولُوا تَسْـمَع لِقَولِهِم»(۱) یعنی چون جسم ظـاهری آن هـا را ببینی ظاهرشان تو را به تعجب وادارد و چون لب به سـخن گشایند، سـخنانشان را گوش فرا می دهی، و هنگامی که آنها نزد پیامبر اینقدر ظاهر فریبی می کنند، دیگران چگونه آنها را بشناسند؟

ای ابراهیم! چون مردم آنها را نشـناختند و سخنانشان را (چشم بسته و بدون تحقیق) قبول کردند، آنها را بر سر مسلمین حاکم کردند و دنیا را به ایشان دادنـد، چون مردم تابع سـلاطین و پادشاهان دنیا هسـتند (مگر کسـی که خدا او را نگه دارد). این یک قسم از آن چهار گروهند.

گروه دوم کسانی هسـتند که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم حدیثی شنیده اند و آن را یاد گرفته اند امّا در حفظ آن دچار اشـتباه شده اند، چرا که سهو و نسیان از غیر معصوم متصور است، و آن شخص عمدا بر پیغمبر خدا دروغ نبسته بلکه حدیث غلط در دست اوست، می گوید من اینچنین شـنیده ام، اگر مسـلمانان می دانسـتند که آن حدیث غلط و اشتباه است از او قبول نمی کردند و اگر خود او نیز آن را می دانست که غلط است هر آینه آن را روایت نمی کرد.

قسم سوم گروهی هسـتند که حدیثی از رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم شـنیده اند که مثلاً از چیزی نهی کرده ولی بعد آن را منسوخ نموده و به انجام آن امر فرموده ولی او در جلسه دوم حضور نداشـته پس منسوخ را شـنیده و یاد گرفته امّا ناسـخ را نشـنیده و نمی داند.

ص: ۵۱

۱- منافقون / ۴.

اگر او می دانست که حدیث منسوخ شده است روایت نمی کرد، و اگر مسلمین می دانستند که آن حدیث منسوخ است از او قبول نمی کردند.

و گروه چهارم کسانی هستند که که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دروغ نمی بندند، خداترستد و احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بجا می آورند، در آنچه شنیده اند نیز سهو و خطا نکرده اند، و روایت را بی کم و کاست نقل می کنند به ناسخ و منسوخ آن هم عالم و آگاهند، به ناسخ عمل کرده و منسوخ را رها می کنند.

بدرستی که در قرآن ناسخ است و منسوخ، خاص است و عام، محکم است و متشابه، خدای متعال در قرآن می فرماید: «ما آتیکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ وَ ما نَهیکُم عَنْهُ فَانْتَهُوا»(۱) حال کسی که بر او مراد و مقصود خدا و رسول مشتبه شده تکلیفش چیست؟ چه باید بکند؟ بنا را بر سخن کدام طایفه باید نهاد؟ و سخن کدام طایفه را عمل باید کرد؟ آیا سخن آنهائی که خدای متعال بر پاکی ایشان گواهی داده و در حقشان فرموده: «اِنَّما یُریدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْت وَ یُطَهِّرکُم تَطْهیرا»(۲) و با وجود طهارت و عصمت از اول تا آخر عمر، همواره محرم و همدم رسول خدا و صاحب راز خیرالبشر بودند، آیا به روایت و سخنان ایشان عمل کردن سزاوارتر نیست؟

ای ابراهیم اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم یارای سؤال کردن از آن حضرت را نداشتند چرا که حق تعالی آنها را از بسیاری از پرسش ها

ص: ۵۲

۱- آنچه رسول من برای شما آورده بدان عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی کرده واگذارید. حشر / ۷.

۲- احزاب / ۳۳.

منع کرده بود چنانچه فرموده «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَسئَلَوُا عَنْ اَشْیاء اِنْ تُبْدَلَکُم تَسُؤکُم»(۱)، یعنی ای آنهائی که ایمان آورده اید از چیزهائی که اگر سؤال کنید امری ظاهر شود که موجب ناخوشنودی شما گردد مپرسید. امّا از مولایم جعفر بن محمّد علیهماالسلام شنیدم که ایشان از جدّ خود علیّ بن الحسین علیهماالسلام روایت کردند و او از پدر بزرگوار خود ابا عبداللّه الحسین علیه السلام و ایشان از پدر عالی مقدار خود حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء المرضیین اباالائمه المعصومین و وصی رسول ربّ العالمین علیّ بن ابیطالب علیه السلام نقل نمودند که به سلمان فارسی فرمود: ای سلمان! من هر شب یک بار نزد حضرت رسول خدا می آمدم و با او همراز می شدم همه روزه با او خلوت داشتم، آنچه می پرسیدم جواب می فرموند و هر جا می رفتند با او می رفتم، همه اصحاب پیغمبر می دانند که هیچکس به جز من با پیغمبر این چنین نبود، پیغمبر غیر مرا، محرمِ رازِ خود نمی دانست و جز من کسی نمی توانست با او به خلوت بنشیند، بیشترین خلوت آن حضرت در خانه من بود، هرگاه نزد پیامبر می رفتم و می خواستم با حضرتش خلوت کنم، بخاطر من دیگران را (حتی زنان خود را) بیرون می کرد تا با هم خلوت کنیم امّا هرگاه که برای خلوت به خانه من می آمد فاطمه و فرزندان مرا بیرون نمی کرد (و آنها را محرم خویش می دانست) و آنقدر از حضرتش سؤال می کردم که کسی جز آن حضرت طاقت جواب گفتن نداشت.

حضرت از روی شفقت و مهربانی به من پاسخ می داد و جبرئیل

ص: ۵۳

۱- مائده / ۱۰۱.

در برابر من با او سخن می گفت و هیچ چیز را از من پنهان نمی داشت و من همه پیام او به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می شنیدم در حالی که این امکان برای هیچکس فراهم نبود.

و هرگاه که سؤالات من تمام می شد خود لب به سخن می گشود و مرا تعلیم می فرمود.

هیچ آیه ای از قرآن نازل نمی شد و مطلبی از حلال و حرام، امر و نهی، طاعت و معصیت، بر حضرتش ظاهر نمی گردید الاّ اینکه به من تعلیم می نمود و بر من خوانده و املا می کرد و من به خط خود آن را می نوشتم و تأویل و ظاهر و باطن آن را بر من روشن می ساخت. هر مطلبی که فرمود همه را یاد گرفتم و حتی کلمه ای از آن را فراموش نکردم.

چون سخن حسنیه به اینجا رسید هارون و اهل مجلس بسیار گریستند و همگی کلام او را تصدیق کردند.

حسنیه گفت ای ابراهیم! حال که کیفیت احوال و گفتار راویان و اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی، می خواهم اعتقادات این دو گروه را نیز برایت بیان کنم، تا بگوئی که اعتقاد کدام طایفه حق است و کدام باطل؟

بیان اعتقاد اهل بیت علیهم السلام در مسائل مختلف

ابتدا بدان که اعتقاد اهلبیت علیهم السلام و آنهائی که به سیره ایشان معتقدند این است که خدا را حکیم و عادل و پاک و منزه می دانند و صفات را برای حضرتش قدیم و ازلی می دانند، همه عزّت را از آن او می دانند و او را عالم و قادر بر همه چیز می شناسند.

ص: ۵۴

معتقدنـد که حق تعـالی فاعـل قبایـح و زشـتی هـا و کـاستی هـای مردم نیست. و هر فعلی که از او صـادر می شود بر وفق حکمت و مصلحت و مشتمل بر غرض و حکمتی است. او ظالم نیست و تکلیفی خارج از طاقت به بندگانش نکند، بنده خود را با اختیار کامل تکلیف می کند نه به جبر و اضطرار. به نیکی ثواب می دهد و به بدی کردارشان آنها را عقاب می کند.

از جمله اعتقادات ایشان اینست که امر و نهی حادث است، زیرا امر به معدوم (چیزی که هنوز خلق نشده) محال است. او قادر است به آنچه بندگان بر آن قادر نیستند.

اهـل بیت اعتقـاد دارنـد که حق تعالی هرگز به گناه و کفر بنـدگان راضـی نیست و ذرّه ای از کفر و فسق و ظلم آنها به تقـدیر الهی صورت نپذیرد.

چون کسی او را بندگی کند بیش از آنکه استحقاق آن را داشته باشد به آنها مزد دهد.

آنها معتقدند که هیچکس با چشم سر نمی تواند او را دریابد و دیدن او را محال می دانند.

می فرمایند انبیاء همگی از همه گناهان صـغیره و کبیره و سـهو و نسـیان معصومند. و معتقدند که جمیع انبیاء و اوصـیاء را خدا تعیین می کند و هرگز امت هیچ پیغمبری برای خود وصی تعیین نکرده اند و همینطور هیچ پیغمبری بی وصیت و بدون وصی و جانشین از دنیا نرفته. و اعتقاد راسخ دارند که پیغمبر ما که افضل همه انبیاست، وصـیّ و جانشـین او به حکم الهی حضـرت سیّد اوصیا علی بن ابیطالب علیه السلام است و خدا او را تعیین فرموده و آیات قرآن بر این مطلب

ص: ۵۵

شاهـد و گواه است. و پیغمبر اکرم به اجماع امّت در غـدیر خمّ به حکم الهی امّت را به وصایت و خلافت و امامت علی علیه السـلام وصیت فرموده.

و معتقدنـد که خلفای رسول خـدا علیهم السـلام دوازده نفرنـد و جملگی طبق نص صـریح قرآن معصوم و مطهرند و دارای معجزه و ولایتند و صاحب علم لدنّی(۱)و جامع همه علومند.

و همه علمـا از موافق و مخـالف، هیچکس عصـمت و طهارت و علم و سـخاوت و شـجاعت و زهـد و قرابت و کرامت ایشان را نمی تواند انکار کند. قبور و مشاهد شـریفشان قبله حاجات عالمیان است و مطیع ایشان به حکم خدا و رسول اهل نجات و رستگار است. و منکرینشان ملعون و مردود و از بدترین کفارند.

آنهـا معتقدنـد که عـالم هرگز از لطف پروردگـار خالی نمی شود، و همواره بایـد امام معصومی باشـد که از سوی خـدا بر وجودش تصریح شده باشد. و در این باب از دلائل عقلی و نقلی کتاب ها نوشته اند.

و معتقدند که اجماعی که مخالف نصّ باشد باطل و بی اعتبار است و اجماع فاجران و فاسقان اعتباری ندارد.

هرگز بی طهارت نیستند و بی نیت وضو و غسل نمی کنند(۲).

حسـنیه به ابویوسف که از شاگردان ابوحنیفه بود رو کرد و گفت: تا آب نبینند وضو نگیرند و با هر دو دست روی خود را نشویند و معتقدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده «اَلْیمینُ لِلْوَجْه وَ الْیسارُ

ص: ۵۶

۱- یعنی علمی غیر اکتسابی که خدا به بندگان خاص خود عطا می فرماید.

۲- از این جا به بعد حسنیه بدعت های ابوحنیفه و برخی از ائمه اهل سنت را گوشزد کرده و ضمن بیان مذهب حق که از سوی اهل بیت رسول خدا بیان شده آنان را به باد استهزا می گیرد.

لِلْفَرَج»(۱) و مسح گوش و گردن نکنند و آن را بدعت می دانند، چون برخلاف حکم الهی است. پای خود را در هنگام وضو نمی شویند، و نماز را بدون نیّت درست نمی دانند و «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» را از فاتحه «سوره حمد» نمی اندازند. معنای حمد را به فارسی در نماز تجویز نمی کنند و به جای یک سوره کامل (پس از حمد) در نماز «مُدْهامَّتان»(۲)نمی گویند.

رکوع و سجود و قیام و قعود را به طریقه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اهلبیت علیهم السلام و صحابه کبار فرموده اند بجای می آورند و بجای سلام بر انبیاء و ملائکه، باد رها نکنند(۳).

چون سخن حسنیه بدینجا رسید هارون و اهل مجلس خندیدند و ابویوسف را تمسخر کردند.

حسنیه گفت: گوشت خرگوشِ مستحاضه را حلال ندانسته و پوست سگ نجس العین را با دباغی پاک نمی دانند.

شراب جوشیده را حلال نمی دانند، شطرنج و همه گونه های قمار را حرام می دانند و در نماز به هر فاسقی اقتدا نمی کنند و فاسق را لایق امامت نمی دانند و به مرد عادل اقتدا می کنند.

حج تمتع و متعه نساء را با سخن یک فاسق و منع او حرام ندانسته

ص: ۵۷

۱- یعنی دست راست را خدا برای شستن صورت آفریده و دست چپ را برای اسافل اعضا قرار داده.
۲- یعنی بجای خواندن یک سوره کامل پس از حمد معتقد نیستند که می شود به یک آیه ولو آیه ای که معنایش با آیات قبل و بعد معلوم می شود اکتفا نمود مثل «مدهامتان» در سوره الرحمن که به معنای دوباغ ودوبهشت سرسبز است. الرحمن / ۶۴.
۳- کنابه از فتوای برخی از ائمه اهل سنت است که معتقدند که سلام در نماز واجب نیست بلکه بدون سلام نماز نمام است و لو به خارج نمودن باد معده.

و معطّل و ضایع نمی گذارند.

سپس رو کرد به شافعی و گفت: ازدواج با دختر خود را که از زنا به عمل آمـده جایز نمی شـمرند و نمی گویند که فرزند می تواند چهار سال در شکم مادر بماند. و به صورت شافعی نگاه کرد و خندید.

شافعی دیگر مجال نفس زدن نداشت.

حسـنیه گفت: آنها اعتقاد ندارنـد که اگر کسـی دانسـته با مادر یا خواهر خود ازدواج کنـد، حـدّ از ساقط است، و معتقد نیسـتند که کسـی که بر آلت «ذکر» خود لفـافه ای بپیچـد و با مادر خود در راه کعبه زنا کنـد حـد از او ساقط می شود، و قائل نیسـتند که لواط کننده حدّ ندارد.

آنهـا به قیـاس عمل نمی نماینـد و قائلنـد اول کسـی که به قیاس عمل کرد، ابلیس ملعون بود که گفت: «اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نار وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طین»(۱)، و دوم کسی که به قیاس عمل کرد ابوحنیفه بود و سومی توئی ای ابویوسف.

نگوئیـد امـان مـا و نجـات مـا در مشیّت است و خیـال کنیـد که به جزم فرقه نـاجیه مائیم. یقین بدانیـد که ائمه شـیعه پاک و مطهّر و معصومند و شـفیع محبان و دوسـتان خویشـند. و دشمنانشان را که همانا دشمنان دین خدا هستند به هلاکت و نابودی و عذاب ابدی دچار کنند.

آنها مخالفان و دشمنان خویش را به حکم نصّ الهی و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ظالم و کافر و مستحق لعنت می دانند

آنها تعصب و عناد نمی ورزند و برای تشفی نفس خود، خون و

ص: ۵۸

۱- (شـیطان جنس خود را با جنس آدم مقایسه و قیاس کرد و گفت :) من از آدم بهترم، چون مرا از آتش آفریدی و او را از خاک. ص / ۷۶.

مال هیچ کس را حلال نمی دانند.

آنان بنابر سنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم انگشتری را در دست راست می کنند و از راه عناد و مخالفت با دیگران، سنّت خدا را ترک نمی کنند.

بر پیامبر و ائمه خود صلوات می فرستند و از سنّت معاویه و یزید پیروی نمی کنند که قائلند صلوات بر اهلبیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم جایز نیست و قائلند که طبق آنجه خدا در قرآن فرموده که: «هُوَ الَّذی یُصَلّی عَلَیْکُم وَ مَلائِکَتَهُ»(۱)، پس بر آنها صلوات جایز بلکه واجب است.

آنها علیّ بن ابیطالب علیه السلام را امیرالمؤمنین می خوانند و این اسم را به حکم خدا و رسولش مخصوص او می دانند و قائلند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همه او را امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانده اند و در زمان رسول اللّه هیچکس به غیر آن بزرگوار به لقب امیرالمؤمنین علیه السلام خوانده نشده و می گویند که بنابر نصّ صریح آیه «اِنَّما وَلِیُّکُم اللّه وَ رَسُولُه و الّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعُون»(۲) که در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده، اکثر مردم در زمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را ولیّ اللّه خطاب می کردند و او را ولیّ المؤمنین می گفتند و بر آن بزرگوار صلوات می فرستادند و دشمنانش را در ظاهر و پنهان لعن می کردند.

ص: ۵۹

۱- در بیان التنزیل ابن شهرآشوب از سلیمان بن خالد اقطع نقل کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم آیا جایز است که بر مؤمنین هم صلوات فرستاد؟ فرمودند آری، آیا ندیدی خدای متعال نیز بر آنها صلوات فرستاده و در قرآن فرموده «هُوَ الَّذی یُصَّلی عَلَیْکُم...الایه (احزاب / ۴۳)». بحار ج ۹۴ ص ۷۰.

۲- مائده / ۵۵.

آنها می گوینـد اجمـاع امّت بر پـاکی و طهـارت و عصـمت ائمه ما قائم است و همچنین قائلنـد اجماع خواص امّت بر کفر مخالفان ایشان و آنهائی که حقوق آنها را غصب کردند استوار است.

شیعیان قائلند پیرو حقیقی اهلبیت علیهم السـلام هسـتند چون اکثر عبادات مسـتحبی و اعمالی که مخالفان بدان عمل می نمایند و آن را سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می شمارند، دروغ است و بهتان. چون اکثرا در زمان شیخین رواج یافت.

چون حسـنیه زبـان به طعن شـیخین گشود، علمای بغـداد صـدای اعتراض بلنـد کردنـد و دواتی که نزد شافعی بود را برداشـته بسوی حسنیه پرت کردند.

هارون خندید و گفت: ای شافعی! او که کنیزی بیش نیست، ما به او اجازه سخن گفتن داده ایم، و زبانش را معاف داشته ایم که هر چه می خواهد بگوید، از قتل او چه سودی عاید شما می شود؟ اگر راست می گوئید با قرآن و حدیث او را متقاعد کنید.

حسنیه چون از طرف هارون قدری تقویت شد گفت:

ای شافعی! تو دیگر چه می گوئی تو چه قدر و منزلتی داری که میان علما بنشینی، همین افتضاح تو را بس که به زعم خود قائلی که چهار سال در شکم مادرت بوده ای و چهار سال پس از مرگ پدر متولد شده ای!!

و اینک به این مسئله فتوا می دهی که مانعی ندارد کسی چهار سال در شکم مادر باشد!!

با این صحت نسب، چگونه با مذهب اهل بیت علیهم السلام مخالفت نکنی؟ توکسی هستی که ابتدا پیرو اهل بیت بودی و خود را از چاکران

ص: ۶۰

و بندگان آن آستان می دانستی و اوائل از رهگذر مخالفت ابوحنیفه نسبت به اهلبیت علیهم السلام او را هجو می کردی و در قصیده ای که در طعن او سروده ای و خطاهای او را از اجتهاد غلط و عمل کردن به قیاس، گوشزد کرده ای، و همه حضار مجلس از این مسئله باخبرند.

امّا متاسفانه بخاطر این متاع ناچیز و بی اعتبار و جاه و مقام پنج روزه دنیا، دین خود را به دنیا باختی و آرزوی امامت و پیشوائی تو را مانند ابوحنیفه ملعون که نسخه دوم شیطان است نموده، رفیق او شدی و در راه خذلان به جانب آتش شتافتی؟

ای شافعی حضرت نوح علیه السلام با آن طول عمر و کثرت عبادت و ابراهیم علیه السلام با آن مقام خُلّت و موسی علیه السلام با درجه کلیمیّت و ذوالقرنین و سلیمان علیهماالسلام با آن ملک و سلطنت و داود علیه السلام با آن شوکت و قدرت و عیسی علیه السلام با آن رفعت و منزلت خود، سر بر آستان دولت و عتبه ارادت پیغمبر ما نهاده و تمنّای «اَللّهُمّ اجْعَلْنی مِنْ اُمَّهِ مُحَمَّد»(۱) کردند. و عترت و اهلبیت او که کاملان دین و برهان و یقین و حافظان شریعت و مقتدایان ملت و امنای خدای رحمان و مفسّران قرآن و حجت های خدا و اوصیای رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، همان معصومان «اِنَّما یُریدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْت وَ یُطَهِّرکُم تَطْهیرا» و منصوصان آیه «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللّه وَ اَطیعُوا الرَّسُول وَ اُولِی الاَمْر مِنْکُم»(۲)، و سروران و راستان و صدّیقان آیه «یااَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقین»(۳)، و جان بخشان «اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤمِنینَ اَمْوالَهُم وَ اَنْفُسَهُم بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ

ص: ۶۱

۱- خدایا مرا از امّت محمّد قرار ده .

۲- نساء / ۵۹.

۳- توبه / ۱۱۹.

یُقاتِلُونَ...»(۱)، و نـان بخشـان «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعـامَ عَلی حُبِّهِ مِسْـکینا وَ یَتیما وَ اَسیرا»(۲)هسـتند و رأس و رئیس اهـل بیـت، آن بزرگ صـاحب دولت است که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم طبق روایتی که خودتان نقل کرده ایـد در حق او فرمود: «مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلی آدَمَ فی عِلْمِه وَ اِلی نُـوحٍ فی تَقْواه وَ اِلی اِبْراهیم فی حِلْمِه وَ اِلی مُوسـی فی هَیْبَتِه وَ اِلی عیسـی فی عِبـادَتِه فَلْیَنْظُر اِلی عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ علیه السلام ».

ای شـافعی! وقتی پیـامبر مـا صـلی الله علیه و آله وسـلم را بـا آن علوّ شأن و کمال رفعت چنین برادر و وصـیّ و پسـر عمّی داشـته که حضـرتش او را طبق سخن خودتان با پیامبران اولوالعزم برابر دانسته، چه چیز باعث شد که تو این شاهراه محبّت را گذاشته و قدم در راه ظالمـان به اهلبیت علیهم السـلام و گمراهـان و غولان بیابان پستی و افول نهادی، و دست ارادت به دامن پیشوایان و امامان و ائمه «یَهْدُونَ اِلَی النّار» دادی و کمر نفاق بر میان جان بستی؟!

شافعی از شرم سر بزیر افکنده و قدرت جواب نداشت.

در معنا و حقیقت نبوت و امامت

بار دیگر حسنیه رو به ابراهیم کرد و گفت:

ای ابراهیم! بگـو ببینم آیـا پیـامبری، صـورتی است که او را بـا چشم سـر بتوان دیـد؟ یـا اینکه چیزی از عـالم معنی است در صورت انسانی، که جز اهل کشف و ایمان و یقین کسی نمی تواند آن را مشاهده کند.

دیگر اینکه بگو چرا فرستادن پیامبر بر حق تعالی واجب است؟ آیا

ص: ۶۲

۱- توبه / ۱۱۱.

۲- انسان / ۸.

هر گاه پیامبر از دنیا برود معنای نبوت نیز از بین می رود و غایب و پنهان می شود یا اینکه روحی مناسب مقام او باید وجود داشته باشد که آن نبوّت و پیامبری را نگه دارد تا رسالتش بریده و منقطع نشود، تا زمانی که پیامبری دیگر مبعوث شود،

به عبارت دیگر آیا احتیاج به امامی که دین را احیا کند هست یا نه؟ ای ابراهیم تو را به خدا سوگند می دهم آیا شنیده ای (چون من نشنیده ام) که از این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر اعم از نبی و مرسل و اولوالعزم اینکه وصیّی تعیین نکرده و از دنیا رفته باشند.

ابراهیم گفت درست است آنها بدون وصی نبوده اند.

حسنیه گفت : آیا وصیّ به حکم الهی بود یا خود، وصی و خلیفه تعیین می نمودند.

ابراهیم گفت: تعیین وصیّ به حکم الهی بود.

حسنیه گفت: چگونه روا می دانید پیامبر که ما که افضل پیامبران بوده، خدا برای حفظ دین او وصیّ تعیین نکرده باشد؟

چگونه ممکن است پیغمبر امر به وصیت کرده باشد ولی خود بی وصیت و بدون وصی از دنیا رفته و برای حفظ دین و امّت خود وصیّ و خلیفه تعیین نکرده باشد؟ زهی گمراهی!

ای ابراهیم! پیامبر باید کسی باشد که امانتی را که آسمان ها و زمین نتوانستند آن را تحمّل کنند، تحمّل کند (چنانکه حق تعالی در قرآن فرموده)(۱)، بنابر این یا پیغمبر باید خطا کرده باشد ویا دروغگو باشد.

آیا رواست که شخصی ادعای پیامبری کند و طبق هوای نفسش بر

ص: ۶۳

۱- انا عرضنا الامانه علی السماوات و الارض .. . احزاب ۷۲.

مردم تکلیف کرده و پس از چنـدی که مردم گرد او جمع شدند و بر پیامبری او گواهی دادند، بگوید بعد از من هر چه می خواهند بکنند؟ و یا اینکه باید حجت و دلیلی از طرف خدا داشته باشد.

ای ابراهیم! میثاقی که خـدا از پیامبران گرفته چیست؟ و عهـد میان خدا و پیامبران در این معانی که در قرآن ذکر شده چگونه است؟ آیـا اینهـا اعتباری دارد یا اینکه همه افسانه است؟ بگو تا ما نیز این بارها را از دوش خود برداریم و آسوده باشـیم و این قـدر به خود زحمت ندهیم، تا مردم هر که را که می خواهند به پیغمبری برگزینند و هرکس را که دلخواه آنهاست امام نمایند.

ای ابراهیم بگو ببینم امـامت چیست؟ امـامتی که ابراهیم خلیل علیه السـلام دارا بوده و خـدای متعال به او فرموده «اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماما» و یا فرموده «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ اِماما»(۱)کدامست؟

و اینکه در جای دیگر می فرماید «وَ جَعَلْناهُم اَئِمَّةً یَدْعُونَ اِلَی النّار» چیست؟ پس امامت بر دو قسم است: امامت متقیان و امامت اهل دوزخ، یعنی آنهائی که مردم را بسوی جهنم می خوانند.

نشانه امام متقیان چیست؟ و آیا امامت از ناحیه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بمثابه پیغمبری از ناحیه خدا نیست؟

آیا وصـیّ پیامبر و امام مسـلمین نبایـد دارای صـفات ابراهیم علیه السـلام باشـد و آباء و اجـداد او بزرگ و شـریف بوده و هرگز بت نپرستیده باشند؟

آیا نباید پاك و طاهر متولد شده و طهارت مولد داشته باشد؟ آیا

ص: ۶۴

۱- فرقان / ۷۴.

نباید این صفات را داشته باشد که دارای ایمان محکم و راسخ، نور علم، قدرت نفس، آداب و اخلاق پسندیده و معرفت به مبدأ و معاد باشد؟ آیا صبر و حلم و مداومت بر اطاعت خدا و دوری از شبهات و کرم و سخاوت و علم و شجاعت و عصمت و طهارت و حکمت و زهد از صفات لازم او نیست؟

آیا نباید بر کافران و منافقان و ظالمان و جباران خشن و شدید و بر مؤمنان و متقیان به رفق و مدارا و خوشخوئی رفتار کند و نزد آنها گرامی باشد؟

آیا لازم نیست به اسرار الهی و سیاست مملکت داری علم و احاطه کافی داشته و مشکلات مردم را بتواند به وجه احسن پاسخگو باشد؟ آیا انفاق در راه خدا و مصاحبت با مسکینان از صفات او نیست؟

آیا اینگونه نیست که امام باید از گذشته و آینده با خبر باشد و محبوب خدا و رسول بوده و آیات قرآنی در شان او نازل شده باشد؟

آیا کسی را که همواره در دفع کفر و زندقه تلاش نموده و لشکرهای عظیم را پاسخ گفته و ضرب دست او را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با تمام اعمال جن و انس برابر دانسته(۱) و پیامبر او را برادر و نور چشم خود معرفی کرده (به اجماع امّت). آیا چنین کسی به امامت سزاوارتر نیست از کسی که بعد از چهل سال بت پرستی را ترک کرده، گوشت و پوست او از خمر و گوشت خوک پرورده شده و مدت مدیدی بندگی

ص: ۶۵

۱- اشاره به حدیث شریف «ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حق علی علیه السلام فرمودند . اقبال ص ۴۶۷

لات و عزّی(۱) را نموده و سپس اظهار ایمان کرده؟

آیا آنکس که بر منبر از جواب زنی عاجز مانده و بجای پاسخ به او گفته «کُلُّکُم اَفْقَهُ مِنّی حَتَّی الْمُخَدَّراتِ فِی الْبُیُوت»(۲) سزاوار امامت است؟ آیا کسی که بارها بر منبر گفته و موافق و مخالف گواهی داده اند که بر زبان جاری کرده که «اَقیلُونی، اَقیلُونی وَ لَسْتُ بِخَیْرِکُم»(۳) که مرا واگذارید ، مرا واگذارید من که بهترین شما نیستم و با انتخاب گروهی فاسق چون عمر و ابوعبیده جراح و سالم مولای ابوحذیفه و اسید بن حصیر و بشیر بن سعد و خالد بن ولید و چند تن دیگر که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده و با او بیعت کردند، سزاوار امامت و خلافت است؟

ای ابراهیم آیا رواست چنین کسی بر خاندان نبوت مقدم گردد و او را بعد از رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم به زعم و گمان چند فاسق، خلیفه و قائم مقام او بدانند و او را با وجود عدم استحقاق «اَکْثَرُ عِلما وَ ثَوابا عِنْدَ اللّه»(۴)بخوانند.

ای ابراهیم بگو از این دو کدامیک به امامت و وصایت سزاوارترند؟

ابراهیم گفت: ای حسنیه! ما که منکر فضایل علیّ بن ابیطالب علیه السلام نیستیم و بر ما بیش از آنچه گفتی ثابت است آنقدر که عقول بشر از درک آن عاجز است ولی سخن ما این است که در خلافت ابی بکر

ص: ۶۶

۱- دو بت بزرگ مکه .

۲- همه شما از من فقیه ترید حتی بانوانی که در خانه هایشان هستند.

۳- سخن ابوبکر است که پس از درماندن از جواب آن را بر زبان می رانده.

۴- یعنی کسی که علم و ثواب او نزد خدا از همه بیشتر است .

امّت اجماع کردند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «لا یَجْتَمِعُ اُمَّتی عَلَی الْخَطاء»(۱) پس هر امری که امت بر آن اجماع نمایند صواب و درست است.

حسنیه گفت: ای ابراهیم، تو را به آن خدائی که آفریدگار همه است سوگند می دهم: آیا در تفاسیر شما نیامده که در حجه الوداع رسول خدا در غدیر خم که فرود آمد به امر الهی این آیه نازل شد که :

«یا اَیُّهَا الرَّسُول بَلِّغ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَم تَفْعَل فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَک»(۲) و رسول خدا با وجودی که از حیله منافقان خائف بود این آیه را ابلاغ کرد چون خدا به او مژده داده بود که «وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاس»(۳)، بعد از آن دست علیّ بن ابیطالب علیه السلام را گرفته و بر منبری که از جهاز شتر ساخته بودند بالا رفت و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاه اَللّهُمَّ وال مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُر مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُل مَنْ خَذَلَهُ وَ الْعَن مَنْ ظَلَمَه»(۴)، و سپس این آیه نازل شد که «اَلْیَوم اَکْمَلْتُ لَکُم دینکُم وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دینا»(۵).

ص: ۶۷

۱- امّت من بر خطا و اشتباه متحد نمی شوند .

۲- ای پیامبر آنچه از ناحیه پروردگارت به تو ابلاغ شده برسان اگر آن را ابلاغ نکنی رسالتت را ابلاغ نکرده ای (یعنی ابلاغ ولایت علی علیه السلام برابر است با ابلاغ کل رسالت آن حضرت). مائده / ۶۷.

۳- خدا تو را از شر مردم نگه می دارد . مائده / ۶۷.

۴- هر کس من مولای اویم علی مولای اوست بارالها هرکس ولایت او را بپذیرد تو هم ولی او باش و هرکس دوستی و ولایت او را نپذیرد و با او دشمنی ورزد با او دشمن باش و هر کس او را یاری کند یاورش باش و هر کس به او ستم نماید او را لعنت کن . بحار ج ۲۳ ص ۱۰۳

۵- امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را دین مرضی خود برای شما قرار دادم. مائده / ۳.

ای ابراهیم! تو را به خدا سوگند مداهنه و مکابره نکن و آنچه واقع شده بگو.

ابراهیم سر بزیر افکند و جواب نداد.

حسنیه رو به علما کرد و گفت: به حق رسول خدا شما را قسم می دهم، راست بگوئید، به تاج و تخت خلیفه سوگندتان می دهم، هر چه شنیده اید بگوئید.

چون آنها را به خلیفه سوگند داد، ابویوسف گفت:

ای حسنیه! اکثر مفسرین صحابه تصریح کرده اند که این آیه در شأن علیّ بن ابیطالب علیه السلام نازل شده و حدیث «مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاه» نیز مشهور است.

حسنیه گفت: ای ابویوسف! در مورد آیه «اِنَّما وَلِیُّکُم اللّه وَ رَسُولهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤتُونَ الزَّکوهَ وَ هُم راکِعُون»(۱) چه می گوئی؟ راست بگو، در حق چه کسی نازل شده؟

ابویوسف گفت: به اجماع امّتدر حقّ علیّ بن ابیطالب علیه السلام . حسنیه گفت در مورد آیه مباهله چه می گوئی که می فرماید: «قُلْ تَعالَوا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْنائَکُم وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُم وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکُم ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَل لَعْنَهَ اللّه عَلَی الْکاذِبین»(۲)، لعنت خدا بر تو باد اگر حق را پنهان نمائی .

آیا در روز مباهله بجز علیّ بن ابیطالب علیه السلام و فاطمه و حسن و

ص: ۶۸

۱- همانا ولیّ شما خدا و رسول او و آن کسانی هستند که نماز را بپای دارند و در حالی که در رکوعند زکات می پردازند. مائده / ۵۵.

۲- به مسیحیان نجران بگو بیائید فرزندانمان و زنانمان و (برادران همچون) جانمان را بیاوریم و با هم مباهله کنیم (یکدیگر را لعنت کنیم تا آن کس را که برحق نیست به عذاب الهی از میان برود) پس قرار می دهیم لعنت خدا را بر دروغ گویان . آل عمران / ۶۱.

حسین علیهم السلام کس دیگری هم با پیغمبر بود یا نه؟

ابویوسف گفت کس دیگری نبود.

حسنیه گفت: ای ابویوسف! خدا علیّ بن ابیطالب علیه السلام را به منزله نفس و جان رسول خود خوانده، آیا این مقام مخصوص آن حضرت هست یا نه؟ ابویوسف گفت: هیچکس در این اختلافی ندارد و نمی تواند آن را انکار کند.

حسنیه رو به هارون کرد و گفت: ای خلیفه! به حق رسول اللّه از زبان علمای مجلس شاهد باشد.

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در هنگام ارتحال و پاسخ عمر

بار دیگر رو کرد به علما و گفت:

سؤال دیگری می پرسم، به یگانگی خدا راست بگوئید: در محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حال تسلیم کردن جان به جان آفرین بود، به اصحاب اشاره کرد و فرمود: «آتُونی بِدَواتٍ وَ قِرْطاسٍ اَکْتُبُ لَکُم کَتابا لا تَضِلُّوا بَعْدی» یعنی برای من قلم و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید، آیا کدامیک از صحابه مانع از وصیت رسول خدا شد و نگذاشت که دوات و کاغذ بیاورند؟

ابویوسف گفت: این از قضایای مشهور است، که عمر بن خطاب بخاطر آنکه مبادا بیماری رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم شدت پیدا کند این حرف را زد و گفت: «اِنَّ الْمَرْءَ لَیَهْجُر حَسْبُنا کِتابَ اللّه»(۱).

ص: ۶۹

۱- این مرد دیوانه شده و هذیان می گوید، کتاب خدا ما را کافیست . الصوارم المحرقه ص ۲۲۴.

حسنیه خندید و گفت:

ای ابراهیم و ای ابویوسف! احکام و فرامین قطعی خدا را کنار گذاشته، بیعت روز غدیر را به هیچ انگاشته و مانع وصیت رسول خدا می شوید و هذیان گفتن را به آن حضرت نسبت می دهید؟

آیا به کلام خدای متعال ایمان ندارید که فرموده: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الهَوی اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحی»(۱) و باز می گوئید که امت در خلافت ابی بکر اجماع کردند؟!

آیا خلافت ابی بکر با اجماع منعقد شد؟

ای ابراهیم! بگو ببینم، آیا اجماعی که مخالف نصّ و فرمان صریح الهی باشد منعقد می گردد؟

ابراهیم گفت نه.

حسنیه گفت: پس چگونه به این اجماع استناد می کنی؟

ای ابراهیم از نصوص و فرمان الهی و حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذشتیم، بگو ببینم آیا در خلافت ابوبکر همه امّت اجماع کردند یا اجماع خواص امت بود؟

ابراهیم به فکر فرو رفت، چون اگر می گفت اجماع جمیع امّت بود کذب او ثابت می شد. چرا که اهل یک شهر بلکه اهل یک محله هم اتفاق نظر نکرده بودند، الاّ چند نفر معدود که به عداوت اهلبیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مشهور و در حیوه آن حضرت نفاق را پیشه ساخته

ص: ۷۰

۱- پیامبر هرگز از روی هوی سخن نمی گوید و کلام او جز وحی که ما به او الهام کرده ایم نیست. نجم / ۴۳.

بودند.

ابراهیم گفت: ای حسنیه! خاصان امّت از اهل حلّ و عقد اتفاق نظر کردند که او سزاوارتر است به خلافت از دیگران.

حسنیه گفت! ای علمای حاضر! از شما سؤال دیگری می پرسم، در حضور خلیفه راستش را بگوئید، بعد از ابوبکر که در مورد او نزاع کردند بافضیلت تر و داناتر و مقدم بر جمیع صحابه از اصحاب خاص که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در فضایل آنها سخن گفته و حدیث ایراد فرموده چه کسانی بودند، و مناقب ایشان را اظهار نموده چه کسانی بودند و از اهلبیت و بنی هاشم که افضلیت او بر همه اصحاب، بلکه بر جمیع مردم عالم ثابت بود چه کسانی بودند؟

گفتند: علی و عباس و حسن و حسین و عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عبداللّه بن مسعود و عبداللّه بن عباس و سلمان و ابی ذر و مقداد بن اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و ابوایوب انصاری و عثمان بن مظعون و ابو دجانه انصاری و حذیفه یمانی و ابی بن کعب و سعد بن عباده و قیس بن سعد.

حسنیه گفت: ای خلیفه تو را سوگند می دهم به حق آن کسی که اینک بر جای او نشسته ای، از علمائی که حاضرند بپرس که آیا علی علیه السلام و عباس و همه آنهائی که از اکابر بنی هاشم و اصحاب بودند با ابوبکر بیعت کردند یا نه؟

هارون رو کرد به علما و گفت: جواب بدهید از آنچه واقع شده است.اما آن ها همگی سر بزیر افکندند.

ص:۷۱

جریان سقیفه بنی ساعده

شافعی سر بلند کرد و گفت: چرا سر به زیر افکنده اید؟ آنچه به شما از اخبار و آثار رسیده است بگوئید.

ابویوسف گفت: آری ظاهر اخبار نشان می دهد که در میان اصحاب و اهل بیت منازعه و مخالفتی پیش آمده است.

حسنیه گفت: من می توانم آنچه واقع شده و پیش آمده را طبق اخبار و احادیث و تفاسیری که علمای شمانقل کرده اند بیان نمایم، به شرطی که اگر راست گفتم سخن مرا تصدیق کنید.

هارون گفت: بگو.

حسنیه گفت :جریان واقعه این است که در حالی که علیّ بن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم و گروهی از اصحاب کبار، مشغول کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند، تعدادی از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشستند و پیکر پیغمبر خود را واگذاشته، برای کسب خلافت به منازعه برخاستند.

چون خبر به انصار رسید، جمع کثیری از انصار نیز آمده و در این امر به بحث و گفتگو نشستند. سخن در میان آنها به درازا کشید. گاه ابوبکر به عمر می گفت دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم، وعده ای به سالم غلام حذیفه وعده ای به ابوعبیده چنین می گفتند. بالاخره پس از جر و بحث و منازعه بسیار انصار گفتند، «مِنّا اَمیرٌ وَ مِنْکُم اَمیر» یعنی «امیری از میان ما انتخاب شود و امیری از میان شما»، و به سعد بن عباده که بزرگ انصار بود گفتند دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم. سعد قبول نکرد و از این کار خودداری کرد و آن را جایز

ص: ۷۲

نمی شمرد تا اینکه بر اثر اصرار زیاد انصار، سعد راضی شد.

قیس پسر سعد چون دید پدرش به امر خلافت راضی شده، برخاست و به روی او شمشیر کشید و گفت: پدر تو نزد امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب چه حجتی برای کار خود داری؟ آیا از آنچه در غدیر خم به حکم الهی واقع شد اطلاع نداری؟ آنجا که رسول خدا دست او را گرفته و بر شما امام و حاکم قرار داد و با او بیعت کردید و به او تهنیت گفتید، اما اینک که رسول خدا از میان ما رفته، با امر خدا و پیامبر او صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت می کنید؟ به خدا قسم اگر این کار را ترک نکنی با این شمشیر سرت را از بدن جدا می کنم.

چون سعد سخنان پسرش را شنید پشیمان شد و استغفار کرد. پس گروه انصار کس دیگری را انتخاب کرده و به او پیشنهاد نمودند.

اما عمر برخاست و گفت: این هرگز درست نیست که دو نفر متصدی امر خلافت شوند و این امر سرانجامی نخواهد داشت.

و بلافاصله شمشیر کشیده و نزد ابوبکر رفت و گفت: سخن بسیار مگو دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم و خود با او بیعت کرد.

بعد از او ابوعبیده برخاست و با او بیعت کرد، و سپس اصحاب گمراه یک یک می آمدند و بیعت می کردند تا اینکه قریب به بیست نفر با او بیعت کردند.

پس از این ماجرا عمر با شمشیر بر سر یک یک اصحاب می رفت و به زور آنها را می آورد و از آنها به اجبار بیعت می گرفت.

ص: ۷۳

دنباله ماجرای بیعت در مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم

اوضاع تا سه روز بدین منوال بود. تا اینکه به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتند دیدند مراسم کفن و دفن و نماز آن حضرت به پایان رسیده و آنها شرکت نداشته اند، پس خواستند جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بیرون آورند و بر او نماز بگزارند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام چوبی که بر هر دو سر آن آهن بود بدست گرفته بر سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده و سوگند یاد کرد که هرگز اجازه نمی دهم پیغمبر را از قبر بیرون آورید مگر اینکه مرا کشته و از روی جنازه من بگذرید و یا با این دشنه همه شما را به درک واصل کنم.

معاویه به ابوبکر گفت این کار را رها کنید چون من از پیغمبر شنیدم روزی که برادرم علیّ بن ابیطالب علیه السلام عمامه سرخ بر سر بسته باشد و چوبی که دو سر آن آهن باشد در دست بگیرد، اگر از مشرق و مغرب به او حمله کنند غالب نشوند و همه را باذن خدای تعالی بقتل می رساند.

آن ها چون سخن معاویه را شنیدند منصرف شده و به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتند و هر کدام در گوشه ای نشستند.

و امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام با گروهی از اصحاب کبار و مؤمنان دین دار و جمعی کثیری از بنی هاشم که با آن حضرت بودند یک طرف نشسته و به گفتگو پرداختند. بحث میان آنها به درازا کشید. علیّ بن ابیطالب برای آنها حجت و دلیل آورد و آنها را ملامت نمود و فرمود: شما پیامبر خود را گذاشتید و به غسل و کفن و تجهیز او حاضر نشدید و بر وی نماز نخواندید و به سقیفه رفتید و در امری که به حکم

ص: ۷۴

الهی و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من تعلق داشت به منازعه پرداختید؟ و با مشورت چند فاسق، برای رسول خدا خلیفه تعیین کردید؟

در این حال عثمان و عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده برخاستند و گفتند: ای بنی امیه و ای بنی زهره بیائید و با ابوبکر بیعت کنید.

آری آنها که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عداوتشان با امیر المؤمنین علیه السلام مشهور بود همراه جمع زیادی در برابر علیّ و بنی هاشم ایستادند و بیعت کردند و ندا دادند بیائید با ابوبکر بیعت کنید. و در این هنگام عده کثیری با او بیعت کردند.

اما زبیر برخاست و دست به شمشیر برد و رو به عمر کرد و گفت:

وای بر تو ای پسر خطّاب، علیّ بن ابیطالب علیه السلام ، برادر و پسر عموی رسول خدا، و عباس و عبداللّه و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم را به بیعت پسر ابوقحافه دعوت می کنی! تا این بزرگان و خویشان رسول خدا که شرایط امامت و خلافت را دارا هستند حاضرند تو حق چنین کاری را نداری و شمشیر بلند کرد و خواست بر سر عمر فرود آورد.

عمر فریاد بر آورد و از سالم کلبی کمک طلبید. سالم از پشت سر زبیر آمد و شمشیر را از دست او گرفت .

عمر شمشیر را از سالم گرفت و شکست پس بنی هاشم دست به شمشیر شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از درگیری منع کرد و گفت: حکم الهی این نیست که شما شمشیر بکشید، اینک صلاح ما و مسلمین صبر است.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام دید که بعضی از منافقان به اختیار و بعضی

ص: ۷۵

دیگر به اجبار بیعت کردند، رو به عمر و ابوبکر و مردم کرد و فرمود:

ای مردم: امر پیغمبر خود را مخالفت کردید و حکم الهی را وا گذاشتید اما بدانید که من از ابوبکر برای خلافت سزاوارترم، چون از او به رسول خدا نزدیک ترم و از او شجاع تر، فصیح تر و داناتر و پرهیزکارتر، زاهدتر و باورع تر هستم و جانشینی رسول خدا حق من است.

پس از خدا بترسید و از رسول او شرم کنید و حق مرا به خودم واگذارید.

عمر برخاست و گفت: ای علیّ اگر همه ما کشته شویم از تو تبعیت نکنیم و دست از تو بر نمی داریم تا تو نیز از روی اختیار یا به زور و جبر بیعت کنی.

امیرالمؤمنین فرمود: به خدا من از هیچ کس باک ندارم، نه از تو و نه از این مردم، اگر امر الهی بر این قرار نگرفته بود و رسول خدا وصیت نکرده بود که برای حفظ کیان و دین خدا شمشیر از نیام بیرون نکشم نمی گذاشتم کافری روی زمین نفس بکشد و احدی از دشمنان رسول خدا و منکران ولایت خود را رها نمی کردم .

هر آینه به سوی خدا شکوه می برم و اگر نه این بود که ماموربه صبرم در اندک زمانی جمع شما را پراکنده و شما را در مقابل دین خدا خاضع ونرم می کردم.

ابوبکر و ابو عبیده از جا برخاستند و گفتند: ای پسر عموی رسول خدا! ما قرابت و فضایل تو را انکار نمی کنیم ولی تو جوانی و از سن مبارکت بیش از سی و سه سال نگذشته است. ابو عبیده گفت: یا اباالحسن! ابوبکر پیر است و پیران قوم بهتر می توانند مسؤلیت

ص: ۷۶

خلافت را تحمل کنند.

و اگر خدا تو را عمر دهد این کار را به تو وا خواهند گذاشت.

پس اکنون خاموش باش و فتنه خوابیده را بیدار مکن، تو می دانی که دلهای عرب و غیر عرب با تو چگونه است.

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ای مهاجرین و انصار! از خدا بترسید و از پیغمبر خود خجالت بکشید و حقی که از آن اهل بیت اوست از خاندان او دریغ نکنید، شما می دانید که ما اهل بیت پیغمبر به این کار سزاوارتریم، و خدا ما را به این امر مخصوص گردانیده است.

در همین حال بشر بن سعد انصاری گفت: ای علی اگر انصار این سخنان را پیش از بیعت با ابوبکر می شنیدند با تو مخالفتی نمی کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند نمی دانم با این کاری را که کردید و این حرمت بزرگی که نسبت به او شکستید در روز قیامت جواب رسول خدا را چه خواهید داد؟ و چه حجتی نزد او خواهید آورد؟

شما را به خدا سوگند می دهم، هرکس این جمله را روز غدیر از رسول خدا شنیده «مَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداه»(۱)، برخیزد و گواهی دهد.

زید بن ارقم که از مخالفان امیرالمؤمنین بود روایت کرده که دوازده نفر از آنها که با ابوبکر بیعت کرده بودند برخاستند و گواهی دادند. اما چون عمر ترسید که با علی بیعت کنند، مجلس را بر هم زده و بر

ص: ۷۷

۱- هرکس من مولای اویم پس علی هم مولای اوست، بارخدایا هرکس که علی را ولی خود بداند او را دوست بدار و هر کس با او دشمنی ورزد دشمن دار.

آشفت و مردم را پراکنده کرد.

تصمیم برخی اصحاب خاص برای مقابله با ابوبکر

روز دیگر دوازده نفر از اصحاب بزرگ رسول خدا علیه السلام تصمیم گرفتند، چون ابی بکر خواست بر منبر رسول خدا بالا برود او را از منبر به زیر آوردند. اما یکی از آنها گفت: تا با امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشورت نکنیم این کار صحیح نیست، پس نزد آن حضرت رفته و گفتند: ای امیرالمؤمنین علیه السلام از حق خویشاوندی هم بگذریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیّ» اکنون ما تصمیم گرفته ایم که امروز ابوبکر را از منبر به زیر آوریم، از این رو به خدمت شما آمده ایم تا ببینیم چه صلاح می بینید؟ و چه امری می فرمائید؟

و آن دوازده نفر عبارت بودند از، سلمان، خالد بن سعید بن عاص، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار یاسر، بریده اسلمی و شش نفر از انصار که عبارت بودند از ابوالهیثم تیهان، سهل بن حُنیف، عثمان بن حُنیف، خزیمه بن ثابت،ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند اگر به این کار دست بزنید همه شمشیر می کشند و شما را به قتل می رسانند آن گاه بنی هاشم نیز به طرفداری شما برمی خیزند و جنگ و خونریزی عظیمی به راه خواهد افتاد در حالی که رسول خدا مرا از این امر باخبر ساخته و فرموده: «بعد از من امت با تو غدر و جفا خواهند کرد و عهد خود را با تو خواهند شکست».

ای علی تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسائی. همانطور که بنی اسرائیل هارون را واگذاشتند و گوساله پرستی را

ص: ۷۸

اختیار کردند، هم چنین تو را نیز واگذارند و دیگری را اختیار کنند.)) گفتم ای رسول خدا به من چه فرمان می دهید؟

فرمودند: صبر کن و با آنها جهاد مکن. وگرنه شمشیرها کشیده شود، و اسلام نابود گردد و ثمره «یُخْرِجُ الْحَیّ مِنَ الْمَیِّت...»(۱)، به بار نخواهد نشست، پس زنهار! زنهار! خود را نگاهدار و در خانه بمان که امر الهی بر این قرار گرفته که نزد من بیائی در حالی که به تو ظلم روا داشته اند. اکنون شما بروید و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده اید به ابوبکر و پیروانش بگوئید.

آن ها رفتند و گرد منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشستند. آن روز، روز جمعه بود. چون ابوبکر بر منبر بالا رفت، این دوازده نفر از صحابه کبار هر یک فضیلتی از فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام به او یادآوری کرده و ملامتش نمودند.

ابوبکر چون حجّت ها ودلائل آنها را شنید، نتوانست جواب گوید، بجز این که گفت: اقیلونی و لست بخیرکم ، مرا ولیّ خود نمودید در حالی که من از شما بهتر نبودم، پس بیائید و پیمانتان را فسخ کنید.

عمر چون این سخن را از ابوبکر شنید، به ابوبکر پرخاش کرد و گفت: از منبر فرود آی که نتوانستی جواب اینها را بدهی .

ابوبکر برخاست و به خانه رفت و تا سه روز از خانه بیرون نیامد روز چهارم خالد بن ولید با سه هزار نفر و سالم غلام ابی حذیفه با سه هزار نفر دیگر به همراه بسیاری از منافقان عرب، که دلهایشان از کینه

ص: ۷۹

۱- خدا زنده را از مرده بیرون آورد و مرده را از زنده (یعنی مؤمن را از دل کافر و کافر را از دل مومن بیرون آورد) انعام / ۹۵.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام پر بود و همگی از ترس شمشیر او به ظاهر اسلام آورده بودند، عمر را به جلو انداخته و با شمشیر برهنه به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روان شدند، چون به مسجد رسیدند امیرالمؤمنین علیه السلام با خواص اصحاب خود نشسته بود، عمر گفت: واللّه اگر امروز کسی از شما بخواهد سخنی بگوید سر او را از تنش جدا خواهم کرد.

خالد بن سعید العاص برخاست و گفت ای پسر صهّاک حبشی، ما را از شمشیرهایت می ترسانی؟ به این لشکر منافق که گرد تو جمع شده اند می نازی؟ به خدا شمشیرهای ما از قدّاره های شما تیزتر است، گر چه تعدادمان اندک است ولی از شما بیشتریم چون حجّت خدا علیّ علیه السلام با ماست. اگر اطاعت امام بر ما واجب نبود، شمشیر می کشیدیم و با شما جهاد می کردیم و قدر خود را نزد مولای خود آشکار می کردیم.

علیّ علیه السلام فرمود: بنشین ای خالد که مقام تو را می دانیم و سعی تو را ارج می نهیم. و او نشست.

سلمان برخاست و گفت: اللّه اکبر به خدا با این دو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم، دو گوشم کر اگر چنین نباشد، که فرمود: زمانی را می بینم که برادر و پسر عمّم علی با گروهی از اصحابش در مسجد من نشسته اند در این هنگام تعدادی از سگ های جهنم وارد شوند و قصد قتل یارانش نمایند.

تردیدی ندارم که آن سگ های جهنم شمائید.

عمر شمشیر کشید و از جا جست و خواست سلمان را بکشد.

امّا امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و گریبان او را گرفت و به طرف خود

ص: ۸۰

کشید. شمشیر از دست عمر پرید و دستار از سرش افتاد و میان مردم خجل شد.

ابی بکر و جمعی از صحابه برخاستند و عمر را سر جایش نشاندند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یَا ابْنَ الصَّهّاکِ الْحَبَشِیَّه لَولا کِتابٌ مِنَ اللّه سَبَق وَ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللّه تَقَدَّم لَرَأَیْتُم اِیُّنا اَضْعَفُ ناصِرا وَ اَقَلُّ عَدَدا»(۱). آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به یارانش فرمود: رحمت خدا بر شما باد.

جریان بیعت اجباری از علی علیه السلام و آزار به فاطمه علیهاالسلام

پس از آن روز عمر با لشکرش در مدینه می گشت و یک یک مردمانی را که خلافت ابوبکر را قبول نداشتند و از بیعتش اِبا می کردند می طلبید و به زور و اجبار از آنان بیعت می گرفت.

هر جا عده ای در خانه هایشان پنهان شده بودند بیرون آورده و بیعت می گرفت و بعضی را نیز به قتل می رساند. و تا سه ماه این غوغای خلافت ادامه داشت تا اینکه روز آخر به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و آن ماجرای آزار و اذیت دختر پیامبر پیش آمد. لگد زدن بر در و سایر کارهای زشت عمر که با مخالفت سعد بن عباده و قیس بن سعد و نه هزار نفر از طایفه بنی خزرج روبرو شد بر کسی پوشیده نیست.

و چون مالک بن نویره با ده هزار نفر از قبیله خود با ایشان بیعت

ص: ۸۱

۱- ای پسر صهاک حبشی! اگر آن عهد الهی که از من پیمان گرفته اند مبنی بر اینکه باید صبر کنم تا اسلام حفظ شود و به یکباره ریشه آن نخشکد و آن پیمانی که رسول خدا از من گرفته، هر آینه می دیدید که کدامیک از ما اندک ترند!!

نکردنـد، خالد بن ولید را فرسـتادند و او را با ده هزار نفر از قبیله اش به قتل رساندند و اموال آنها را غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان را به اسارت گرفتند.

ای ابراهیم! بـا این اوضـاع چگونه می گوئی اجمـاع خواص امّت بر خلافت ابوبکر واقع شـده است؟ از خـدا بترسـید و از این اعتقاد فاسد خود باز گردید و در مقابل خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دلیری نکنید.

ای ابراهیم! اگر اجمـاع امت در خلافت ابی بکر اعتبار دارد پس چرا یزیـد و سایر خلفای بنی امیه، که مفسـدان و کافران مورد لعنت خـدا هسـتند، امام نباشـند؟ در حالی که آن قـدر از مردم با آن ها بیعت کردنـد که می توان گفت پیروان آن ها صـدها برابر کسانی بودنـد که با ابوبکر و عمر بیعت کردنـد. پس بایـد معاویه و یزید ملعون و باقی بنی امیه را هم امام بدانیم بااین که هیچ کس در کفر آن هاشکی ندارد،

آنان که سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بریده و اهل بیت او را بر شتران برهنه سوار کرده و به اسیری بردند و بعد از آن مدت مدیدی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را سبّ و لعن می کردند.

ای ابراهیم! اگر حقیقتش را بخواهی ، اجمـاعی در میـان اهـل اسـلام منعقـد نشـد، مگر برای قتل عثمان، که خواص و عوام از جمیع شهرهای اسلام نامه ها نوشتند و مردم را به قتل او تحریک و تشویق نمودند.

از مصر قریب سـی هزار نفر که از ظلم او به تنـگ آمـده بودنـد به یکباره متفق شدنـد و او را به فجیع ترین وضع به قتل رساندنـد و سپس طنابی به پای او بسته و چند روز او را در کوچه های مدینه کشیدند، و هر مسلمانی می رسید بر سر او لگد می زد و از ظلم او شکایت می کرد.

ص: ۸۲

ای ابراهیم! تو می دانی که عمر بن خطاب و خالد بن ولید و جمعی از منافقان بنی امیه با علی علیه السلام عداوت قلبی داشته و این همه فساد کردند و چندین هزار مؤمن راظالمانه به قتل رساندند و هزاران نفر را از راه حق دور کردند و به اسفل السافلین جهنم فرستادند.

ای ابراهیم آیا هیچ امّتی در دین پیغمبر خود اینگونه فساد کرده و به خاندان پیامبر خود این قدر ظلم و ستم روا داشته است؟!

آیا رواست که عده ای برای خنک شدن دل خود، گاهی عثمان و گاهی سعد بن عباده را خلیفه گردانند و باز او را معزولش نمایند؟ و سپس ابوبکر را بر کرسی خلافت نشانند.

ای ابراهیم! بدان که همواره دو گروه مخالفت و عداوت آنها نسبت به یکدیگر بر همگان آشکار بوده است:

طایفه اوّل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه زهرا و عباس و عبداللّه و سلمان فارسی و عبداللّه مسعود و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار یاسر و عثمان بن مظعون و محمّد بن ابوبکر و حذیفه یمانی و ابی بن کعب و خالد بن سعد بن عاص و جابر بن عبداللّه انصاری و ابو ایوب انصاری و سعد بن عباده انصاری و قیس بن سعید انصاری و ابولبابه و ابوالهیثم و میثم تمّار و مالک اشتر و فضل بن عباس و جعفر طیار و ابو سعید خدری و سلیمان بن صرد و سهل بن حنیف و عدی بن حاتم الطائی و... ، همان گروهی که از اول تا آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خدمت و ملازمت آن حضرت بودند، و در خلوت و جلوت بر طریقه رسول خدا بودند و به عبادت او و به گفتار و رفتار و اعمال او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز در حق آنها و در فضیلت آنها احادیثی فرموده است ،

ص: ۸۳

بعضـی را از اهل بیت خود خوانـده و بعضـی را به پوستی در میان دو چشم تشبیه نموده است. و برای هر کدامشان منقبت ها فرموده است و خـدا بر طهـارت و عصـمت اهل بیت او گواهی داده و محبتشان را بر مردم واجب کرده چنان که فرمود: «قُلْ لا اَسْـئَلُکم عَلَیْهِ اَجْرا اِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُربی»(۱)، و به حکم الهی سـخن ایشـان راست و کلام ایشان نص مطلق است آنچه آنان از روش رسول خـدا و عبادات آن حضرت، و سایر اخبار و احکام فرموده اند ، صادق و درست است و عمل نمودن به آن اولی است،

آیا اعتبار و ارزش ایشان نزد حق تعالی و رسول او بیشتر نیست، یا آنکه می گوئید آنها را رها کرده و سـخن طایفه دوم را بپذیریم و پیروی کنیم از کسانی چون ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و حفصه و انس و سعد و سعید و ابو عبیده و عمرو بن العاص و ابو هریره و بریر بن غالب و خالد بن ولید و سالم غلام ابو حذیفه و سعد بن وقاص و طلحه بن عبداللّه و عامر بن کویره و معاویه و یزید و عمر سعد و عبید بن زیاد و مروان بن حکم و باقی بنی امیه که مشمول لعنت الهی و عذاب جاویدان هستند.

ای ابراهیم، حـال که مخـالفت این دو طـایفه در اعمـال و افعـال و عبـادات و اعتقادات از روز وفات رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسلم تا حال ثابت شد، بگو که از این دو طایفه کدام بر حق بودند و کدام بر باطل؟

ابراهیم که در گل فرو مانده بود متحیر و پریشان نه طاقت سکوت

ص: ۸۴

۱- ای پیغمبر به مردم بگو من برای رسالتم از شما اجر و مزدی نمی خواهم بجز دوستی اقربا و نزدیکانم . (اهل بیتم) شوری / ۲۳.

داشت و نه قدرت جواب.

هارون برآشفت و گفت: ای ابراهیم چرا پاسخ نمی گوئی؟ گویا تو تا امروز بر دین رسول خدا نبوده ای و خود را اعلم و افضل علمای اسلام می دانستی اکنون با همراهی این همه دانشمند هم رأی نمی توانی جواب کنیزی را بدهی؟

ابراهیم درمانده شده بود، چرا که اگر می گفت طریق اهل بیت رسول خدا و معصومین باطل است، کفر او ثابت می شد و متهم به مخالفت با قرآن و حدیث می گوید و بیم آن نیز بود که مردم او را هلاک کنند، و اگر می گفت طریق ابوبکر و عثمان و اتباع ایشان باطل است اعتقادات و مذهب خودش باطل می گشت و باز بیم کشته شدنش بود.

حسنیه و شاگردی امام صادق علیه السلام

هارون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده کرد رو به حسنیه کرد و گفت: ای حسنیه! این علم را چگونه آموخته ای؟

حسنیه گفت! چون به سن پنج سالگی رسیدم خواجه ام مرا به خدمت آقا و مولایم امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد که در ملازمت آن بارگاه عالی مقام باشم و از آن بزرگوار شرایط طهارت نفس و آداب بندگی و عبادت بیاموزم. مدتی در محضر آن حضرت به خدمتکاری پرداختم و در منزل حضرت طریق طهارت و تقوی و نماز و روزه را آموختم و و حدود آن را رعایت نمودم.

پس از هفت سال، روزی حضرت به خانه آمده آبی برای وضو طلب نمود، من زیرکی کردم و بی درنگ دویدم و ظرف آب را برداشته

ص: ۸۵

به خدمت حضرت بردم،

چون نظر مبارکش به من افتاد، پرسید: کیستی؟

عرض کردم: من ملازم بیت شما هستم و مدتی است که در این حرم پر برکت به خدمت گذاری مشغولم.

از من سؤال فرمود: آیا نماز می خوانی؟

عرض کردم: بله ای مولای من.

فرمود: آیا وضو و طهارت بلد هستی؟

عرض کردم: آری.

از هر چه سؤال فرمود جواب مثبت دادم.

حضرت به شگفت آمد، و از وضعیت من از ملازمان بارگاه مبارکش پرسش نمود. پس بلافاصله شخصی را بدنبال خواجه ام فرستاد،

چون خواجه هم آمد حضرت فرمودند: این کنیز بسیار عاقلی است، او را به من بفروش!

خواجه ام عرض کرد: یابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم هزار جان من فدای شما باد، کنیز من هم چنان در ملازمت شما باشد، و اگر اجازه فرمائید من نیز یکی از بندگان و چاکران شما گردم.

از آن روز به بعد توفیق خدمت خاص آن حضرت به من عنایت شد و چون آن حضرت استعداد فراگیری علم در من مشاهده می فرمود، پیوسته مرا تعلیم می نمود و اگر برخی اوقات نمی توانستم به خدمت حضرتش برسم، در مکتب اولاد و اصحاب ایشان که هر یک سلطان انجمن فصاحت و بلاغت و ماه آسمان علم و دانائی بودند می رسیدم و علوم مختلف را از ایشان فرا می گرفتم.

ص: ۸۶

به این ترتیب بود که به برکت توجّه آن حضرت امکان تحصیل علوم مختلف برایم حاصل شد و بیشتر کتاب های تفسیر و حدیث را مطالعه کردم و مسائل مشکلی که دانشمندان از حل آن عاجز بودند، از حضرتش فرا گرفتم و تا آنجا که توانستم نهایت کوشش و اهتمام را بکار بستم تا بتوانم چنین روزی در مجلس خلیفه حاضر شوم و حقیقت مذهب خود را بر موافق و مخالف به اثبات رسانم.

بحث در امکان رؤیت خداوند

هارون گفت: ای حسنیه از مولایت در مورد دیدن خدای تعالی چه مطلبی شنیده ای؟

گفت: شنیدم که فرمود: «لا تُدْرِکُهُ الاَبْصار وَ هُوَ یُدْرِکُ الاَبْصار وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیر»(۱).

ابراهیم گفت: ای حسنیه اگر دیدن خدای متعال محال باشد جگونه حضرت موسی علیه السلام که پیامبر اولوالعزم بود، از خدا طلب دیدن او را نمود و گفت: «رَبِّ اَرِنی اَنْظُر اِلَیْک»(۲)،

اگر دیدن خدا محال است پس این خواهش محال، آیا از نادانی بود یا اشتباه؟ مسلما هر کدام را بگوئی سخنی باطل است و بر خلاف مذهب تو.

حسنیه گفت: تقاضای دیدن از سوی موسی علیه السلام نه جهالت بود و نه اشتباه، چنانچه قرآن می فرماید: «وَ اخْتارَ مُوسی قَومَهُ سَبْعینَ رَجُلاً

ص: ۸۷

۱- چشم ها او را درنیابند بلکه او چشم ها را دریابد و او لطیف (بسیار دقیق) و از همه چیز باخبر است. انعام / ۱۰۳.

۲- پروردگارا خود را به من نشان بده تا تو را ببینم. اعراف / ۱۴۳.

لِمیقاتِنا»(۱)، مأمور شد هفتاد تن از بنی اسرائیل را انتخاب کرده و با خود به کوه طور ببرد، آن ها وقتی به آنجا رسیدند، گفتند: ای موسی از تو می خواهیم دعا کنی و از خدا بخواهی که در این محلی که تو با خدا مناجات می کنی سخن خود را به گوش ما برساند. موسی نیز به خاطر تکلیفی که داشت دعا کرد و حضرت حق دعای او را اجابت فرمود.

اما وقتی که موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد به ایشان گفت: آیا کلام پروردگار خود را شنیدید؟

گفتند: آری امّا نمی دانیم کلام حق تعالی بود یا کلام شیطان. ما باور نداریم و قبول نمی کنیم مگر آنکه او را آشکارا ببینیم. چنان چه خدای متعال نیز در قرآن مجید فرموده:«وَ قالُوا لَنْ نُؤمِن حَتّی نَرَی اللّهَ جَهْرَهً فَاَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَهُ بِظُلْمِهِم»(۲)، پس صاعقه آنها را فراگرفت و بخاطر ظلمی که کرده بودند همگی سوختند. چرا که آنها درخواست دیدن خداوند را کرده بودند.

پس موسی علیه السلام به خدای متعال عرض کرد: بار خدایا آیا به خاطر تقاضائی که سفیهان کردند ما را هلاک خواهی کرد؟

پس ای ابراهیم! اگر دیدن خدا ممکن بود حضرت حق آنها را هلاک نمی کرد.

ابراهیم گفت: ای حسنیه پس چرا موسی بعد از سوختن و هلاک شدن قوم استغفار کرد؟

حسنیه گفت: چون او قبل از آن که فرمان الهی بیاید، دعا نمود چرا

ص: ۸۸

۱- و موسی هفتاد تن را از میان قومش برای میقات ما برگزید. اعراف / ۱۵۵.

۲- آنها گفتند ما ایمان نمی آوریم تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم پس بخاطر این تقاضای ظالمانه ای که کردند صائقه ای آنها را در بر گرفت. نساء / ۱۵۳.

که سؤال پیش از دستوری کرد بهتر این بود اجازه می خواست و بعد تقاضا می کرد. البته آن اجازه نخواستن نیز گناه و صغیره محسوب نمی شود اما چون منزلت و معرفت او آن چنان بود که به خاطر ترك ادبی که کرده بود طلب بخشش نمود، از آنجا که قدر و منزلت انبیاء والاست از این رو جهت ترك ادب نیز استغفار می کنند.

اما ای ابراهیم بحث بر سر عدم رؤیت بود و من بر عدم امکان آن دلیل آوردم، و توبه و استغفار موسی علیه السلام ربطی به بحث عدم رؤیت ندارد و از طرفی دلیل بر سخن تو نیست . بلکه شاهد بر سخن من است.

ای ابراهیم! هنگامی که خدای عزّوجل به موسی، با آن مقام تقرّب که اولوالعزم و کلیم خدا بود بگوید «لَنْ تَرانی» یعنی هرگز مرا نمی بینی، نه در دنیا و نه در آخرت، چون «لن» برای نفی ابدی است، پس غیر نبیّ چگونه می تواند خدا را ببیند؟

ای ابراهیم! دیدن سه شرط دارد: اول سلامتی قوّه باصره دوم دیدن شیی ء مرئی، سوم عدم مانع و حجاب. و اینك همه این شرائط در ما موجود است، پس اگر خدا دیدنی بود، بایستی در دنیا او را ببینیم پس چون دیده نمی شود، دلیل است که رؤیت او محال است.

از طرفی اگر رؤیت حق تعالی ممکن بود می بایست که او جسم یا عرض و یا جوهر باشد، و این محال است، چون این اشیاء حادث هستند و خداوند قدیم است.

ای ابراهیم! هر چیزی که دیده می شود حتما باید کیفیتی خاص داشته باشد تا بتوان آن را دید، و چیزی که کیفیت داشته باشد، حادث است.

ص: ۸۹

و نیز هر چیز باید در برابر بیننده قرار بگیرد تا بیننده بتواند آن را ببیند و به عبارتی باید مکان و موقعت خاصی داشته باشد و داشتن مکان و موقعیت خاص به معنای محدود بودن اوست و محدودیت در ذات خداوند فرضی محال و باطل است.

ابراهیم گفت : پس در مورد آیه «وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناضِرَهٌ اِلی رَبِّها ناظِرَه»(۱) حسنیه گفت: این آیه تأویل دارد، و منظور این است که به نعمت و رحمت پرودگار می نگرند، در آیه شریفه کلمه نعمت حذف شده است و در قرآن مانند این بسیار است.

و دیگر اینکه دیدن عبارت است از این که حدقه چشم را به طرف شی ء دیدنی برگردانیم و چنین کاری نسبت به خدا ممکن نیست، زیرا که خدا جسم نیست. و دیگر اینکه لازم نیست هر جا که نظر کردن باشد دیدن هم حاصل گردد، هم چنان که کسی می گوید: «نَظَرْتُ اِلَی الْهِلالِ وَ لَمْ اَرَه»(۲) ازاین رو اگر نظر در آیه مورد نظر به معنی دیدن باشد سخنی متناقض خواهد بود.

ابراهیم گفت: ای حسنیه در مورد آیه «فَمَنْ کانَ یَرجُو لِقاءَ رَبِّه...»(۳) نظرت چیست؟

حسنیه گفت: اگر منظور از لقاء، دیدن باشد، فقط نسبت به من و شما که در مقابل و نزدیک هم قرار داریم صحیح است ولی در مورد حق تعالی این معنا روا نیست.

دیگر اینکه، اگر لقاء به معنای دیدار باشد، در آن صورت منافقان

ص: ۹۰

۱- صورت هائی در آن روز شاداب و خوشحال است که به پروردگارشان می نگرند . قیامت آیات ۲۲ و ۲۳.

۲- یعنی به ماه نگاه کردم ولی آن را ندیدم

۳- هر کس امید دیدار و لقاء پروردگارش داشته باشد... سوره کهف / ۱۱۰.

نیز می تواننـد به لقاء و دیدار خدا نائل گردند، چون قرآن در مورد آن ها فرموده: «فَاَعْقَبَهُم نِفاقا فی قُلُوبِهِم اِلی یَوم یَلْقَونَه ...»(۱)، و طبق نظر همه مذاهب اسـلام، منافقان موفق به دیدار حق تعالی نخواهند گردید. پس معلوم می شود که هر جا در قرآن سخن از لقاء است، مراد از آن دیدار نیست. و حتی اگر نسبت به مؤمنان نیز آمده باشد، منظور لقای ثواب و رحمت الهی است و در مورد کافران و منافقـان مراد لقـای جهنـم و عـذاب آن است، چنـانکه در مـورد لقـاء رحمت اللهی می فرمایـد: «وَ اِنَّ کَثیرا مِنَ النّاسِ بِلِقـاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرُون»(۲)، و در مورد لقاء نقمت و عـذاب اللهی می فرمایـد: «وَ اَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الآخِرَه اُولئِکَ فِی الْعَـذابِ مُحْضَرُون»(۳).

ای ابراهیم، اگر دیـدن خـدا فقـط در دنیـا ممکن نبـود، حق تعـالی در جـواب موسـی علیه السـلام و قوم او می گفت: «لَنْ تَرانی فِی الدُّنْیا»(۴) در حالی که به صورت نفی مطلق فرموده است: هرگز نمی توانی مرا ببینی.

بررسی مسئله جواز متعه از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

هارون سـخن او را قطع کرد و گفت ای حسـنیه: مولای تو جعفر بن محمّد علیهماالسـلام به چه دلیل مردم را به مُتعه و ازدواج موقت ترغیب می نمود و به آن امر می کرد؟

ص: ۹۱

۱- یعنی در نتیجه این تکذیب و نقض عهد نفاقی در دلشان پدید آمد تا روزی که به ملاقات خدا بشتابند. توبه / ۷۷.

۲- همانا بسیاری از مردم نسبت به لقاء و دیدار پروردگارشان کافرند. روم / ۸.

۳- و اما آنها که کافر شدند و آیات خدا و دیدار او را در آخرت تکذیب کردند آنها به عذاب خدا احضار شوند. روم / ۱۶.

۴- یعنی مرا در دنیا نمی بینی ولی در آخرت می توانی ببینی

حسنیه جواب داد بنابر فرمایش صریح خدای تعالی در قرآن که فرموده «فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنّ اُجُورَهُنّ فَرِیضَهً»(۱)

و خلیفه به طور حتم می دانند که همه مفسرین و فقها معتقدند که مراد از این آیه نکاح متعه است.

ابراهیم گفت: این آیه نسخ شده است و در مورد آن میان اهل سنت اختلاف است. بعضی قائلند که در ابتدای اسلام مدتی متعه حلال بود و بعد از آن حرام شد. و بعضی گفته اند که بعد از فتح مکه حرام شد.

حسنیه گفت: ای ابراهیم، این سخن از روی تعصّب است زیرا علمای شما در این مورد، احادیث مختلفی روایت کرده اند که الفاظ آن ها با هم متفاوت است و از حیث معنا مناقض هم دیگر هستند.

ای ابراهیم، در قرآن هر آیه ای که منسوخ شده باشد، ناسخی دارد. حال اگر کسی از شما سؤال کند که ناسخ آیه متعه کدام است چه می گوئی؟

اما ابراهیم گفت: منع کردن عمر از متعه برای ما سند است چون اگر این آیه منسوخ نبود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن منع نمی کرد عمر آن را منع نمی نمود.

حسنیه گفت: ای ابراهیم! اتفاقا همان منع عمر، دلیل روشن و برهان متین بر حلیّت مُتعه و عدم نسخ آن است. زیرا که اگر متعه از ناحیه خدای متعال یا رسول گرامیش منسوخ یا حرام شده بوده، حتماً

ص: ۹۲

۱- نساء / ۲۴ یعنی آن زنانی را که بواسطه متعه بر شما حلال گردیده بر شما فرض و واجب است که مهرشان را به تمامه به آنها بدهید.

روزی که عمر آن را منع نمود به آن تمسک می جست و آن را سند قرار می داد و می گفت که خدا، یا رسول خدا متعه را حرام کرده است و دیگر نمی گفت «مُتْعَتان کانَتا فی عَهْدِ رَسُول اللّه حَلالاً ـ وَ اَنَا اُحَرِّمُهُما وَ اُعاقِبُ عَلَیْهِما، مُتْعَهُ الْحَجّ وَ مُتْعَهُ النِّساء»(۱) پس منع عمر با این عبارت، شاهد است که متعه از جانب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ممنوع نبوده است ، و اکنون ما موظف هستیم آنچه را که از ناحیه خدا و رسول آمده است حلال بدانیم و انجام دهیم و برای انجام ندادن آن نیز نیاز به حکم الهی داریم.

از طرفی بنابر آنچه دراحادیث اهل بیت علیهم السلام آمده متعه کردن ثوابی بی نهایت دارد هم چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لَولا عُمَر نَهی عَنِ الْمُتْعَهِ ما زَنی اِلاّ شَقِیٌّ اَو شَقِیَّهٌ»(۲).

ای ابراهیم آیا می خواهی اخبار و روایاتی را که در کتاب های شما آمده و اصحاب شما نقل کرده اند در این مورد برایت نقل کنم؟

از عمر بن حصین روایت شده که گفت «اُنْزِلَت آیَهُ الْمُتْعَهِ فی کِتابِ اللّه وَ فَعَلْناها مَعَ النَّبِیّ وَ لَمْ یُنْزَل قُرآن یُحَرِّمُهُما وَ لَمْ یَنْهَ النَّبِیُّ عَنْها حَتّی مات»، آیه متعه که در کتاب خدا نازل شده و ما با پیامبر به آن عمل نمودیم، هیچ آیه ای در حرمت آن نازل نشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ما را از آن منع نکرد تا از دنیا رحلت فرمود.

و همچنین عبد اللّه بن مسعود گفته است که «قالَ کُنّا بِغَزْوَهٍ مَعَ رَسُولِ

ص: ۹۳

۱- یعنی دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حلال بود، من آنها را حرام کردم و کسی را که مرتکب آندو شود را عقاب می کنم، یکی متعه حج «حج تمتع» و یکی «متعه زنان».
۲- اگر نهی عمر از متعه نبود هرگز کسی به زنا مبتلا نمی شد مگر مرد و زنی که شقاوت وجودشان را فراگرفته باشد . تفسیر صراط المستقیم ج ۳ ص ۲۷۳

اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وَ لَیسَ مَعَنا نِساؤُنا فَقُلْنا یا رَسُولَ اللّه اَنَسْتَخْصِ رُ النِّساء؟ فَنَهانا عَنْ ذلِکَ وَ رَخَّصَ لَنا اَنْ نَنْکِحَ الْمَرْئَهَ بِالثَّواب اِلی اَجَلٍ ثُمَّ قَرَأَ عَبْداللّه یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما اَحَلَّ اللّه لَکُم»(۱) ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غزوه ای شرکت کردیم به حضرت عرض کردیم آیا اجازه می دهید که همسرانمان را هم بیاوریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجازه ندادند، اما رخصت دادند که به نکاح متعه مبادرت کنیم. سپس عبداللّه بن مسعود این آیه را خواند:

ای کسانی که ایمان آورده اید پاکیزگی هائی را که خدا بر شما حلال فرموده حرام نکنید».

و همچنین از عبداللّه بن عمر نقل شده که گفت: «سَئِلَ عَنْ عَبْداللّه بْنِ عُمَر رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشّام عَنْ مُتْعَهِ النِّساء قالَ هِیَ حَلالٌ فَقالَ إنَّ اَباکَ قَدْ نَهی عَنْها، فَقالَ ابْن عُمَر اَرَأیْتَ کانَ اَبی قَدْ نَهی عَنْها وَ سَنَّنها رَسُول اللّه، نَتْرُک السُّنَّهَ وَ نَتَّبع قَول اَبی»، مضمون روایت این است: شخصی از اهل شام از عبداللّه پسر عمر پرسید که آیا متعه زنان حلال است یا حرام؟

عبداللّه گفت: حلال است.

آن شخص گفت مگر پدرت، عمر، آن را حرام نکرده است؟

پسر عمر گفت: اگر پدرم نهی کرده و خدا و رسولش بدان امر کرده باشند حاشا که من امر آنان راترک کرده و متابعت پدر نمایم.

ای ابراهیم بدان که اصل در هر چیزی مباح بودن آن است تا زمانی که منعی از آن کرده شود، و وجود منع نیاز به دلیل دارد، پس اگر دلیلی وجود نداشته باشد، اصل این است که منعی در کار نیست.

ص: ۹۴

۱- مائده / ۸۷.

تو می گوئی که مانع از جواز متعه سخن عمر است، باید گفت مستند منع او، یا دلیل است و یا اجتهاد، اگر دلیل باشد قبول می کنیم، اما ظاهرا هیچ دلیلی بر آن نیست، نه فعلی و نه عقلی چون اگر دلیلی بود، به ما هم می رسید و از آن مطلع می شدیم. و اگر منع او از روی اجتهاد باشد ما قبول نمی کنیم، زیرا اجتهاد در مقابل نصّ الهی و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باطل است.

مهم تر از هر چیز این است که سخن امیرالمؤمنین، علیّ علیه السلام ، در این مسئله به خاطر عصمت او و اجماع اهل بیت علیهم السلام بر ما حجّت است و هم چنین عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبداللّه انصاری نیز دلائل واضحی بر حلیّت آن ابراز داشته اند.

ای ابراهیم ابوریاح که از فقهای تابعین است از صفوان بن معلّی روایت کرده که: سبب حرام کردن عمر از متعه زنان این بود که عمر بن جریب زنی را متعه کرد، و چون عمر از او پرسید در زمانی که متعه کردی چه کسی حاضر بود و در حضور کی این کار را کردی؟

گفت در حضور مادرم و مادر آن زن.

عمر گفت: «اَنْهی عَنْها وَ اَخْشی اَنْ یَکُونَ ذلِکَ وغالاً اَی فَسادا». من از متعه کردن منع می کنم، چرا که می ترسم از آن فسادی پیش آید.

و در همان روز نزد مردم از آن منع نمود.

ای ابراهیم به مجرد این که کسی احتمال دهد فسادی در یکی از عقود داخل شود، آیا جایز است آن را تحریم کند و از آن نهی نماید؟ اگر چنین باشد ممکن است در همه امور شرعی و احکام ملی چنین فسادهائی وارد گردد.

ص: ۹۵

ای ابراهیم! اگر کسی به خاطر سخن خدا و پیامبر خدا، با عمر مخالفت نماید و عمل او را بدعت بشمارد آیا آن کس رافضی(۱) است و باید او را کافر شمرد و به قتل رساند؟ زهی عناد و تعصب و گمراهی.

ای ابراهیم، در حدیث صحیحی وارد شده، روزی به عبداللّه بن عباس که نابینا بود گفتند: عبداللّه بن زبیر که در مکه ادعای خلافت می کند با جمع زیادی از اصحاب خود در مسجد نشسته اند، او که در همان ساعت به مکه رسیده بود وارد مسجد شد. چون چشم عبداللّه بن زبیر به او افتاد به عنوان طعنه به او گفت: «جائَنا اَعْمی، اَعْمَی اللّه قَلْبَه یَحِلُّ الْمُتْعَهَ وَ هِیَ الزِّناءُ الْمَحْض» کور بر ما وارد شد، خدا دلش را کور گرداند، متعه را که زنای محض است حلال می داند.

عبداللّه بن عباس چون سخن او را شنید نشست و گفت: «اِنَّ اللّهَ سَلَبَ اَبْصارَنا وَ سَلَبَ بَصائِرُکُم» آری خداوند چشمهای مرا و عقل و بصیرت شما را گرفته است «وَ اللّه لَقَد اُنْزِلَت الْمُتْعَه فی کِتابِ اللّه وَ عُمِلَ بِها عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّه وَ لَمْ یَنْهَ عَنْها وَ لَم یَأتِ بَعْدَهُ رَسُولٌ یُحَرِّمُها وَ الدَّلیل عَلی ذلِکَ قَولُ عُمَر مُتْعَتان کانَتا عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّه مُحَلَّلَتَیْن اَنَا اُحَرِمُهُما وَ اُعاقِبُ عَلَیْهِما فَقَبِلْنا شَهادَتَهُ وَ لَمْ نَقْبَل تَحْریمُهُ. یا عَبْدَاللّه اِنَّکَ مِنْ مُتْعَه فَاسْئَل اُمَّکَ عَن بُرْدَی عَوسَجَه».

به خدا قسم متعه در کتاب خدا در زمان رسول او نازل شد و خدا آن را حرام و منع نکرد و بعد از محمّد صلی الله علیه و آله وسلم هم کسی دیگر آن را حرام نکرد و دلیل بر این قول، سخن عمر است که گفت: دو متعه در زمان

ص: ۹۶

۱- رافضی به معنای از دین خارج است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حلال بود و من آنها را حرام می کنم هرکس که آنها را مرتکب شود عقاب خواهم کرد.

اکنون ما گواهی عمر را قبول می کنیم اما تحریم او را قبول نمی کنیم.

ای پسر زبیر! بدان که تو هم از متعه بوجود آمده ای، اگر باور نداری برو از مادرت قضیه دو دستار عوسجه را بپرس.

با این سخن عبداللّه زبیر که ایام حکومتش بود از شرمندگی متغیر و منفعل شد و از مجلس برخاست و نزد خانواده خود رفت و از شدت غضب بر مادر خود شمشیر کشید و پرسید قضیه دو دستار عوسجه چیست؟ مادرش نیز از روی ترس گفت: پدرت زبیر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، مردی بنام عوسجه دو دستار یَمانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هدیه آورد. و آن حضرت هر دو دستار را به پدرت، زبیر، بخشید. پدرت باآن دو دستار مرا به عقد موقت خود در آورد و ثمره این عقد تو شدی.

چون سخن حسنیه به اینجا رسید، هارون بسیار خوشش آمد، چرا که عبداللّه بن عباس جدّ وی بود، پس بر یحیی، وزیر خود، بانگ زد و گفت: ما تا امروز مانع این امر بودیم ولی اینک مردم را به نکاح متعه رخصت می دهیم.(۱)

ص: ۹۷

۱- همین مسئله باعث شد که پس از آن تا زمانی متعه شایع شد و حتّی در زمان مأمون نیز معمول بود تا آنکه معتصم ملعون آن را منع کرد.

اثبات فضائل حضرت زهرا علیهاالسلام و جریان فدک

حسنیه گفت: ای ابراهیم! سخن به درازا کشید و خلیفه ودیگران از این مباحثه و مجادله ملول شدند. من از تو یک سؤال دیگر می پرسم و خاتمه بحث را بر این سؤال قرار می دهم.

آیا صحت این حدیث نزد شما ثابت است که پیغمبر در حق فاطمه سیده نساء فرموده «فاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنّی مَنْ آذاها فَقَد آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَد آذَی اللّه»(۱)

ابراهیم گفت : آری این حدیث صحیح است و همه علماء بر صحت آن معتقدند و کسی نمی تواند آن را انکار کند.

حسنیه گفت: تو را قسم می دهم به آن خدائی که خالق جمیع اشیاست راست بگو، آیا عمر و ابوبکر، به زور و ظلم فدك را از حضرت سیده نساء علیهاالسلام نگرفتند؟

ابراهیم گفت: بلی، آن هم به حکم حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که «نَحْنُ مَعاشِرِ الاَنْبِیاء لانُوَرِّث ، ما خَلَفْناهُ فَهُوَ صَدَقَهٌ»، فرمود ما گروه انبیاء میراثی از خود نمی گذاریم، و هر چه از ما باقی بماند صدقه است. و این را ابوبکر نقل کرده است.

حسنیه گفت: ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث شماست روایت کرده است، چون آیه «وَ آتِ ذَالْقُربی حَقَّهُ»(۲) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه را طلبید و گفت: خدا می داند که پدر تو در زیر

ص: ۹۸

۱- فاطمه پاره ای تن من است، هر کس او را برنجاند مرا رنجانیده است و هر کس مرا برنجاند خدا را رنجانیده است . بحار ج ۳۰ ص ۳۵۳.

۲- و حق خویشاوندان را ادا کن . اسراء / ۲۶.

فلک جز فدک ملکی ندارد، پس آن روز فدک را به فاطمه علیهاالسلام بخشید.

فاطمه علیهاالسلام سه سال(۱) در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا کارگزاری گمارده بود و حاصل فدک به آن حضرت می رسید ، ولی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر فدک را از آن مظلومه گرفت و چون آن حضرت ادعا کرد که فدک حق من است، ابوبکر از او گواه طلبید. امیرالمؤمنین علیه السلام و ام ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را به حضرت فاطمه علیهاالسلام بخشیده ولی آنها گفتند: علی چون شوهر توست به خاطر منفعت خود این گواهی را داده، ما با گواهی و شهادت او به نفع تو حکم نمی کنیم و چون امام حسن و امام حسین علیهماالسلام گواهی دادند باز به همین بهانه گواهی آن ها را نپذیرفتند و این در حالی بود که آن ها به این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقین داشتند که فرموده بود: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَق وَ الحَقُّ مَع عَلِیّ» با این حال گواهی او را به بهانه اینکه منفعت طلبی می کند نپذیرفتند و حال آنکه ابوبکر برای منفعت خود حدیث «نَحْنُ مَعاشِرَ الاَنْبِیاء لا نُوَرِّث» را جعل کرده بود و این ظلم بزرگ را به اهل بیت رسول خدا علیهم السلام روا داشت. و چون ام ایمن گواهی داد گفتند به گواهی یک زن حکم نمی کنیم. پس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مانده بود همه را تصرف کردند و گفتند که فدک ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده و برای استفاده در تصرف فاطمه علیهاالسلام بوده است از این رو بعد از وفات آن حضرت باید از او بازپس گرفته شود.

واما این حدیثی که ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرد (که پیغمبران میراث نمی گذارند) را هیچ کس دیگر غیر از ابوبکر و

ص: ۹۹

۱- و بعضی آن را پنج سال ذکر کرده اند .

دخترش عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشنیده بودند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هیچ کس دیگر از اعراب و حتی اهل بیت علیهم السلام و صحابه خود نفرموده بود که اهل بیت من از من میراث نبرند.

ای ابراهیم! اگر ابوبکر ظالم و دروغ گو نبود بایستی اهل بیت و صحابه از این سخن اطلاع داشته باشند، تا اهل بیت علیهم السلام بعد از او چیزی را که بر ایشان حرام است درخواست نکنند چرا که صدقه بر بنی هاشم حرام است، پس اگر سخن ابوبکر صحیح باشد لازم می آید که اهلبیت علیهم السلام دنبال مال حرام بوده اند.

دیگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن گونه که سزاوار است رسالت خود را ادا نکرده و آیه «اَلْیَوم اَکْمَلْتُ لَکُم دینُکُم» غیر واقعی باشد، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر همه مردم جهان عموما، و بر اهل بیت و نزدیکان و عشیره خود، خصوصا رسول بود و بر اساس آیه «وَ اَنْذِر عَشیرَتکَ الاَقْرَبین»(۱) مأمور بود که عشیره و نزدیکان خود را انذار نماید. حال اگر سخن ابوبکر راست باشد بدون شک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در تبلیغ رسالتش به اهل بیت خودش کوتاهی کرده چه اینکه به آنها اعلام نکرده که شرعا مجاز نیستند از او میراث ببرند و هر چه باقی بماند صدقه است و بر آنان حرام است.

ای ابراهیم، چرا جواب نمی دهی؟ آیا خدای متعال از شما راضی خواهد شد که بخاطر صحّه گذاردن بر کلام ابوبکر، بر پیغمبر خود که اشرف کائنات است ظلم و تقصیر روا دارید؟

ای ابراهیم! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عشیره و اهلبیت خود گفته بود که

ص: ۱۰۰

۱- عشره و طایفه نزدیکت را انذار کن. شعراء / ۲۱۴.

من میراث نمی گذارم و هر چه از من باقی بماند صدقه است و تصرف و استفاده از آن و بر شما حرام است، و ایشان سخن پیامبر را قبول نکره باشند، آیا دلیل بر عصیان بلکه کفر ایشان نیست!؟ و حال آنکه حق تعالی در قرآن بر پاکی ایشان گواهی داده و فرموده: «اِنَّما یُریدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْت وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهیرا»(۱)، و به اتفاق همه فرقه های اسلامی ایشان اهل بهشتند، بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخ و ساقی حوض کوثر هستند و این مطلبی است که خود شما از بزرگانتان روایت می کنید.

حال که برای این سخن، دلیل قانع کننده ای ندارید پس ثابت می شود که ابی بکر حدیث دروغی جعل کرده و بر خدا و رسولش دروغ بسته و این عمل به اعتقاد خود شما و سایر مسلمانان کفراست هم چنان که آزار سیده نساء عالم و تکذیب شهادت امیرالمؤمنین، علی، و دو سبط بزرگوارش حسن و حسین علیهم السلام کفر صریح و ظلم محض است.

با این سخن صریح، ابویوسف و شافعی و همه علمائی که در مجلس حاضر بودند مجال نطق پیدا نکردند.

هارون نیز از افعال قبیح خود شرمنده شده بود.

حسنیه از علمای جلسه پرسید: در حالی که حضرت فاطمه علیهاالسلام ادعای فدک نمود و گفت: پیغمبر در حال حیات فدک را به من داد ابوبکر گواه طلبید، آیا گواه طلبیدن او طبق شرع پیغمبر بود یا

ص: ۱۰۱

۱- همانا خدا اراده فرموده که هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را آنچنان که شایسته است پاک و تطهیر فرماید . احزاب / ۳۳.

خلاف شرع؟

ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخنی بگوید که موجب شکست و رسوائی او شود، هیچ نمی گفت.

حسنیه گفت: ای ابراهیم، حضرت سیده النساء صاحب ید بود در آن حال بر فدك تسلط داشت و ابوبکر مدعی «نَحْنُ مَعاشِرَ الاَنْبیاء..»، و به موجب حکم صاحب شریعت که فرموده «اَلْبَیِّنَهُ عَلَی الْمُدَّعی وَ الْیَمینُ عَلی مَنْ اَنْکَر» او می باید، گواه می آورد، اما با این وجود از حضرت فاطمه علیهاالسلام که صاحب ید بود، گواه طلبید، حال او قصد ظلم و تعدی به حق فاطمه داشت یا جاهل به شریعت پیامبر بود؟

ای ابراهیم! به خدای بزرگ سوگندت می دهم بگو، بگو و از کرسی زرین پایین بیا، و یا خلافت ابوبکر را انکار کن.

اوضاع آشفته بود و علما به مرگ راضی شده بودند، بر لب های همه حاضرین خنده تمسخر آمیزی نشسته بود اما از ترس هارون چیزی نمی توانستند بگویند.

خالدبن عیسی، پسر عموی هارون که جوانی خوش سیرت و صاحب کمال و زیبائی بود، و به محبت اهل بیت شهرتی تمام داشت و تقیه نمی کرد دستانش را پر از درهم کرد و بر پای حسنیه ریخت و او را تحسین نمود او به خاطر این که هارون دوستش می داشت، هر چه می خواست می کرد و هر سخنی می خواست بر زبان می راند و کسی هم جرأت اعتراض به او را نداشت. علما را به مسخره گرفت و دست به قبضه شمشیر برد و مواظب بود مبادا کسی متعرّض حسنیه گردد و او را دلداری می داد و به بحث کردن تحریص نمود.

(۱۰۲)

آنگاه حسنیه رو به هارون و یارانش کرد و گفت:

بدانید موقعی که علی علیه السلام در باب فدك گواهی داد و ابوبکر از قبول شهادت او امتناع نمود، فرمود: ای ابوبکر! اگر دو نفر پیش تو آیند و یکی از آنها مدعی شود که فلان ملك که در تصرف دیگری است مال من بوده و آن شخص غاصب است، آیا قبل از آن که به سخن آن شخص گوش فرا دهی و بفهمی که آیا او واقعا غاصب است یا نه؟ آن ملك را از وی می گیری و به مدعی می دهی؟

ابوبکر گفت: نه.

امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: گواه را از مدعی می طلبی یا از طرفی که بر علیه او ادعا شده؟ ابوبکر گفت: از مدعی می طلبم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اَلْبَیِّنَهُ عَلَی الْمُدَّعی وَ الْیَمینُ عَلَی الْمُنْکِر»(۱)

امیرالمؤمنین فرمود: پس چرا با نور چشم و پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر خلاف قول خدا و رسولش عمل کردی؟

ابوبکر گفت: مگر چه کردم ای ابا الحسن؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حال اگر فرضا پیامبر فدك را در زمان حیات خود به فاطمه نداده بود بلکه از خود به ارث گذاشته باز هم به حکم اسلام فدك باید در دست ورثه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد تا زمانی که مدعیِ حدیث، برای سخن خود گواه بیاورد و این گواه باید کسی باشد که صدقه بر او حرام است و شرعا از صدقه نصیب نمی برد و چنین کسانی بنی هاشم هستند. و بقیه مسلمانان که از صدقات نصیب می برند، حق ندارند گواهی دهند، چون آنها در صدقه شریکند.

ص: ۱۰۳

۱- مدعی باید دلیل بیاورد و آنکس که انکار می کند باید قسم بخورد .

پس آن کس که ادعای فدك را دارد اگر از گواه آوردن عاجز باشد، از این ادعایش سودی نمی برد، لذا باید فاطمه علیهاالسلام سوگند بخورد که ملك از آن اوست، و در این حال مدعی که به دروغ چنین ادعائی کرده است دیگر ادعایش بی اثر شده و شرعا فدك برای فاطمه اثبات می گردد .

و تازه این راه حل بر اساس اعتقاد کسی که به عصمت اهل بیت معتقد نباشد.

ای ابوبکر! فاطمه به حکم الهی معصومه است، چگونه امکان دارد یک معصومه مرتکب گناه کبیره شود و ادعای باطل نماید!؟ و صدقه ای که بر او حرام است را طلب نماید؟

و ابی بکر خجالت کشید و سر بزیر افکند، همانند تو که نه جواب حقی دادی، و نه به گمراهی خود اعتراف می کنی.

ای ابراهیم! بدان که سخن ابوبکر باطل است، و حدیث «نَحْنُ مَعاشر الاَنْبِیاء ...» جعلی و مخالف نص کلام الهی است که در قرآن فرموده «یُوصیکُمُ اللّه فی اَولادِکُم لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الاُنْثَیَیْن»(۱)، و این حکم عام می باشد اولین کسی که مخاطب این سخن است خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و بجز این نیز در قرآن در بسیاری از موارد از ارث بردن انبیاء سخن به میان آمده چنانچه در مورد سلیمان علیه السلام می فرماید: «وَ وَرِثَ سُلَیْمان داوُد»(۲)، و در مورد حضرت زکریا علیه السلام آمده است که از حق تعالی فرزندی خواست تا از او و آل یعقوب ارث ببرد،

ص: ۱۰۴

۱- خدا به شما توصیه می کند که درهنگام تقسیم ارث برای اولاد ذکور دو برابر بهره زنها قائل شوید . نساء / ۱۱.

۲- سلیمان وارث داود گردید. نحل / ۱۶.

چنانچه می فرماید: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّا یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّا»(۱)، به موجب این نصّ الهی معلوم می شود که انبیاء هم میراث داشته انـد و بـدین سان روشن شـد که حـدیث «نحن معاشـر الانبیاء» تکذیب کننده قرآن است و معلوم می شود که کسـی که این حدیث را جعل کرده چیزی از قرآن نمی دانسـته است، چون اگر می دانست و چیزی را روایت نمی کرد که قرآن مخالف آن باشد.

ای ابراهیم! اگر ابوبکر حـدیث را اینگونه جعـل می کرد که پیغمبر فرموده: «اَنَا مِنَ الاَنْبِیـاء وَ لا اُوَرِّث وَ ما اُترِکُ یَکُونُ صَـدَقَه عَلَی الْمُسْلِمین» کـذب و بطلاـن سـخنش به شـهادت قرآن روشن و معلوم نمی شـد، امّـا خـدای تعالی برای هـدایت مردم، دل او را کور گردانید تا بر اهل معرفت کذب و بطلان سخنش به گواهی خدا در قرآن ظاهر شود.

یکی از علمای بغداد که از شاگردان ابوحنیفه بود چون دید ابراهیم سـخن نمی گوید، گفت: ای حسـنیه! سلیمان بن داود علم نبوت را به ارث برد، نه مال و ملک و بستان را.

حسـنیه جواب داد: این سخنی است که قبل از تو نیز گمراهانی گفته اند و این از کم عقلی و نهایت جهل و تعصب و عناد آنهاست، چرا که سـلیمان طبق نص صـریح قرآن در حـال حیـات حضـرت داود، هم دارای علم بود و هم نبوت، و دیگر لازم نبود آن ها را به ارث ببرد چه اینکه می فرمایـد: «وَ داوُدَ وَ سُلَیْمان اِذْ یَحْکُمـانِ فِی الَحَرْث اِذْ نَفَشَت فیهِ غَنَمُ القَوم وَ کُنّا لِحُکْمِهِم شاهِدین فَفَهَّمْنـاها سُلَیْمان وَ کُلّاً آتَیْنا حُکَما وَ

ص: ۱۰۵

۱- بار الها مرا فرزنـدی عطا کن که وارث من و آل یعقوب گردد و خدایا او را مورد رضایت خویش قرار ده. سوره مریم آیات ۵ و ۶.

عِلْما»(۱)، بدانکه میراث به چیزی گفته می شود که بعد از مردن در بین ورثه او تقسیم شود، اما نبوّت قابل قسمت نیست، و اگر چنین می بود، می بایست همه فرزندان نبیّ، تا قیامت در نبوّت او شریک باشند و حال آن که می بینیم در بین اولاد حضرت آدم فقط حضرت شیث به نبوت رسید، پس نبوّت ارثی نیست تا از یک نبّی به دیگری برسد، بلکه شایستگی و عصمت می خواهد، و به خواست الهی صورت می پذیرد.

و اگر بگوئی که حضرت زکریا علیه السلام از خدای تعالی برای نبوت وارث طلب نمود نه برای مال و اسباب دنیوی، این سخن تو طعنه ای به نبوت زکریا است که نعوذ باللّه، آن حضرت با این درخواست معصیت کرده بلکه کافر شده است.

ابراهیم گفت: از چه جهت؟

حسنیه گفت! از این جهت که حضرت زکریا در دعا گفت: «وَ اِنّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَ کانَت امْرَأَتی عاقِرا فَهَبْ لی مِنْ لَدنْکَ وَلِیا یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّا»(۲) چون مفسرین همگی معتقدند که مراد از «موالی» در اینجا پسر عموها هستند.

اگر خواسته حضرت زکریا، وارثی برای نبوّت بوده، در این صورت او از خدای تعالی استدعا کرده، خدا وارثی به او بدهد تا پسر

ص: ۱۰۶

۱- و متذکر این قضاوت داود وسلیمان شو که در مورد آن گوسفندان بی چوپان که مزرعه ای را پایمال کردند حکم نمودند (که باید به مقداری که از آن مزرعه پایمال شده از شیر گوسفندان به صاحب مزرعه بدهند) و ما بر حکم آنها گواه بودیم . سوره انبیاء آیات ۷۸ و ۷۹.

۲- بار الهامن از این وارثان کنونی بیمناکم و همسرم نیز نازاست . تو به من فرزندی عطا فرما که از من و از آل یعقوب ارث برد و او را مرضی خود قرار ده. سوره مریم آیات ۵ و ۶.

عموهایش به نبوت نرسند، و این بدان معناست که حضرت زکریا علیه السلام به قضای الهی راضی نبوده و به پسر عموهای خود حسد می برده و این دلیل بر معصیت زکریا، بلکه کفر اوست، که از این اعتقاد پناه می برم به خدا.

اما او در آخر دعا کرد «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّا»(۱)و از طرف دیگر بدون شک نبی مرضی خداست، پس اگر مراد او در دعا، نبوت باشد دیگر «وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّا» نمی گفت و گفتن این جمله بی فایده می شد.

پس با دلائل و براهین عقلی و نقلی ثابت می شود که انبیاء نیز میراث می گذارند و حدیث «نحن معاشر الانبیاء» ساختگی و ابوبکر دروغ گو و حیله گر و ستم کار بوده است، چرا که سخن او مخالف قرآن است.

هنگامی که آیه «اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُم مَیِّتُون»(۲) نازل شد، پیغمبر بر منبر رفت و فرمود: ای یاران من! بدانید که پس از من بعضی از اصحاب از قول من مطالب دروغین بسیاری نقل کنند، و هرکس طبق ادعا و خواست خودش احادیثی را جعل خواهد کرد، بدانید هر حدیثی که از من روایت کنند و موافق قرآن نباشد، معتبر نشمرید و هر حدیثی که موافق کتاب خدا بود معتبر بدانید: «اِذا جائَکُم عَنّی حَدیثٌ فَاَعْرِضُوهُ عَلی کِتابِ اللّه فَما وافَقَ کِتاب اللّه فَاقْبَلُوهُ وَ ما خالَفَهُ فَاضْرِبُوا بِهِ عَرْضَ الْحائِط»(۳).

و دیگر اینکه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از دار دنیا رحلت کردند،

ص: ۱۰۷

۱- خداوند او را مورد رضایت خویش قرار بده

۲- تو رحلت خواهی کرد وایشان نیز خواهند مرد. زمر / ۳۰.

۳- هرگاه پس از من بر شما حدیثی عرضه شد که به من نسبت دادند اگر موافق کتاب خدا بود بپذیرید و گرنه آن را به دیوار بزنید.

استر و شتر و شمشیر و عمامه و دیگر وسائل شخصی آن حضرت را امیرالمؤمنین علیه السلام تصرف نمود، و زره حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد شخصی گرو بود که بلافاصله آن را از گرو در آورد، در حالی که اینها نیز از میراث حضرت بود و هیچکس با او درباره آنها منازعه نکرد و این قضیه در کتاب های شما نیز مذکور است و هیچ کس نگفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میراث نمی گذارد، چرا آنها را برداشته اید؟ در حالی که بایستی آن ها را نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام می گرفتند.

اگر بگویند که ایشان طلبیدند ولی امیرالمؤمنین علیه السلام نداد و ایشان عاجز شدند و دست برداشتند.

این بدین معنا خواهد بود که امیرالمؤمنین علیه السلام ظلم کرده و چیزی را که شرعا حق نداشت تصرف کند تصرف کرده و کسی که در مال حرام تصرف کند، عملش، نعوذ باللّه، نزدیک به کفراست.

و اگر گفته شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حال حیات آنها را به تملک امیرالمؤمنین علیه السلام در آورده بود، این نیز دروغ است چرا که اگر این چنین بود، حدیثِ مورد اتفاقی در این مورد به ما می رسید.

پس معلوم می شود که آن وسائل به عنوان ارث به آن حضرت منتقل شده و ابوبکر دروغ گفته است.

چون استدلال ها و سخنان محکم و متین حسنیه به این جا رسید، هارون برخاست و گفت:

ای ابراهیم! و ای علمائی که در مجلس حضور دارید! اکنون که جواب حسنیه را ندادید و او مذهب شما را ردّ کرد و نتوانستید او را پاسخ دهید، چرا سکوت کرده اید و مذهب او را اختیار نمی کنید؟

ص: ۱۰۸

چرا همگی سرها را به زیر افکنده اید؟

بار دیگر حسنیه زبان به سخن گشود و گفت:

ای ابراهیم! و ای علمای مجلس! در همه کتابهای تاریخی شما آمده است و متفقا گفته اند که چون ابوبکر شهادت گواهان را ردّ کرد، فاطمه علیهاالسلام گفت:

ای ابوبکر! تو از پدر خود ارث می بری، ولی من از پدرم میراث نبرم؟ سپس برایشان دلائل بسیاری آورد و آن ها را محکوم کرد و بر آنها خشم گرفت و لعنت فرستاد و رنجیده خاطر از میان آنها بیرون رفت و در حالی که می گریست، سوگند یاد کرد که در قیامت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن ها شکایت کند،

شهادت فاطمه زهرا علیهاالسلام ومخفی ماندن قبر شریف آن حضرت

و زمانی که داشت دار فنا را وداع می کرد به علی علیه السلام وصیت نمود که او را شب دفن کند و نگذارد که ابوبکر و طرفدارانش بر پیکر او نماز بگذارند.

حضرت وصیت را به جای آورد او را شبانه میان قبر و منبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دفن کردند چنان چه پیامبر اکرم فرمود «ما بَیْنَ قَبْری وَ مِنْبَری رَوْضَهٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّه»(۱)، سپس محل قبر آن حضرت را هموار و پنهان ساختند.

اما صبح آن شب و ابوبکر با هوادارانشان به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و به آن حضرت تسلیت گفتند و از حال آن

ص: ۱۰۹

۱- میان مرقد و منبرم بوستانی از بوستانهای بهشت است.

مظلومه و از کفن و دفن او سؤال کردند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را شب دفن کردیم. ابوبکر و عمر گفتند چرا اصحاب را خبر نکردید؟

حضرت فرمودند به خاطر اینکه او چنان وصیت کرده بود و من نخواستم با آن مخالفت کنم چون مخالفت وصیت او نوعی اذیت کردن او است. شما بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده اید که فرمود: «فاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنّی مَنْ آذاها فَقَد آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذَی اللّه»، چگونه جایز می شمارید که من خدا و رسولش را ناخرسند نمایم.

عمر پریشان و مضطرب شد و گفت: برویم و او را از قبر بیرون آوریم و بر او نماز بگذاریم. ولی هر چه از قبر آن حضرت جویا شدند، نیافتند.

ای ابراهیم! این جریانی که نقل کردم، مورد قبول همه مسلمانان است و هیچ کس در آن اختلافی نکرده است.

پس رنجیدن فاطمه علیهاالسلام و غضب او و محروم شدن مهاجرین و انصار از نماز بر او، دلالت دارد بر نهایت قهر و غضب آن بانوی بزرگوار به خاطر ظلمی که بر او و شوهر بزرگوار و بر فرزندان و نورچشمانش روا داشتند و امامت او را غصب و شهادتشان را قبول نکردند.

و همه مهاجر و انصار شنیده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اِنَّ اللّهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِکِ وَ یَرْضی لِرِضاکِ»(۱)، پس به موجب این حدیث،

ص: ۱۱۰

۱- ای فاطمه! خدا به خاطر غضب تو غضب می کند و به خشنودی و خرسندی تو خشنود می گردد.

غضب فـاطمه علیهاالسـلام غضب خـدای تعـالی است و بر اسـاس حـدیث اول که فرمود «فـاطمه بضـعه منی...» خـدای تعالی بر آنها غضب فرموده، از این رو هرکس فاطمه را برنجانـد خـدا را رنجانیـده و خـدا می فرماید: «اِنَّ الَّذینَ یُؤذُونَ اللّه وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّه فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَه»(۱).

پس بـدون شک آنها و کسانی که با ایشان همکاری کردنـد و یا از آنها تبعیت کردنـد کافر و ظالمنـد و لعنت خـدا و رسول خـدا و ملائکه و غضب الهی متوجه آنهاست.

خشم علما نسبت به حسنیه و عکس العمل هارون

چون حسنیه این سخنان را بر زبان راند، ابراهیم و ابو ایّوب شافعی و عده ای از علما به یکباره برخاستند و خواستند حسنیه را بکشند.

چون یحیی بن خالـد برمکی هجوم ایشـان را دیـد، نزد هـارون برخاست و گفت: تو امروز در جای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم نشسـته ای، کنیزی علمای زمان را محکوم نموده و جملگی از پاسـخ به او عاجز گردیـده اند و می خواهند با ظلم و تعدّی در مجلس تو به او آزار رسانند و او را بکشند، اما تو ساکت نشسته ای؟

هر یـک از امراء نیز به طرفـداری از حسـنیه کلمـاتی به هـارون گفتنـد و پسـر عموی هـارون به سوی ابراهیم بن خالـد عونی و علماء شمشیر کشیده و قصد دفاع از او را نمود، پس همه دست از حسنیه کشیده و

ص: ۱۱۱

۱- و آنان که خدا و رسولش را اذیت می کنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کند. احزاب / ۵۷.

به جای خود نشستند.

هارون بر ابراهیم بانگ زد و گفت: آیا از خدا شرم نمی کنید؟ شما که خود را اعلم و افضل اهل زمان می دانید، از جواب کنیزی عاجز مانده اید و مردم از خاص و عام شما را مسخره می کنند، با این وجود شرمنده نیستید و قصد قتل و آزار او را دارید؟

چون جمعیت مجلس این سخنان را از هارون شنیدند، شروع به ملامت ابراهیم و علما نمودند.

حسنیه با وجود این همه هجوم از حمله آنها نهراسید و ساکت نشد، و بار دیگر سخن آغاز کرد و گفت:

ای معاندان گمراه، و ای دشمنان خاندان رسول، از خدا بترسید و از روز بازخواست اندیشه کنید و به خاطر جاه و مقام دنیا و این حیات پنج روزه، کمر به دشمنی مصطفی و مرتضی و اهل بیت او مبندید و به مزخرفات و مهملاتی که چیزی جز افسانه نیست مردم را فریب ندهید . این سخنان فقط چشم کوته نظران را می پوشاند، که فلان کس به اتفاق فلانی ها، خلیفه شد، و فلانی را به خاطر فلان مسئله امیر کردند، پس او افضل است. از این کلمات بیهوده که در مقابل علم رسالت و نبوّت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار ملائکه و حقایق، حجت خود ساخته اید و بر زبان مردم انداخته اید دست بردارید، چرا قیامت و عذاب ابد را به یاد نمی آورید، و از غضب الهی نمی ترسید؟ هزاران فتنه میان خلق انداخته اید و مردم را صدها فرسنگ از معرفت خدا و رسول و امام برحقش دور ساخته اید و در ظلمات گذاشته اید، اکثر روایات و احادیث دروغینی که از فاسقان و

ص: ۱۱۲

زنان و کودکان و پرنـده بازان و ظالمان به اهل بیت علیهم السـلام نقل شده است، از قبیل افسانه و خواب و خیال است و این روایت شما به این می ماند که شخصی افسانه بگوید و جمعی از زنان و کودکان بشنوند و بعضی در حال شنیدن چرت بزنند، سپس نامهای کودکان و زنان و فاسـقان را در جمع روایت کننـدگان حـدیث و اخبار نوشـته و دم از «قالَ فُلان وَ قالَ بِهَمان» بزننـد و بر زبان مردم بیندازنـد که فلان حدیث از زبان فلان شـیخ روایت شده و فلان روایت از فلان شـیخ سـلمانی و فلان جولا و حجّام و مفسّـِر است و فلان جاهل بی بصـیرت که در گوشه ای، چله نشینی کرده و از اولیاء کبار و مقتدای اهل روزگار شده است آن را نقل کرده و فلان شیخ در خواب دیده که از پیغمبر چنین و چنان شنیده است.

بر این روی، جاهلان بی بصـیرت و ابلهـان بی معرفت و کوران کنـج جهالت و غولان صـحرای ضـلالت از اطراف و اکناف شـهرها پیش دویده و تبرک می جویند و از شـما نقل حدیث می کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت خود را بر خواب و خیال و وهم و گمان می گذارند و روایات شما را ارج می نهند.

و این مهملات آن چنان در خیال عوام و ابلهان مسـتحکم شـد که به گذشت زمان های طولانی هم نمی توان آن را از ذهنشان پاک کرد.

و با همین مهملات معیار عادل و فاسق شـمردن اشـخاص، و مسـلمان و کافر دانستن افراد در بین مردم پدید آوردند و زمان ها بدین منوال گـذشت تـا اینکه اولاـد و احفاد آنها بوجود آمدنـد و عـداوت اهلبیت و اولاد و پیروان آنها را به ارث بردنـد و با طریق ایشان مخالفت نمودند و ظالمان و فاسقان و دشمنان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که

ص: ۱۱۳

عمری به بت پرستی و شرابخواری گذرانیده بودند بر معصومان آن خاندان مقدم داشتند و آن قدر قصاب ها و بقال ها و... به عنوان عالم و دانشمند از یکدیگر روایت نقل کردند که کار به آنجا رسید که نقل روایت و حدیث و آیه از امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام را قبول نکردند و به سخن آنها اعتباری ندادند، ولی روایت امثال عایشه و انس بن مالک و ابو هریره و عمرو عاص و معاویه را که هر یک بدترین انسان های روزگار خود بودند معتبر دانستند در حالی که همه مسلمانان لعن بر چنین کسانی را واجب ترین عبادت می دانند.

ای ابراهیم از کسانی که آن ها را صدیق اکبر و فاروق اعظم می نامید چه فضیلتی سراغ داری؟ بگو تا بشنوم، کدام صدیق و کدام فاروق!!؟

بر همه اهل عالم ثابت است که این القاب تمسخر محض است. کدام علم و فضیلت و زهد و کدام تقوی و طهارت و کدام سخاوت و مروت را داشتند، چه دلیری و شجاعت و مردانگی در جنگ ها از خود نشان داده اند و کدامین جوانمردی از آنها دیده شده که مستحق چنین القابی باشند؟

کدامین دشمنان بی شمار را شکست داده اند و کدام مشکل را از جامعه مسلمین حل نموده و کدام معجزه و کرامت از ایشان دیده شده است؟

اصلاً! فضیلت را برای ما معنی کن و بگو فضیلت با چه چیز حاصل می شود. «اَکْثَرُ ثَوابا عِنْدَ اللّه» چه معنائی دارد و آن ثواب از چه رهگذری برای آن ها حاصل شده است که بر هیچ کس از اهل عالم

ص: ۱۱۴

ثابت نشده و کسی آن را نشنیده است. و در هیچ حدیث و خبری نیامده است؟

از این ریشِ بلند شرم کن و این مهملات را کنار بگذار و بدان که از اول خلافت ظالمانه و غاصبانه خلفا تا انتهای آن، بنای مذهب شما بر تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده و هرگز به سادات اهلبیت علیهم السلام و علمای شیعه و سایر دوستان آن ها مجال بحث و گفتگو نداده اید و نگذاشته اید که مذهب اهل بیت علیهم السلام را اظهار نمایند و همواره قصد کشتن و آزار آن ها را داشته اید و به مردم وانمود کرده اید که آن ها بدترین کافران هستند، و از ترس این که مبادا شما را مفتضح کنند و شما و مذهب شما را محکوم نمایند، مردم را به قتل آن ها تحریص نموده اید، تا کفر و فجور بزرگان شما را که دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اهلبیت او بوده و هستند بر شما ثابت نکنند (آن چنان که من در دولت خلیفه ای دیگر ثابت کردم).

هر عاقلی می داند که شما دشمنان اهل بیت رسول خدا هستید و پیشوایان شما قاتلان اهل بیتند و عداوت و نفاقی را که به آن حضرت داشتند اظهار نمی کردند ولی خدا به پیامبر آن را خبر داده بود و بعد از آن حضرت ظاهر نمودند و انتقام آن حضرت را از اهلبیتش گرفتند.

و اکنون شما از این گونه افراد پیروی می کنید.

شما اهلبیت و شیعیان ایشان را در عالم باقی نگذاشتید، و در صدد ریشه کن کردن این شجره طیبه هستید و باز ادعای مسلمان بودن می کنید و خیال می کنید که بر دین محمّد هستید، به خدا قسم محمّد از شما بیزار است.

ص: ۱۱۵

در این هنگام علما به یک باره گفتند: ما نیز از دشمنان اهلبیت و هر کسی که با ایشان در مقام عداوتست بیزاریم.

حسنیه گفت: به خدا دروغ می گوئید، دل های شما مملوّ از عداوت اهل بیت و پیروان آن هاست، من در حضور خلیفه به شما ثابت می کنم.

ای ابراهیم! در روز عید قربان که علما و مشایخ و سایر مردم در مصلی حاضر می شوید، چون خطیب بر منبر می رود و قصه حضرت ابراهیم و اسماعیل و قربان کردن او را به یاد می آورد، شما های های می گریید و هر وقت که می شنوید ابراهیم کارد را برگرفت و قصد کشتن اسماعیل کرد فریاد می کشید و دستار از سر می اندازید و اشک ها می ریزید و حال آنکه هیچ جراحتی به اسماعیل وارد نشد و عاقبت گوسفندی به جای او کشته شد، که هر روز صدها هزار مثل آن را قربانی می کنند.

ذکر مصائب اهل بیت وشهادت جانگداز اباعبداللّه الحسین علیه السلام

امّا برخیزید و به جای ناله بر گوسفندی، بر آن قربانی که سر بریده او را در هر شهر و دیار گرداندند فریاد برآرید.

برای آن نور دیده مصطفی و جگر گوشه ولیّ خدا و آن فرزند ارجمند سیده نساء و برادر با جان برابر امام مجتبی علیهم السلام ، سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسین علیه السلام آن مظلوم و شهید کربلا در روز عاشورا گریه کنید، آن بزرگواری که هیچ کس جدّی چون جدّ او و پدری همانند پدر او و مادری مثل مادر او و برادری مانند برادر او، و

ص: ۱۱۶

فرزندی مانند فرزندان او، که سروران و بزرگواران عالمند، نداشت.

امّا جمعی از کافران و ظالمان و منافقان امّت آن لعنت شدگان بی حمیّت، با او پیمان شکنی کردند و او را ظالمانه به شهادت رساندند و سر مبارک او را بر نیزه کردند و حرم محترم او را غارت کردند و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و احباب آن حضرت را کشتند.

آیا اگر مؤمنی برای آنها دلتنگی نماید و ماتم بگیرد و گریه کند باید بگویند او رافضی و اهل بدعت است؟

ای ابراهیم! چگونه سزاوار باشد برای گوسفندی بعد از چهار هزار سال بتوان گریست و فراموش نکرد و امّا نشاید که برای قرّه العین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جگر گوشه بتول که بیش از دویست سال نگذشته نتوان گریست و ماتم داشت؟

آن گاه حسنیه بر سر خود زد و نوحه و زاری آغاز کرد و گفت:

آن حسینی که بر دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سوار می شد و پاهای خود را تکان می داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدان افتخار می کرد و می فرمود: چه نیکو سواری هستی و چه نیکو مرکبی داری و پدر شما از شما بهتر است. اما آنان گلوی مبارکش را که بوسه گاه سید کائنات و سرور موجودات بود با تیغ بریدند و بر سینه مبارکش اسب دوانیدند و اکنون شما قاتلان او را امام و پیشوای خود می دانید.

از گریه حسنیه حضار مجلس به گریه و شیون افتادند.

هارون ترسید که مبادا فتنه بالا بگیرد، دستور داد خلعت های فاخری برای حسنیه بیاورند و بحث و سخن حسنیه را قطع کرد.

ص: ۱۱۷

حسنیه گفت: ای خلیفه کمی به من مهلت بده تا یک سؤال دیگر بپرسم و سخنم را بدان ختم کنم. هارون گفت: بگو.

ذکر برخی دیگر از فضیلت های امیرالمؤمنین علی علیه السلام

حسنیه گفت: ای علمای حاضر! به حق آن خدائی که معبود عالمیان است بگویید آیا در جائی یافته و یا شنیده اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر مکانی، در مسجد و هر جای دیگر، هنگامی که می نشست، کسی را بر علی علیه السلام مقدم داشته و یا امیر کرده باشد؟

همه علما تصدیق کردند که کسی را بر علی مقدم نمی داشت.

حسنیه گفت! پس چون خدا و رسولش کسی را بر علی امیر نکردند، چگونه روا می دارید که بعضی از جاهلان کسی را بر او مهتر و امیر گردانند؟

ای ابراهیم! در محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سوره برائت را به ابوبکر داد و او را با گروهی عظیم فرستاده تا به مکه رود و بر کفار بخواند، آیا حکم الهی نازل نشد که او نباید ببرد و علیّ بن ابیطالب علیه السلام باید برود و آن حکم الهی را بر کفار بخواند؟ و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام به تنهائی فرستاد و ابوبکر را با لشکری که همراهش بودند بازگرداند، اما ابوبکر از شرمندگی نتوانست به مدینه بازگردد، لذا از امیرالمؤمنین علیه السلام استدعا کرد تا کسی را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بفرستد و برای او رخصت حج بطلبد تا به مدینه بازنگردد و در خدمت علی باشد.

ولی امیرالمؤمنین علیه السلام بنابر امتثال حکم الهی تنها رفت و آیه برائت

ص: ۱۱۸

را بر کفار مکه خواند که می فرماید: «فَإِذَا انْسَلَخَ الاَشْهُر الْحُرُم فَاقْتُلوا المُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُم وَ خُذُوهُم وَ احْصُرُوهُم وَ اقْعُدُوا لَهُم كُلَّ مَرْصَدٍ فَإنْ تابُوا وَ اَقامُوا الصَّلوه وَ آتَوُا الزَّكوه فَخَلُّوا سَبيلَهُم»(۱)، و هم چنین شرائط و احکام الهی که مقرر شده بود را به آن ها رسانید و هیچ یک از امّت در این مسئله اختلاف نکرده و بر صحت آن متفقند.

ای ابراهیم آیا این مسئله در کتب شما آمده است یا نه؟

ابراهیم گفت: آری، کسی نمی تواند آن را انکار کند.

حسنیه گفت! ای ابراهیم آیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در آن هنگام که می خواست جان را به جان آفرین تسلیم کند، اسامه بن زید را سردار لشکر اسلام نکرد و نفرمود «لَعَنَ اللّه مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ اُسامَه اِلاّ عَلِيّ بْن اَبی طالِب وَ فَضْل بْنِ عَبّاس»، لعنت خدابر کسی که از سپاه اُسامه باز ایستد و با او نرود و تحت پرچم او قرار نگیرد، به جز علیّ بن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس. و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر چه این سخن را تکرار کرد، ابوبکر و عمر ناشنیده گرفتند، و از ترس اینکه اگر بروند حضرت، علیّ علیه السلام را به حکم الهی قائم مقام خود گرداند در مدینه ماندند. و چون اسامه بن زید به دنبال آن ها قاصد فرستاد، توجهی نکردند تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عالم باقی شتافت. و در این حال آنها پیکر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را گذاشتند و برای تعیین خلیفه به سقیفه بنی ساعده رفتند تا آنکه خبر به اسامه بن زید رسید، قاصدی فرستاد که به آنها گفت: برگردید و به سپاه بپیوندد که شما تابع و فرمانبردار من

ص: ۱۱۹

۱- چون ماه های حرام سپری گردید مشرکان را هرجا یافتید بکشید . آنها را بگیرید و به محاصره درآورید و در هرجا به کمین آنها بنشینید اگر توبه کردند و نماز به پا داشتند و ذکات دادند از آنان درگذرید و ایشان را به حال خود واگذارید. سوره برائت (توبه) آیه ۵.

هستید، شما را به خلافت چکار؟!

همه مسلمانان می داننـد که آن هـا تحت فرمان اسامه بودنـد و اگر لیاقت خلافت و وصایت داشـتند بایستی اسامه در تحت فرمان و پرچم آنها باشد. و آن ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا واپسین دم، بر آن ها لعنت فرستاد، و هرکس که رسول خدا بر او لعنت کند بدون شک به لعنت خدا و عذاب ابدی گرفتار خواهد بود.

ابراهیم و علمای بغداد از شرمندگی سر به زیر افکنده بودند.

در این هنگام حسـنیه گفت: الحمـدللّه که خدا در این مجلس به این شکسـته ناتوان توفیق عنایت فرمود تا از فضایل و مناقب اهلبیت رسول اللّه علیهم السـلام شـمه ای بیان کنم و کفر و زندقه و ظلم دشـمنانشان را بدون خوف و هراس علناً برملا سازم و دشمنان دین خدا را با حجّت و دلیل قاطع محکوم نمایم هرچند تاکنون کسی از محبان خاندان رسالت به این امر موفق نشده بود، ولی خدا به این کنیز ضـعیف توفیـق عنـایت فرمود و به خـدا قسم اگر خلیفه ملول نمی شـد سـخنم را قطع نمی کردم و بر حقیقت مـذهب اهلـبیت و فضایل ایشان آن قدر دلیل و برهان اقامه می کردم که مستمعان را قدرت شمارش نباشد.

پایان ماجرا و ایمان آوردن بسیاری از مخالفان

یحیی بن خالد برمکی رو به حسنیه کرد و گفت: شما در اثبات حقیقت مذهب خود هیچ کوتاهی نکردید و آن را ثابت نمودید.

آن گاه یحیی بن خالد و همه اعیان و اشراف از موافق گرفته تا

ص: ۱۲۰

مخالف که از ممالک مختلف آمده بودند حسنیه را دعا و تحسین نموده و آفرین گفتند.

در آن روز چهارصد نفر مذهب خود را تغییر داده و مذهب اهل بیت علیهم السلام را انتخاب کردند و هارون از آن روز دیگر به ظاهر متعرض سادات و شیعیان نمی شد و دستور داد دوباره خلعت های فاخر به حسنیه دادند و او را طلبیده، آهسته به وی گفت: هر کجا می خواهی باش امّا از این شهر برو، مبادا به تو صدمه ای بزنند.

سپس حسنیه و خواجه اش از هارون خداحافظی کرده و از مجلس او سرفراز و شادمان خارج شدند.

پسر عموی هارون که از محبّان خاندان اهلبیت علیهم السلام بود و همه آنهائی که محّب این خاندان بودند، به حسنیه عطایا و بخشش ها نمودند و ابراهیم و سایر علمای اهل سنت شرمنده و رو سیاه در حالی که مردم آنها را تمسخر می کردند از مجلس هارون بیرون آمدند.

حسنیه با خواجه خود و عده زیادی پنهانی از بغداد بیرون رفتند و متوجه مدینه طیبه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شدند و خود را به خدمت حضرت ثامن الحجج امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام رساندند.

ص: ۱۲۱

ص: ۱۲۲

فهرست

ص: ۱۲۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹